بسمه تعالی

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان ظهور (۴)

(شعیب بن صالح)

آیت الله طبسی (دامت برکاته)

جلسات ۱۹ تا ۳۷

سال تحصیلی ۹۶–۱۳۹۵

جلسه‌ی نوزدهم- ۹۵/۸/۲۳

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان ظهور

شعیب بن صالح (صالح بن شعیب)

یکی دیگر از کسانی که از ایشان تحت عنوان یکی از اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در بعضی روایات یاد شده، شعیب بن صالح می‌باشد. البته در مورد ایشان از طرق اهل بیت علیهم السلام یک روایت است که آن هم از جهت سند مشکل دارد، عمده‌ی روایات در مورد ایشان از طرق عامه است و بیشتر آن در کتاب فتن ابن حماد است.

روایت ۱:

ثم قال: یا جابر إذا صاح الناقوس، و کبس الکابوس، و تکلّم الجاموس، فعند ذلک عجائب و أی عجائب، إذا أنارت النار ببصری[1]، و ظهرت الرایة العثمانیة[2] بوادی سوداء، و اضطربت البصرة و غلب بعضهم بعضا، و صبا کل قوم إلی قوم، و تحرّکت عساکر خراسان، و تبع شعیب بن صالح التمیمی من بطن الطالقان[3]، و بویع لسعید السوسی بخوزستان، و عقدت الرایة لعمالیق کردان، و تغلبت العرب علی بلاد الأرمن و السقلاب، و أذعن هرقل بقسطنطینة لبطارقة سینان، فتوقعوا ظهور مکلم موسی من الشجرة علی الطور،[4]

پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند: ای جابر، هنگامی که...

و نیروها از خراسان حرکت کنند، و شعیب بن صالح تمیمی از بطن طالقان سر در آورد، و...

این روایت را فقط حافظ برسی در مشارق انوار الیقین آن هم به صورت مرسل نقل می‌کند، می-فرماید:

---

[1] بصری منطقه‌ای در شام است، مبرک الناقة، آنجائی که جریان ملاقات بحیراء اتفاق افتاد که اشاره به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله داشت در سفری که پیامبر صلی الله علیه و آله برای تجارت به شام داشتند.

[2] رایت عثمانیه اشاره است به جریان سفیانی

[3] طالقان: در ایران غرب تهران هست و در افغانستان هم طایقان است.

[4] مشارق انوار الیقین، ص۲۶۵ و الایقاظ من الهجعة، ص۳۷۵ و معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ج۴، ص۳۴

و من خطبة له علیه السّلام تسمّی التطنجیة، ظاهرها أنیق، و باطنها عمیق، فلیحذر قارئها من سوء ظنّه، فإن فیها من تنزیه الخالق ما لا یطیقه أحد من الخلائق، خطبها أمیر المؤمنین علیه السّلام بین الکوفة و المدینة

یکی از خطب امیر المومنین علیه‌السلام که به تطنجیه نامیده شده است، ظاهر آن زیبا، و باطن آن ژرف و عمیق است، پس کسی که آن را قرائت می‌کند، باید بر حذر باشد از سوء ظن به آن، بدرستی که در آن از تنزیه خالق از آنچه که احدی از خلائق طاقت ندارد، وجود دارد، این خطبه را امیر المومنین علیه‌السلام بین کوفه و مدینه خواندند.

این روایت را تنها حافظ رجب برسی نقل کرده است و حر عاملی در ایقاظ من الهجعه بخشی از این روایت را از مشارق نقل می‌کند.

در غالی بودن یا نبودن حافظ اختلاف است، مرحوم امینی از ایشان دفاع می‌کند و اشکالاتی را که به ایشان وارد کرده‌اند رد می‌کند. به هر حال نسبت به ایشان بحث است، البته به نظر ما فرمایشات علامه امینی رحمه‌الله مورد پذیرش و ایشان مورد قبول است، البته مشکل ارسال روایت باقی می‌ماند.

الفاظی هم در این روایت است که معنای آن‌ها مشخص نیست مانند: کابوس، سقلاب و همچنین اسامی نا آشنائی چون سعید سوسی در این روایت می‌باشد.

روایاتی وجود دارد که ایشان از فرماندهان لشکر خراسانی است که سال ظهور حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظاهر می‌شود و زمینه‌ساز ظهور خواهد بود و شعیب جزء همین لشکر است.

روایت ۲:

قال نعیم: حدّثنا ابو عمر صاحب لنا من اهل البصرة عن ابن لهیعة، حدّثنی عبد الوهّاب بن حسین عن محمّد بن ثابت عن أبیه عن الحارث عن ابن مسعود عن النبیّ صلّی اللّه علیه و سلّم:

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: تكون وقعة بالزوراء ، قالوا : يا رسول الله ، وما الزوراء ؟ قال : مدينة بالمشرق بين أنهار يسكنها شرار خلق الله ، وجبابرة من أمتي ، تقذف بأربعة أصناف من العذاب : بالسيف ،

وخسف ، وقذف ، ومسخ ، وقال صلى الله عليه وسلم : إذا خرجت السودان طلبت العرب ينكشفون حتى يلحقوا ببطن الارض أو قال ببطن الاردن فبينما هم كذلک ، إذ خرج السفيانی فی ستين وثلاثمائة راکب ، حتى يأتی دمشق ، فلا يأتی عليه شهر حتى يبايعه من كلب ثلاثون ألفا ، فيبعث جيشا إلى العراق فيقتل بالزوراء مائة ألف ، وينحدرون إلى الكوفة فينهبونها فعند ذلک تخرج راية من المشرق يقودها رجل من بنی تميم يقال له شعيب بن صالح ، فيستنقذ ما فی أيديهم من سبی أهل الكوفة ويقتلهم ، و...[1]

پيامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: درگيری و جنگی در زوراء اتفاق می‌افتد گفتند: ای پيامبر خدا زوراء کجا است؟ فرمودند: شهری در مشرق است که بين نهرها است، شرار خلق خداوند در آن ساکن هستند، به چهار بلا گرفتار می‌شوند: جنگ، فرورفتگی، سنگباران و مسخ و فرمودند: سودانی‌ها اعراب را تعقيب می‌کنند تا اينکه به بطن اردن ملحق می‌شوند، در اين تعقيب‌اند که سفيانی همراه ۳۶۰ سواره نظام خروج می‌کند تا اينکه به دمشق می‌آيد و قبيله‌ی کلب که سی هزار نفرند با او بيعت می‌کنند؛ لشکری را به عراق می‌فرستد پس در بغداد صد هزار نفر را می‌کشد بعد به کوفه می‌آيند، آن را غارت می‌کنند پس در اين موقع پرچمی از مشرق خروج می‌کند که پرچمدار آن مردی از بنی تميم است که به او شعيب بن صالح گفته می‌شود و او هر چه اسير در دست سفيانی‌ها است را نجات می‌دهد و آن‌ها را می‌کشد...

بررسی سند روايت:

سند اين روايت مشکل دارد:

ابن حماد: از نظر ما معتبر نيست.

ابو عمر: ابن حماد از ابو عمر نقل می‌کند و می‌گويد او يکی از دوستان ما در بصره بود؛ آيا همين مقدار کفايت می‌کند؟ لذا ايشان مجهول است.

ابن لهيعه: ايشان را تأييد نمی‌کنند؛ ايشان در مصر بود، ليث بن سعد به مصر رفت تا در آنجا شيعه زدائی کند و خيلی‌ها را عوض کرد تنها سه خانواده از او تأثير نپذيرفتند که يکی ايشان بود که گاهی ليث او را از مسجد بيرون می‌کرد اما به هر حال ايشان در مصادر ما به عنوان شخصيت

---

[1] السنن الواردة فی الفتن و غوائلها، ج۵، ص۱۱۰۹ و ص۵۹۶ و معجم احاديث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه ج۲، ص۱۶۶

معتبری نیامده است، گفته‌اند عامی است البته از محدثین عامه افراد بسیاری هستند که به اهل بیت علیهم‌السلام علاقه‌مند هستند.

حارث همدانی: مشکلی ندارد.

عبدالله بن مسعود: ایشان با امیر المومنین علیه‌السلام بیعت نکرد و با دیگران بیعت کرد لذا ایشان مورد اشکال است.

جلسه‌ی بیستم- ۹۵/۸/۲۴

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران ظهور

شعیب بن صالح

روایت ۳:

قال: حدّثنا نعیم، حدّثنا الولید و رشدین عن ابن لهیعة عن أبی قبیل عن أبی رومان عن علی علیه السلام، قال: «إذا هزمت الرایات السود خیل السفیانی التی فیها شعیب بن صالح تمنّی الناس المهدی فیطلبونه، فیخرج من مکّة و معه رایة رسول اللّه صلی الله علیه و آله، فیصلّی رکعتین بعد أن ییأس الناس من خروجه لما طال علیهم من البلاء، فإذا فرغ من صلاته انصرف، فقال: أیّها الناس ألحّ البلاء بامّة محمّد صلّی اللّه علیه و سلّم، و بأهل بیته خاصة، قهرنا و بغی علینا»[1]

هنگامی که رایات سود سواره نظام سفیانی را شکست دادند، آنی که شعیب بن صالح در آن‌ها است، مردم آرزوی ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را دارند پس او را طلب می‌کنند، پس امام علیه السلام از مکه خارج می‌شود و همراه او پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله است،[2] دو رکعت نماز می‌خواند بعد از آنی که دیگر مردم از خروج ایشان مأیوس‌اند چون بر آنان بلایا طول کشید، پس چون نمازشان را خواندند دیگر اعلام ظهور است پس می‌فرماید: ای مردم امت محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او خاصه در بلا به سر بردند، به ما زور گفتند و بر ما گردنکشی کردند.

این روایت در هیچ یک از منابع شیعه نیامده، تنها سه کتاب شیعی فتن ابن طاووس، موسوعة الاحادیث و ملحقات احقاق الحق مرحوم آیت الله مرعشی نجفی آن را از کتاب فتن ابن حماد نقل کرده‌اند.

---

[1] فتن ابن حماد، ج۱،ص۳٤٤ و فتن ابن طاووس، ص۶۳ و معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج۴، ص۱۰۵

[2] رایة النبی پرچمی است که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ باز می‌کرد شکستی نبود و ملائکه برای یاری پیامبر می‌آمدند

"التی فیها شعیب بن صالح": اگر این جمله را صلهی (خیل سفیانی) بگیریم، در این صورت دیگر اصلا شعیب بن صالح چهرهی مثبتی نیست اما ظاهرا باید صلهی همان رایات سود باشد.

عمدهی روایات رایات سود از عامه است و این روایت اگر دلالت بر منفی بودن شعیب بن صالح نکند هیچ اشارهای به مثبت بودن او ندارد و همچنین اشارهای به فرمانده بودن ایشان ندارد.

روایت ۴:

" عن علی علیه‌السلام قال: اذا خرجت خیل السفیانی الی الکوفة بعث فی طلب اهل الخراسان و یخرج اهل الخراسان فی طلب المهدی فیلتقی هو و الهاشمی بالرایات السود علی مقدمته شعیب بن صالح یلتقی اصحاب السفیانی بباب اصطخر فتکون بینهم ملحمة عظیمة فتظهر الرایات السود و تهرب خیل السفیانی یتمنی الناس المهدی و یطلبونه"[۱]

هنگامی که سواره نظام سفیانی وارد کوفه میشوند، نیروئی میفرستد که با اهل خراسان بجنگند و اهل خراسان در طلب مهدی خارج میشوند پس لشکر سفیانی با لشکر هاشمی که رایات سود با او است و فرمانده آن شعیب بن صالح است، درگیر میشود، شعیب با لشکر سفیانی در شیراز در گیر میشوند پس رایات سود غالب میشوند و سواره نظام سفیانی شکست میخورد، در این هنگام مردم آرزوی حضرت مهدی علیه‌السلام را میکنند و او را طلب میکنند.

این روایت هم اشارهای به این مطلب ندارد که شعیب بن صالح از فرماندهان امام علیه‌السلام باشد؛ البته در این روایت چنین آمده است که اهل خراسان در طلب مهدی خارج میشوند که شعیب جزء این لشکر است که اگر رایات سود مثبت باشد، مثبت بودن شعیب از این روایت استفاده میشود چون اهل خراسان در طلب مهدی هستند و ایشان هم فرمانده ایشان است اما اینکه جزء اصحاب و یاران امام علیه‌السلام باشد، از این روایت استفاده نمیشود. روایت از حیث سند هم مشکل دارد.

روایت ۵:

---

[۱] فتن ابن حماد، ج۱، ص۳۱۶ و معجم احادیث الامام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، ج۴، ص۱۰۷

" عن علی علیه‌السلام قال: تخرج الرایات السود تقاتل السفیانی فیهم شاب من بنی الهاشم فی کتفه الیسری خال علی مقدمته رجل من بنی التمیم یدعی شعیب بن صالح فیهزم اصحابه"[1]

امام علی علیه‌السلام فرمودند: پرچم‌های سیاه با سفیانی درگیر می‌شوند، در بین آن‌ها جوانی از بنی هاشم است که در شانه چپ او خال است و فرمانده آن مردی از بنی تمیم است که شعیب بن صالح خوانده می‌شود پس اصحاب سفیانی را از منهزم می‌کند.

این روایت را ابن حماد نقل می‌کند و در موسوعه و ملحقات احقاق الحق هم به نقل از ابن حماد آمده است.

این روایت در مورد نقش شعیب در زمان غیبت می‌باشد و اشاره‌ای ندارد که جزء یاران حضرت باشد.

روایت ۶:

وَ رَوَى حَذْلَمُ بْنُ بَشِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما‌السلام صِفْ لِي خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ وَ عَرِّفْنِي دَلَائِلَهُ وَ عَلَامَاتِهِ فَقَالَ يَكُونُ قَبْلَ خُرُوجِهِ خُرُوجُ رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ عَوْفٌ السُّلَمِيُّ بِأَرْضِ الْجَزِيرَةِ وَ يَكُونُ مَأْوَاهُ تَكْرِيتَ وَ قَتْلُهُ بِمَسْجِدِ دِمَشْقَ ثُمَّ يَكُونُ خُرُوجُ شُعَيْبِ بْنِ صَالِحٍ مِنْ سَمَرْقَنْدَ ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفْيَانِيُّ الْمَلْعُونُ مِنَ الْوَادِي الْيَابِسِ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَإِذَا ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ اخْتَفَى الْمَهْدِيُّ ثُمَّ يَخْرُجُ بَعْدَ ذَلِكَ[2]

حذلم بن بشیر گوید: به امام علی بن الحسین علیه‌السلام عرض کردم برای من خروج مهدی را توصیف کنید و دلائل و علامات آن را به من بشناسانید پس فرمودند: قبل از خروج او، خروج مردی می‌باشد که به او عوف سلمی گفته می‌شود که به ارض جزیره است و محل سکونت او تکریت (موصل) می‌باشد و در مسجد دمشق به قتل می‌رسد سپس خروج شعیب بن صالح از سمرقند می‌باشد و پس از او سفیانی ملعون از وادی یابس خروج می‌کند و او از فرزندان عتبة بن ابی

---

[1] فتن ابن حماد، ج۱، ص۳۱۴ و معجم احادیث الامام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه ج۴، ص ۱۱۰

[2] الغیبهٔ طوسی، ص۴۴۳ و معجم احادیث الامام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه ج۴، ص۲۹۵

سفیان است[1] پس زمانی که سفیانی ظاهر شود، مهدی مخفی شود[2] سپس بعد از آن خروج می-کند.

از این روایت همین استفاده می‌شود که شعیب بن صالح از سمرقند است و خروج او پس از خروج مردی از تکریت است. فرماندهی و جزء اصحاب بودن از این روایت استفاده نمی‌شود و سند آن هم بی اشکال نیست.

روایت ۷:

قال: حدّثنا نعیم، حدّثنا سعید أبو عثمان عن جابر عن أبی جعفر علیه‌السلام، قال: «یخرج شاب من بنی هاشم بکفّه الیمنی خال من خراسان برایات سود بین یدیه شعیب بن صالح یقاتل أصحاب السفیانی فیهزمهم[3]

جابر از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمودند: جوانی از بنی هاشم که در کف دست راست او خال سیاه است، خروج می‌کند از خراسان همراه رایات سود و شعیب بن صالح در رکاب آن جوان است که اصحاب سفیانی را شکست می‌دهد.

---

[1] در بعضی از روایات از اولاد یزید برادر معاویه است

[2] آن مهدی که از سفیانی مخفی می‌شود، آن مهدی موعود نمی‌تواند باشد چرا که مهدی موعود سفیانی را از بین می‌برد.

[3] فتن ابن حماد، ص و فتن ابن طاووس، ص ۱۲۰ و معجم احادیث الامام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه ج۴، ص ۴۱۱

جلسه‌ی بیست و یکم- ۹۵/۹/۱۳

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران ظهور

شعیب بن صالح

مقدمه

بحث ما راجع به اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران ظهور بود، بیان شد که گاهی افرادی را مطرح می‌کنند و بزرگ می‌کنند در حالی که سابقه‌ای از آن‌ها نیست و در دوران ظهور هم روایات شفاف، روشن و صحیح السند راجع به آن‌ها نداریم مانند: حسنی. در حالی که ما افرادی را با سابقه‌ی درخشان نقل کردیم که کسانی هستند که می‌آیند و جزء یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشند. یکی از کسانی که در روایات مطرح بود، که هیچ سابقه‌ای ندارد، شعیب بن صالح است. حتی ایشان به عنوان یاور و یار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بودن هم روایت صحیح در مورد او نداریم. روایات در مورد ایشان عمدتا در کتب عامه است و اگر در کتاب‌های شیعه هم در مورد او روایتی باشد، از طریق عامه است و از طرق شیعه کمتر به ایشان اشاره شده است.

روایت ۸: [1]

قَرْقَارَةُ عَنْ نَصرِ بْنِ اللَّيْثِ الْمَرْوَزِیِّ عَنِ ابْنِ طَلْحَةَ لَلْجَحْدَرِی قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ لَهِيعَةَ عَنْ أَبِی زُرْعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ دَوْلَةَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فِی آخِرِ الزَّمَانِ وَ لَهَا أَمَارَاتٌ فَإِذَا رَأَيْتُمْ فَالْزَمُوا الْأَرْضَ وَ كُفُّوا حَتَّى تَجِیءَ أَمَارَاتُهَا. فَإِذَا اسْتَثَارَتْ عَلَيْكُمُ الرُّومُ وَ التُّرْکُ وَ جُهِّزَتِ الْجُيُوشُ وَ مَاتَ خَلِيفَتُكُمُ الَّذِی يَجْمَعُ الْأَمْوَالَ وَ اسْتُخْلِفَ بَعْدَهُ رَجُلٌ صَحِيحٌ فَيُخْلَعُ بَعْدَ سِنِينَ مِنْ بَيْعَتِهِ وَ يَأْتِی هَلَاکُ مُلْكِهِمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأَ وَ يَتَخَالَفُ التُّرْکُ وَ الرُّومُ وَ تَكْثُرُ الْحُرُوبُ فِی الْأَرْضِ وَ يُنَادِی مُنَادٍ مِنْ سُورِ دِمَشْقَ وَيْلٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ وَ يُخْسَفُ بِغَرْبِیِّ مَسْجِدِهَا حَتَّى يَخِرَّ حَائِطُهَا وَ يَظْهَرُ ثَلَاثَةُ نَفَرٍ بِالشَّامِ كُلُّهُمْ يَطْلُبُ الْمُلْکَ رَجُلٌ أَبْقَعُ وَ رَجُلٌ أَصْهَبُ وَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ أَبِی سُفْيَانَ يَخْرُجُ فِی كَلْبٍ وَ يَحْضُرُ النَّاسُ بِدِمَشْقَ وَ يَخْرُجُ أَهْلُ الْغَرْبِ إِلَى مِصْرَ. فَإِذَا

---

[1] . متن این روایت و ترجمه آن در جلسه نوزدهم طرح شد. ولی چون بحث مفصل پیرامون آن از این به بعد مطرح شده؛ آن را در این بخش ذکر کردیم.

دَخَلُوا فَتِلْکَ إِمَارَةُ السُّفْيَانِيِّ وَ يَخْرُجُ قَبْلَ ذَلِکَ مَنْ يَدْعُو لِآلِ مُحَمَّدٍ عليهم‌السلام وَ تَنْزِلُ التُّرْکُ الْحِيرَةَ وَ تَنْزِلُ الرُّومُ فِلَسْطِينَ وَ يَسْبِقُ عَبْدُ اللَّه عَبْدَ اللَّهِ حَتَّى يَلْتَقِيَ جُنُودُهُمَا بِقِرْقِيسِيَاءَ عَلَى النَّهَرِ وَ يَكُونُ قِتَالٌ عَظِيمٌ وَ يَسِيرُ صَاحِبُ الْمَغْرِبِ فَيَقْتُلُ الرِّجَالَ وَ يَسْبِي النِّسَاءَ ثُمَّ يَرْجِعُ فِي قَيْسٍ حَتَّى يَنْزِلَ الْجَزِيرَةَ السُّفْيَانِيُّ فَيَسْبِقُ الْيَمَانِيَّ [فَيَقْتُلُ] وَ يَحُوزُ السُّفْيَانِيُّ مَا جَمَعُوا.

ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى الْكُوفَةِ فَيَقْتُلُ أَعْوَانَ آلِ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ يَقْتُلُ رَجُلًا مِنْ مُسَمَّيْهِمْ ثُمَّ يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ عَلَى لِوَائِهِ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ وَ إِذَا رَأَى أَهْلُ الشَّامِ قَدِ اجْتَمَعَ أَمْرُهَا عَلَى ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَأَلْحِقُوا بِمَكَّةَ فَعِنْدَ ذَلِکَ تُقْتَلُ النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ وَ أَخُوهُ بِمَكَّةَ ضَيْعَةً فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَمِيرَكُمْ فُلَانٌ وَ ذَلِکَ هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً.[1]

الف) متن روایت

عبد اللّه بن رزین از عمار یاسر روایت نموده که گفت: دولت خانواده پیامبر شما در آخر الزمان خواهد بود. و ظهور آن دولت علاماتی دارد.

موقعی که این علائم را دیدید در جای خود نشسته و از هر گونه اقدامی خودداری کنید تا آن علائم برسد: وقتی که روم و ترک بر شما غلبه کردند و لشکرها آراستند، و خلیفه شما (مسلمین) که کارش جمع آوری اموال بود، جان داد و مردی درستکار بجای او نشست، و چند سال بعد از بیعتش از خلافت خلع شد؛

نابودکننده دولت آنها از همان جا که روز نخست دولتشان بوجود آمد می‌آید آنگاه روم و ترک به جان هم می‌افتند و جنگهای زیاد در زمین روی می‌دهد، در آن موقع کسی از دیوار دمشق صدا می‌زند: وای بر ساکنان زمین از شری که نزدیک است! و قسمت غربی مسجد دمشق به زمین فرو می‌ریزد. حتی دیوارش نیز در هم فرو می‌ریزد.

و سه نفر در شام قد علم می‌کنند، و هر سه طالب سلطنت هستند. یکی از آنها سیاه و سفید است، و دیگری سرخ و سفید است و سومی از خاندان ابو سفیان می‌باشد و او همراه طائفه‌ی کلب مردم را در دمشق محاصره می‌کند، و غربیان به مصر حمله می‌آورند.

[1] الغیبة طوسی، ص۴۶۳ و معجم احادیث الامام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه ج۲، ص۱۰۴

وقتی آنها وارد مصر شدند، همین علامت آمدن سفیانی است. قبل از آن کسی قیام می‌کند که مردم را دعوت به پیروی از آل محمد صلی الله علیه وآله می‌نماید، ترک‌ها در حیره و رومیان در فلسطین فرود می‌آیند.

در آن هنگام دو عبد اللّه (دو پرچم) با هم درگیر می‌شوند در سر نهر قرقیساء و جنگ سختی در می‌گیرد و پادشاه مغرب می‌آید و مردان را می‌کشد و زنان را اسیر می‌کند، آنگاه به قیس برمی‌گردد تا اینکه سفیانی[1] در جزیره (موصل) فرود می‌آید و زودتر از یمنی وارد جزیره می‌شود و هر چه که دیگران جمع کردند از آنها می‌گیرد.

و سپس به کوفه می‌رود و یاران آل محمد علیهم السلام را به قتل می‌رساند و مردی از ناموران آنها را می‌کشد، در آن موقع مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می‌کند. پرچمدار ایشان شعیب بن صالح است.

وقتی مردم شام دیدند ، امرشان مجتمع بر پسر ابو سفیان است؛ پس همه به مکه بروید، در آن وقت نفس زکیه[2] و برادر وی را در مکه بی جهت به قتل می‌رسانند. آنگاه صدائی از آسمان شنیده می‌شود که می‌گوید: ای مردم امیر شما فلانی است و این همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنان که پر از ظلم و ستم شده باشد.

ب) منابع روایت

۱. الغیبهٔ شیخ طوسی، ص۴۶۳

۲. الایقاظ من الهجعه، ص۳۵۷

۳. بحار الانوار، ج۵۲، ص۲۰۷ و ص۲۱۲

۴. معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج۲، ص۱۰۵

ج) سند روایت

---

[1] اصل خروج سفیانی از علائم حتمی است اما تفصیل جنایات او از علائم حتمی نیست و این طور نیست که ما روایات متعددی داشته باشیم که در تفصیل جنایات او باشد.

[2] طبق روایات ما از شهادت نفس زکیه تا ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف پانزده روز فاصله است.

مدرک این روایت غیبت طوسی است امام سند آن، سند خاصه نیست بلکه عامی است و مشکل سندی دارد.

قَرْقَارَةُ عَنْ نَصْرِ بْنِ اللَّيْثِ الْمَرْوَزِيِّ عَنِ ابْنِ طَلْحَةَ لَلْجَحْدَرِيِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ لَهِيعَةَ عَنْ أَبِی زُرْعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ أَنَّهُ قَالَ

عبدالله بن رزین: عبدالله بن رُزین یا عبدالله بن زُرین یا عبدالله بن زُریر به این سه عنوان ثبت شده است، اگر عبدالله بن رزین باشد که از اصحاب امام هادی علیه‌السلام می‌باشد که در این صورت نمی‌تواند از عمار یاسر که در جنگ صفین به شهادت رسید، روایت نقل کند، پس روایت او مرسل است و اگر ابن زرین باشد، مجهول است و اگر ابن زریر باشد، از رجال شیعه توثیقی ندارد، از عامه ابن سعد در طبقات توثیقش کرده است.

جلسه‌ی بیست و دوم- ۹۵/۹/۱۴

اصحاب امام زمان ﷻ در دوران ظهور

شعیب بن صالح

ادامه بررسی سند روایت ۸

قرقاره (یعقوب بن نعیم): ایشان به تصریح مرحوم خوئی و مرحوم تستری در کتاب نجاشی نیامده است البته علامه و ابن داود و ابن طاووس به نجاشی توثیق او را نسبت دادند ولی مرحوم خوئی می‌فرماید: در این کتاب نجاشی که ما در اختیار داریم، چنین شخصی نیست. مرحوم شوشتری می‌فرماید: از اینکه مرحوم ابن طاووس توثیق ایشان را از نجاشی نقل کردند، معلوم می-شود که چنین شخصی بوده است و دو باب از کتاب نجاشی حذف شده است که یکی همین باب یعقوب است و دیگری باب یوسف است.

اگر فرمایش مرحوم خوئی را بپذیریم که در کتاب نجاشی چنین شخصی نیست پس این شخص توثیقی نخواهد داشت و مجهول است و اگر بیان مرحوم شوشتری را بپذیریم که به کلام ابن طاووس اعتماد کردند، در این صورت ایشان توثیق دارد.

نظر مرحوم خوئی:

قال ابن داود من القسم الأول: یعقوب بن نعیم بن قرقارة الکاتب أبو یوسف، کان جلیلا فی أصحابنا، (ض) (کش)، ثقة .

و قال العلامة من الباب من حرف الیاء من القسم الأول: یعقوب بن نعیم قرقارة الکاتب أبو یوسف، کان جلیلا، فی أصحابنا، ثقة فی الحدیث، روی عن الرضا علیه‌السلام.

و قال المیرزا فی رجاله الکبیر: و فی (جش) یعقوب بن نعیم قرقارة أبو یوسف، کان جلیلا فی أصحابنا، ثقة فی الحدیث، روی عن الرضا علیه‌السلام

و قال السید التفریشی: یعقوب بن نعیم بن قرقارة الکاتب أبو یوسف، کان جلیلا فی أصحابنا، ثقة فی الحدیث (ضا) و صنف کتبا فی الإمامة، روی عنه أبو نعیم نصر بن عصام (جش

.و قال المولی القهبائی: (جش): یعقوب بن نعیم بن قرقارة الکاتب أبو یوسف، کان جلیلا فی أصحابنا، ثقة فی الحدیث، روی عن الرضا علیه السلام، و صنف کتابا فی الإمامة، أخبرنا الحسین بن عبید الله قال: حدثنا محمد بن عبد الله، قال: حدثنا أبو نعیم نصر بن عصام بن المغیرة الفهری أحد بنی محارب بن فهر، عن یعقوب .

أقول: الظاهر أن جمیع هؤلاء استندوا فیما ذکروه إلی نسخة ابن طاوس، و هذه الترجمة غیر موجودة فی بقیة نسخ النجاشی حتی النسخة الموجودة عندنا المصححة علی نسخة صحیحة قریبة من عصر النجاشی، و الله العالم بالحال.[۱]

ظاهرا همه‌ی آنان در توثیق استناد کردند به آنچه ذکر کرده‌اند از نسخه‌ی ابن طاوس، و این ترجمه در بقیه‌ی نسخ نجاشی حتی نسخه‌ای که نزد ما هست و از روی نسخه‌ی صحیح نزدیک به عصر نجاشی تصحیح شده، نمی‌باشد.

پس طبق نظر مرحوم خوئی نجاشی ایشان را توثیق نکرده است، پس ایشان ثقه نیست.

مرحوم شوشتری ضمن اینکه این مطلب را می‌پذیرند، می‌فرماید:

سقط باب یعقوب و یوسف من کتاب النجاشی فی نسختنا انما یعلم وجودهما من نقل احمد بن طاوس و علامه و ابن داود الذی هو موجود بخطه کلام النجاشی فی حق هذا

باب یعقوب و یوسف از کتاب نجاشی در نسخه‌ای که نزد ما است، حذف شده است و وجود آن دو باب از نقل احمد بن طاوس و علامه و ابن داود دانسته می‌شود. (مرحوم ابن طاوس در کتاب ملاحم از ایشان مطالبی نقل می‌کند، در ملاحم راجع به اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از ایشان روایت نقل می‌کند.) پس مرحوم شوشتری این شخص را ثقه می‌دانند و این توثیق را از مرحوم نجاشی به استناد کلام ابن طاوس و علامه و ابن داود گرفتند.

عبدالله بن لهیعة:

---

[۱] معجم رجال الحدیث، ج۲۰، ص۱۴۶

ایشان در ۹۶ هجری به دنیا آمده و در ۱۷۴ هجری فوت شده است. در کتب ما در مورد وثاقت و تأیید ایشان چیزی نیامده است، عده‌ای ایشان را مذمت کردند. احمد بن حنبل هم گاهی مدحش می‌کند اما مورد هجمه‌ی علمای عامه است. ابن عدی جرجانی در الکامل فی الضعفاء تضعیفی برای ایشان نقل می‌کند. جهت تضعیف ایشان نزد علمای عامه، نقل این روایت است:

عبد اللّه بن عمرو، قال:

إنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلم قال في مرضه: ادعوا لي أخي! فدعى له أبو بكر، فأعرض عنه! ثمّ قال: ادعوا لي أخي! فدعى له عمر، فأعرض عنه! ثمّ قال: ادعوا لي أخي! فدعى له عثمان، فأعرض عنه! ثمّ قال: ادعوا لي أخي! فدعى له عليّ بن أبي طالب، فستره بثوب و أكبّ عليه.

فلمّا خرج من عنده قيل له: ما قال لک؟ قال: علّمني ألف باب، كل باب يفتح لي ألف باب.[۱]

این روایت از نظر سند طبق نقل خود علمای عامه مشکل ندارد، مشکل عبدالله بن لهیعه است. در شرح حال حی بن عبدالله مصری که از نظر آنان شخصیت بزرگی است، او این روایت را نقل می‌کند، می‌گوید: هذا حدیث منکر لعل البلاء فیه من ابن لهیعه فإنه شدید الافراط فی التشیع و قد تکلم فیه الأئمه و نسبوه الی الضعف

این حدیث منکری است، و مشکل این حدیث این است که راوی آن ابن لهیعه است چون او در تشیع افراطی است، علمای بزرگ حدیث و رجال علیه او موضع گرفتند و گفتند که او ضعیف است.

در کامل ابن عدی احادیث او را می‌آورد که نقل می‌کند: عمر منی و أنا من عمر أحب الله من أحب عمرا، در نقل یک چنین احادیثی از ایشان ایراد و اشکالی نمی‌گیرند اما به روایاتی همچون روایات فوق چون اعراض دارد می‌گویند: ضعیف است.

لیث بن سعد که از فقهای بزرگ عامه است برای تغییر بافت و شیعه زدایی به مصر رفت، سه خانواده بودند که مقاومت کردند، یکی از آن‌ها همین عبدالله بن لهیعه است. ایشان در کتب عامه مورد بی مهری قرار گرفته است و در کتب ما هم از او یادی نشده است، تنها مرحوم نمازی[۲] می‌فرماید: کان قاض مصر من قبل المنصور جملة من روایاته المفیدة حسنه و کماله

---

[۱] . الکامل فی الضعفاة، ج۲، ص۴۵۰

[۲] قاموس الرجال، ج۵، ص۷۸

عبدالله بن رزین: عبدالله بن رُزین، عبدالله بن زُرین یا عبدالله بن زُریر به این سه شکل ثبت شده است، اگر عبدالله بن رزین باشد که از اصحاب امام هادی علیه‌السلام می‌باشد که در این صورت نمی‌تواند از عمار یاسر که در جنگ صفین به شهادت رسید، روایت نقل کند، پس روایت او مرسل است و اگر ابن زرین باشد، مجهول است و اگر ابن زریر باشد، از شیعه توثیقی ندارد، از عامه ابن سعد در طبقات توثیقش کرده است.

نتیجه اینکه این روایت از حیث سند مشکل دارد، البته جهات دیگری همچون قوت متن، وجود مویدات و شواهد برای قبول روایت وجود دارد. به هر حال اگر روایت را پذیرفتیم، مفاد آن این است که شعیب بن صالح پرچمدار امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. یکی از طرق قبول روایت، طریق استفاضه است که چنانچه چند روایت مفادش یکی بود، روایت را می‌پذیریم. مرحوم خوئی در چند جای کتاب شریف معجم‌شان به این مبنا اشاره کردند، می‌فرماید: الاستفاضه تغنينا عن الدراسة السندية

حال اگر چندین روایت به این مضمون پیدا کردیم که شعیب بن صالح پرچمدار امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، می‌پذیریم اما به این مضمون (پرچمدار بودن) همین یک روایت است.

د) دلالت روایت ۸

طبق این روایت خروج غیر از ظهور است، امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف خروج می‌کند در حالی که شعیب همراه ایشان است، پس به طرف مکه می‌آیند که در آنجا حضرت جبرئیل علیه‌السلام اعلام می‌کند که حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظاهر شده است.

مفاد این روایت هم این است که در همان دوران خروج امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف تا ظهور ایشان، شعیب در خدمت امام علیه‌السلام می‌باشد و نقشی برای او در قبل از ظهور بیان نمی‌کند.

روایت ۹:

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: تكون وقعة بالزوراء ، قالوا : يا رسول الله ، وما الزوراء ؟ قال : مدينة بالمشرق بين أنهار يسكنها شرار خلق الله ، وجبابرة من أمتي ، تقذف بأربعة أصناف من العذاب : بالسيف ، وخسف ، وقذف ، ومسخ ، وقال صلى الله عليه وسلم : إذا خرجت السودان طلبت العرب ينكشفون

حتی یلحقوا ببطن الارض أو قال ببطن الاردن فبینما هم كذلک ، إذ خرج السفیانی فی ستین وثلاثمائة راكب ، حتی یأتی دمشق ، فلا یأتی علیه شهر حتی یبایعه من كلب ثلاثون ألفا ، فیبعث جیشا إلی العراق فیقتل بالزوراء مائة ألف ، وینحدرون إلی الكوفة فینهبونها فعند ذلک تخرج رایة من المشرق یقودها رجل من بنی تمیم یقال له شعیب بن صالح ، فیستنقذ ما فی أیدیهم من سبی أهل الكوفة ویقتلهم ، و...[۱]

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: درگیری و جنگی در زوراء اتفاق می‌افتد گفتند: ای پیامبر خدا زوراء کجا است؟ فرمودند: شهری در مشرق است که بین نهرها است، شرار خلق خداوند در آن ساکن هستند، به چهار بلا گرفتار می‌شوند: جنگ، فرورفتگی زمین، سنگباران و مسخ و فرمودند: سودانی‌ها اعراب را تعقیب می‌کنند تا اینکه به بطن اردن ملحق می‌شوند، در این تعقیب‌اند که سفیانی همراه ۳۶۰ سواره نظام خروج می‌کند تا اینکه به دمشق می‌آید و قبیله‌ی کلب که سی هزار نفرند با او بیعت می‌کنند؛ لشکری را به عراق می‌فرستد پس در بغداد صد هزار نفر را می‌کشد بعد به کوفه می‌آیند، و آن شهر را غارت می‌کنند پس در این موقع پرچمی از مشرق خروج می‌کند که پرچمدار آن مردی از بنی تمیم است که به او شعیب بن صالح گفته می‌شود و او هر چه اسیر در دست سفیانی‌ها است را نجات می‌دهد و آن‌ها را می‌کشد...

به استناد این روایت نمی‌توان گفت که شعیب بن صالح جزء فرماندهان یا جزء یاران امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

[۱]. معجم احادیث الامام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ج۲، ص۱۵٦

جلسه‌ی بیست و سوم – ۹۵/۹/۱۵

اصحاب امام زمان ﷻ در دوران ظهور

شعیب بن صالح

ادامه بررسی روایت ۹

روایت نهم را در مورد شعیب بن صالح بیان کردیم که در آن این مطلب بود که شعیب بن صالح وارد کوفه می‌شود و اسرای از اهل بیت علیهم السلام را از چنگال سفیانی‌ها نجات می‌دهد. در این روایت در مورد شعیب بن صالح همین مقدار بود لذا نمی‌توان به استناد این روایت بگوئیم شعیب بن صالح جزء یاران امام زمان ﷻ است. مصدر اصلی این روایت کتاب السنن الواردة فی الفتن دانی است، مولف این کتاب ابو عمرو عثمان بن سعید دانی (م۴۴۴هق) می‌باشد. ما در ادامه به بررسی مولف کتاب و خود کتاب و روایت می‌پردازیم.

شخصیت مؤلف کتاب السنن الواردة

ابو عمرو عثمان بن سعید: ایشان در هیچ یک از منابع رجالی شیعه نیامده است. هیچ یک از علمای ما به او و کتابش اعتنا نکردند. تنها در بحار الانوار[1] در اجازه‌ی علامه‌ی فقیه نجیب الدین به مرحوم ابن ابی الرضا علوی که از نوادگان سید ابراهیم مجاب (اولین ساکن کربلا) است، سید نجیب الدین به ایشان اجازه می‌دهد و او هم به سید شمس الدین اجازه می‌دهد، در آن اجازه اسمی از عثمان بن سعید برده می‌شود:

«من (سید نجیب الدین) که به شما اجازه دادم به کتاب‌های متعددی طریق دارم از جمله همه‌ی مصنفات ابی عمر عثمان بن سعید مغری الحافری»

بیش از این در مورد ایشان در بحار الانوار مطلبی نیافتیم.

---

[1] بحار الانوار، ج۱۰۴، ص۱۵۲

از معاصرین مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب شریف الکنی و الالقاب[1] می‌فرماید:

عثمان بن سعید الاموی القرطبی الاندلسی المغری احد الأئمة فی علم القرآن و له معرفة بالحدیث کان حسن الخط و الضبط له تصانیف کثیرة و القراء خاضعون لتصانیفه واثقون بنقله فی القرائات والرسم و التجوید و الوقف و الابتداء و غیر ذلک

عثمان بن سعید اموی قرطبی اندلسی مغری یکی از عالمان در علم قرآن است و به حدیث هم شناختی داشته است، خوش خط و حافظه بوده و تصانیف زیادی دارد و قراء خاضع تصانیف او بودند و به نقل او در قرائات و رسم و تجوید و وقف و ابتدا و غیر آن از علوم قرآنی اعتماد داشتند.

مرحوم شیخ عباس قمی ایشان را توثیق نمی‌کند بلکه واقعیتی (تخصص در علم قرآن) را در مورد او بیان می‌کند، همچنین در مقدمه‌ی کتاب‌شان فرمودند: من علمای فریقین را نقل می‌کنم. پس در این کتاب صِرف نقل علمای فریقین است نه نقل کسانی که قبول داشته باشند. پس در بین مولفین و تألیفات ما تنها کسی که متعرض شخصیت عبدالله بن سعید شده است، مرحوم قمی است که ایشان هم توثیق نکرده‌اند.

عثمان بن سعید معاصر شیخ طوسی بودند. با وجود اینکه شیخ طوسی کتابی راجع به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نوشته و ۳۰۰ طلبه‌ی سنی هم داشتند، اما اصلا در کتب‌شان به او اشاره‌ای نمی‌کنند.

اما در کتب اهل سنت بسیار از ایشان تعریف شده است و تعریف زیاد آنان نشان از مشکل دار بودن آن شخص است. ذهبی[2] در برخورد با بزرگان و علمای شیعه بسیار ناسزاگویی می‌کند، اما در مورد مغری به تعریف می‌پردازد:

الامام الحافظ المجود المقری الحاذق عالم الاندلس عثمان بن سعید الاموی مولاهم الاندلسی القرطبی ثم الدانی یعرف قدیما بابن الصیرفی مصنف التیسر و جامع البیان و صنّف التصانیف المتقنه السائره و قال المغامیّ: کان أبو عمرو مجاب الدّعوة، مالکیّ المذهب و ذکره الحمیدیّ فقال: محدّث مکثر و مقریء متقدّم. سمع بالأندلس و المشرق، قلت المشرق فی عرف المغارب مصر و ما بعد مصر من الشام و العراق کما ان المغرب فی عرف العجم و ماتقرب عنها

---

[1] الکنی و الالقاب، ج۱، ص۱۲۶

[2] ذهبی شاگرد ابن تیمیه و بسیار متعصب است؛ سبکی شافعی در طبقات الکبری للشافعیة هم می‌گوید ذهبی متعصب است.

قال ابن بشكوال: كان أحد الأئمّة فی علم القرآن روایاته و تفسیره، و معانیه و طرقه و إعرابه. و جمع فی ذلک کلّه توالیف حسانا مفیدة. و له معرفة بالحدیث و طرقه و أسماء رجاله و نقلته. و کان حسن الخطّ، جیّد الضّبط، من أهل الحفظ و الذّکاء و التّفنّن فی العلم. و کان دیّنا فاضلا، ورعا، سنّیّا.

از اشعار او:

حب اصحاب النبی فرض — و مدحهم تزلف و فرض

و افضل الصحابة الصدیق — و بعده المهذب الفاروق

این اعتقادات او است و می‌گوید:

و من صحیح ما اتی به الخبر — و شاع فی الناس قدیما و انتشر

نزول ربنا بلا امتراء — فی کل لیلة الی السماء

روایت صحیح داریم که (نعوذ بالله) هر شب خداوند پایین می‌آید. امام رضا علیه‌السلام راجع به (ان الله یَنزل) می‌فرماید: لعن الله المحرفین الکلم عن مواضعه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: ان الله یُنزل ملائکته.[1]

من غیر ما حد و لاتکییف — سبحانه من قادر لطیف

و رؤیة المهیمن الجبار — و اننا نراه بالابصار

یوم القیامة بلا ازدحام — کرؤیة البدر بلاغمام

خداوند را فردای قیامت با چشم سر همچون دیدن ماه در شب بدون ابر می‌بینیم.

فالحمد لله الذی هدانا — لواضح السنة و اجتبانا

حجری گفته است:

---

[1] . الاحتجاج، تک جلدی، ص۴۱۰

الحافظ الدانی قال بعض الشّیوخ: لم یکن فی عصره و لا بعد عصره أحد یضاهیه فی حفظه و تحقیقه، و کان یقول: ما رأیت شیئا قطّ إلّا کتبته، و لا کتبته إلّا حفظته و لا حفظته فنسیته و کان یسأل عن المسألة ممّا یتعلق بالآثار و کلام السّلف فیوردها بجمیع ما فیها مسندة من شیوخه إلی قائلها

سپس ذهبی می‌گوید:

الی ابی عمرو المنتها فی تحریر علم القرائات و علم المصاحف مع البراعة فی علم الحدیث و التفسیر الّف کتاب جامع البیان فی السبع و کتاب الفتن.[1]

در پایان هم می‌گوید: بین او و ابن حزم دعوا و اختلاف و تنفر شدیدی بوده است و به یکدیگر بد می‌گفتند. سپس می‌گوید: در بین ما زیاد است، خدا ما را ببخشد. جای تعجب است می‌گوید: اگر اقران گفتند این ضعیف است، اعتنائی نکنید ولی صد سال بعد گفتند این شخص قوی است، قبول کنید. ذهبی در شرح حال محمد بن ادریس شافعی می‌گوید: اختلافاتی داشت و اختلافات همیشه بوده است، بین صحابه هم بوده است و اشکالی ندارد، آن را دنبال نکنید. معنای حرف او این است که همیشه بی سواد بمانید و تحقیق نکنید و دنبال حق نروید.

سپس می‌گوید: ابو عمرو دینش بهتر بوده است و علوم ابو محمد بیشتر بوده است.

امّا کتاب ابو عمرو عثمان بن سعید، هم کتابی اموی است و این از عناوین ابواب کتاب او به روشنی مشخص است: باب ان المهدی عمر بن عبدالعزیز، باب ان المهدی عیسی بن مریم، باب النهی عن الخروج علی الأئمة و الامراء و خلعهم و سدهم و الطعن علیهم و ما جاء من التغلیط فی ذلک

.اما نسبت به خود این روایت باید گفت که این سنخ روایات بعید است که از پیامبر اکرم ﷺ باشد، ممکن است مجموعه روایاتی بوده که کنار هم گذاشته‌اند.

[1] . سیر الاعلام النبلا، ج٤، ص١٢٧

جلسه‌ی بیست و چهارم- ۹۵/۹/۲۰

یاران امام زمان ﷺ در دوران ظهور

شعیب بن صالح

روایت ۱۰:

الف) متن روایت

" تخرج رایة سوداء لبنی العباس ، ثم تخرج من خراسان أخری سوداء قلانسهم سود وثیابهم بیض علی مقدمتهم رجل یقال له شعیب بن صالح ، أو صالح بن شعیب ، من تمیم ، یهزمون أصحاب السفیانی ، حتی تنزل بیت المقدس ، توطئ للمهدی سلطانه ، ویمد إلیه ثلثمائة من الشام. یکون بین خروجه و بین أن یسلم الامر للمهدی إثنان وسبعون شهرا"

پرچمی سیاه به طرفداری بنی العباس خروج می‌کند، سپس پرچم سیاه دیگری از خراسان خروج می‌کند که کلاه‌های آنان سیاه و لباس آنان سفید است و فرمانده‌ی آنان مردی است که به او شعیب بن صالح یا صالح بن شعیب گفته می‌شود، اصحاب سفیانی را شکست می‌دهند، تا اینکه در بیت المقدس فرود می‌آیند، زمینه‌ساز حکومت امام مهدی ﷺ هستند، سیصد نفر از شام به او ملحق می‌شوند. بین خروج شعیب تا زمانی که امور را به حضرت مهدی ﷺ تحویل دهد، هفتاد و دو ماه فاصله است.

طبق این روایت شعیب بن صالح زمینه‌ساز ظهور حضرت مهدی ﷺ است و جزء کسانی است که برای حکومت امام علیه‌السلام تلاش می‌کند، امّا این روایت دلالت بر مسئولیت او در دوران ظهور ندارد.

ب) منابع روایت

۱. فتن ابن حماد، ج۱، ص۳۱۰ از محمد بن حنفیه

۲. فتن ابن منادی، ص۲۰۷ از محمد بن حنفیه

۳. سنن دانی، ج۵، از محمد بن حنفیه

۴. عقد الدرر سلمی، ص۱۶۹ از سنن دانی

۵. عرف السیوطی، ج۲، ص۶۷ از ابن حماد

۶. الفتاوی الحدیثیه، ص۳۱ از سیوطی

۷. القول المختصر، ص۳۴ به طور مرسل نقل می‌کند با کمی تفاوت: " یخرج رایات السود من خراسان صحبۀ المهدی"

۸. برهان متقی هندی، ص۱۵۱

۹. فرائد فوائد الفکر

۱۰. فتن ابن طاوس، از فتن ابن حماد

۱۱. ملحقات احقاق الحق، ج۲۹، ص۴۱۲ از عقد الدرر و در سه جای دیگر این روایت را یکبار از برهان متقی هندی و در دو جای دیگر از ابن حماد می‌آورد.[1]

ج) سند روایت

این روایت در کتب شیعه نیامده و مدرک اصلی آن فتن ابن حماد است و برخی از سنن دانی نقل کرده‌اند؛ لذا نیاز به بررسی سندی ندارد و ما قبلا راجع به او بحث کرده‌ایم. اما چون همه‌ی منابع اهل سنت روایت را از محمد بن حنفیه نقل می‌کنند، ما پیرامون شخصیت ایشان مطالبی را بیان می‌کنیم.

محمد بن حنفیه:

ایشان بر خلاف تصور بعضی‌ها، شخصیتی جلیل، ظلم‌ستیز، ظالم‌ستیز و جری و جسور بود و زمانی که احساس می‌کرد، حاکمی نسبت به امیر المومنین علیه السلام جسارت می‌کند، بلند می‌شد و با او بحث و محاجه می‌کرد. ایشان در برابر حق و امام زمان‌شان، امام زین العابدین علیه السلام خاضع و متواضع بود و آنچه به ایشان نسبت می‌دهند همچون ادعای مهدویت، حرف خود ایشان نیست، بلکه اعتقاد منحرفین است لذا خاصه و عامه (مخصوصا خاصه) در شرح حال ایشان جز تجلیل نمی‌آورند.

---

[1] . معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج۲، ص۲۲٤

نظر مرحوم خوئی:[1]

تقدم فی ترجمة محمد بن أبی حذیفة، قول أمیر المؤمنین علیه‌السلام إن من المحامدة الذین تأبی أن یعصی الله عز و جل محمد بن أمیر المؤمنین و لکن الروایة ضعیفة.

در ترجمه‌ی محمد بن ابی حذیفه گذشت، قول امیرالمؤمنین علیه‌السلام که چند محمد هستند که تعدی نمی‌کنند و اجازه‌ی تعدی هم به کسی نمی‌دهند که از حدود خداوند عز و جل تعدی کند، یکی از آن‌ها محمد بن امیرالمؤمنین است و لکن روایت ضعیف است.

شاهد اول بر اعتبار محمد بن حنفیة:

قال الصدوق: کان محمد موردا لعطف أمیر المؤمنین علیه‌السلام و شفقته و عنایته و قد قال علیه‌السلام فیما قاله لرأس الیهود، فی حدیث رواه الصدوق: فو الله ما معنی أن أمضی علی بصیرتی، إلا مخافة أن یقتل هذان و أومی بیده إلی الحسن و الحسین علیهما‌السلام، فینقطع نسل رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و ذریته من أمته و مخافة أن یقتل هذا و هذا و أومی بیده إلی عبد الله بن جعفر و محمد ابن الحنفیة.

مرحوم صدوق گوید: محمد مورد لطف و شفقت و عنایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و در حدیثی که مرحوم صدوق نقل می‌کنند، فرمودند: به خدا قسم جنگ را ادامه نمی‌دهم، می‌ترسم این دو نفر کشته شوند و اشاره کردند به امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، پس نسل و ذریه‌ی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قطع شود و از خوف کشته شدن این و این و اشاره کردند به عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه

قال ابن شهرآشوب: و جعله أمیر المؤمنین علیه‌السلام فی حرب صفین مع محمد بن أبی بکر و هاشم المرقال علی میسرة العسکر و جعل الحسن و الحسین و مسلم بن عقیل و عبد الله بن جعفر علی المیمنة، المناقب الجزء ۳، باب إمامة أمیر المؤمنین، فصل فی حرب صفین .

و ابن شهر آشوب گوید: امیر المومنین علیه‌السلام در جنگ صفین محمد بن حنفیه را همراه محمد بن ابی بکر و هاشم مرقال بر میسره‌ی لشگر قرار داد و حسن و حسین و مسلم بن عقیل و عبدالله بن جعفر را بر میمنه‌ی لشگر قرار داد.

سپس مرحوم خوئی، روایت کافی که روایت صحیحی است و طبق آن محمد بن حنفیه ادعای امامت در برابر امام سجاد علیه‌السلام می‌کند، را نقل می‌کند:[1]

---

[1] معجم‌رجال‌الحدیث، ج ۱۶، ص ۵۰

امام باقر علیه‌السلام فرمود: چون حسین علیه‌السلام شهید شد. محمد بن حنیفه تقاضا کرد از علی بن الحسین علیهما‌السلام و با او خلوت نمود و گفت: برادرزاده می‌دانی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وصیّت و امامت را بعد از خود به امیر المؤمنین علیه‌السلام داد و سپس به حسن و سپس به حسین علیه‌السلام و پدر تو را کشتند و وصیّتی نکرد، من عمّ تو و برادر پدر توام و از صلب علی علیه‌السلام هستم و با سابقه سنّ و پیشینه‌ای که دارم از تو به امامت سزاوارترم در این جوانی تو، با من در وصیت و امامت نزاع مکن و محاکمه نداشته باش.

علی بن الحسین علیهما‌السلام به او فرمود: عمو جان، از خدا بترس و چیزی که حق تو نیست ادّعا مکن، من به تو پند می‌دهم که مبادا از نادان‌ها باشی، به راستی پدرم پیش از آنکه به عراق برود به من وصیت کرد و ساعتی پیش از شهادتش امامت را به من سپرد و این سلاح رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله است که نزد من است متعرض این مقام مشو که می‌ترسم عمرت کوتاه شود و حالت پریشان گردد، خدای عز و جل وصیت و امامت را در نسل حسین علیه‌السلام مقرر داشته و اگر می‌خواهی این حقیقت را بدانی بیا برویم نزد حجر الاسود و محاکمه کنیم و از او بپرسیم.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: این صحبت میان آنها در مکه بود، رفتند نزد حجر الاسود و علی بن الحسین به محمد بن حنیفه گفت: تو اول برو به درگاه خدا عز و جل زاری کن و از او بخواه که حجر الاسود به سود تو سخن گوید و سپس از او بپرس، محمد در دعا زاری سرداد و از خدا درخواست کرد و حجر الاسود را برای سخن دعوت کرد و به او پاسخی نداد، علی بن الحسین علیهما‌السلام فرمود: ای عمو اگر تو وصی و امام بودی هر آینه حجر الاسود به تو پاسخ می داد، محمد به آن حضرت گفت: ای برادر زاده، پس تو دعا کن و از او بخواه.

علی بن الحسین علیهما‌السلام دعائی را که خواست خواند و سپس فرمود: از تو می‌خواهم به حقِ آنکه میثاق انبیاء را در تو نهاده است و هم میثاق اوصیاء و همه مردم را که هر آینه به من خبر دهی از وصی و امام بعد از حسین بن علی علیهما‌السلام.

گوید: حجر الاسود چنان جنبید که نزدیک بود از جا کنده شود و سپس خدا آن را به سخن آورد با زبان عربی روشن و شیوا، و گفت: بار خدایا به راستی وصیت و امامت بعد از حسین بن علی

---

۱ مرحوم مجلسی و مرحوم خوئی سند آن را تصحیح کرده‌اند.

علیهما السلام با علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله. گوید: پس از آن محمد بن علی برگشت و پیرو علی بن الحسین علیهما السلام گردید.[1]

مرحوم خوئی می‌فرماید:

و رواها أیضا، عن علی بن إبراهیم، عن أبیه، عن حماد بن عیسی عن حریز، عن زرارة، عن أبی جعفر علیه السلام أقول: الروایة صحیحة السند و دالة علی إیمانه، و قوله بإمامة علی بن الحسین علیهما السلام.

این روایت همچنین از علی بن ابراهیم روایت شده است، و روایت صحیح السند است و بر ایمان محمد بن حنفیه و قائل بودن ایشان به امامت علی بن حسین علیهما السلام دلالت می‌کند.

شاهد دوم:

۱. و تقدم فی ترجمة حیان السراج روایة الکشی، بإسناده عن عبد الله بن مسکان، قول حیان إن مثل محمد ابن الحنفیة فی هذه الأمة، مثل عیسی ابن مریم، فقال له أبو عبد الله علیه السلام، ویحک یا حیان شبه علی أعدائه، فقال بلی شبه علی أعدائه، فقال علیه السلام تزعم أن أبا جعفر عدو محمد ابن الحنفیة.[2]

---

[1] . روی محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن علی بن رئاب، عن أبی عبیدة و زرارة جمیعا، عن أبی جعفر علیه السلام قال لما قتل الحسین علیه السلام أرسل محمد ابن الحنفیة إلی علی بن الحسین علیه السلام فخلا به، فقال له یا ابن أخی قد علمت أن رسول الله صلی الله علیه وآله دفع الوصیة و الإمامة من بعده إلی أمیر المؤمنین علیه السلام، ثم إلی الحسن علیه السلام، ثم إلی الحسین علیه السلام و قد قتل أبوک رضی الله عنه و صلی علی روحه و لم یوص و أنا عمک و صنو أبیک و ولادتی من علی علیه السلام فی سنی و قدمی أحق بها منک فی حداثتک، فلا تنازعنی فی الوصیة و الإمامة و لا تحاجنی فقال علی بن الحسین علیهما السلام یا عم، اتق الله و لا تدع ما لیس لک بحق إنی أعظک أن تکون من الجاهلین، إن أبی یا عم ص أوصی إلی قبل أن یتوجه إلی العراق و عهد إلی فی ذلک قبل أن یستشهد بساعة و هذا سلاح رسول الله صلی الله علیه وآله عندی، فلا تتعرض لهذا، فإنی أخاف علیک نقص العمر و تشتت الحال، إن الله عز و جل جعل الوصیة و الإمامة فی عقب الحسین علیه السلام، فإذا أردت أن تعلم ذلک، فانطلق بنا إلی الحجر الأسود حتی نتحاکم إلیه و نسأله عن ذلک، قال أبو جعفر علیه السلام و کان الکلام بینهما بمکة فانطلقا حتی أتیا الحجر الأسود، فقال علی بن الحسین ع لمحمد ابن الحنفیة ابدأ أنت فابتهل إلی الله عز و جل و سله أن ینطق لک الحجر، ثم سل، فابتهل محمد فی الدعاء .
و سأل الله ثم دعا الحجر، فلم یجبه، فقال علی بن الحسین: یا عم لو کنت وصیا و إماما لأجابک، قال له محمد: فادع الله أنت یا ابن أخی و سله فدعا الله عز و جل علی بن الحسین علیهما السلام بما أراد، ثم قال: أسألک بالذی جعل فیک میثاق الأنبیاء و میثاق الأوصیاء و میثاق الناس أجمعین لما أخبرتنا من الوصی و الإمام بعد الحسین بن علی علیهما السلام؟ قال: فتحرک الحجر حتی کاد أن یزول عن موضعه، ثم أنطقه الله عز و جل بلسان عربی مبین، فقال: اللهم إن الوصیة و الإمامة بعد الحسین بن علی علیهما السلام إلی علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب و ابن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله، قال: فانصرف محمد بن علی و هو یتولی علی بن الحسین علیهما السلام. (الکافی، الجزء ۱، کتاب الحجة ۴، باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی أمر الإمامة ۸۱، الحدیث ۵.)

[2] . معجم‌رجال‌الحدیث، ج ۶، ص ۳۱۰

و در ترجمه‌ی حیان سراج گذشت که گفته است: محمد بن حنفیه در این امت مثل حضرت عیسی بن مریم علیهماالسلام است، اشاره است به روایتی که در ترجمه‌ی حیان سراج از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند:

۲. حدثنی الحسین بن الحسن بن بندار القمی قال: حدثنی سعد بن عبد الله بن أبی خلف القمی قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبد الجبار الذهلی عن العباس بن معروف عن عبد الله بن الصلت أبی طالب عن حماد بن عیسی قال و حدثنی علی بن إسماعیل و یعقوب (ابن یزید) عن حماد بن عیسی عن الحسین بن المختار القلانسی عن عبد الله بن مسکان قال: دخل حیان السراج علی أبی عبد الله علیه‌السلام فقال له: یا حیان ما یقول أصحابک فی محمد بن علی بن الحنفیۀ؟ قال: یقولون هو حی یرزق. فقال أبو عبد الله علیه‌السلام: حدثنی أبی أنه کان فی من عاده فی مرضه و فی من أغمضه و فی من أدخله حفرته و تزوج نساءه و قسم میراثه. قال: فقال حیان. إنما مثل محمد ابن الحنفیۀ فی هذه الأمۀ مثل عیسی ابن مریم. فقال: ویحک یا حیان شبه علی أعدائه؟ فقال: بلی شبه علی أعدائه فقال: تزعم أن أبا جعفر عدو محمد بن علی لا و لکنک تصدف یا حیان، و قد قال الله عز و جل فی کتابه: (سنجزی الذین یصدفون عن آیاتنا سوء العذاب بما کانوا یصدفون)، فقال أبو عبد الله علیه‌السلام فتبت إلی الله من کلام حیان ثلاثین یوما.[۱]

حسین بن مختار می‌گوید حیّان سرّاج بر امام جعفر صادق علیه‌السلام وارد شد و آن حضرت فرمود: ای حیّان! اصحابت در باره محمّد ابن حنفیّه چه می‌گویند؟

عرض کرد می‌گویند او زنده است و روزی می‌خورد. امام صادق علیه‌السلام فرمود:

امّا پدرم محمّد باقر علیه‌السلام برایم بازگو کرد که وی در زمره کسانی بوده است که در بیماری او به عیادتش رفته و در احتضارش چشمان او را بسته و بعد از وفاتش، او را به خاک سپرده و زنانش را پس از وی به شوهر داده و ارثش را خود تقسیم کرده است.

حیّان عرض کرد: ای ابا عبد اللَّه! مثل محمّد ابن حنفیّه در این امّت، مثل عیسی بن مریم است که وضعیّت او بر مردم مشتبه گردید.

---

[۱]. معجم‌رجال‌الحدیث، ج ۶، ص ۳۱۰

امام صادق عليه‌السلام فرمود: آیا وضعیّت او بر دوستانش مشتبه شده یا بر دشمنانش؟ عرض کرد بر دشمنانش. امام فرمود: آیا می‌پنداری که ابو جعفر محمّد باقر عليه‌السلام دشمن عمویش محمّد ابن حنفیه بوده است؟ عرض کرد خیر. آنگاه امام صادق عليه‌السلام فرمود: ای حیّان! شما از آیات خدا روی گردانیدید و خدای تعالی فرموده است: «به زودی به کسانی که از آیات ما روی بر می‌گردانند کیفر بدی می‌دهیم زیرا آنها منحرف بودند». امام عليه‌السلام فرمود: من تا سی روز از کلام حیان استغفار می-کردم.

از این روایت استفاده می‌شود که امام باقر عليه‌السلام نه تنها با محمد بن حنفیه مشکل نداشتند بلکه به او علاقه‌مند بودند.

۳. حمدویه قال: حدثنا الحسن بن موسى قال: حدثنی محمد بن أصبغ عن مروان بن مسلم عن برید العجلی قال: دخلت على أبی عبد الله عليه‌السلام فقال لی: لو کنتَ سبقتَ قلیلا لأدرکت حیان السراج. قال: و أشار إلی موضع فی البیت فقال: أبو عبد الله عليه‌السلام کان هاهنا جالسا فذکر محمد ابن الحنفیة و ذکر حیاته و جعل یطریه و یقرضه فقلت له: یا حیان أ لیس تزعم و یزعمون و تروی و یروون لم یکن فی بنی إسرائیل شیء إلا و هو فی هذه الأمة مثله؟ قال: بلى. قال: فقلت هل رأینا و رأیتم و سمعنا و سمعتم بعالم مات على أعین الناس فنکح نساؤه و قسمت أمواله و هو حی لا یموت؟ فقام و لم یرد علی شیئا .

برید عجلی نقل می‌کند که گفت خدمت حضرت صادق عليه‌السلام رسیدم فرمود اگر اندکی زودتر آمده بودی حیان سراج را هم می‌دیدی[1] اینجا نشسته بود، صحبت از محمد حنفیه و زنده بودن وی به میان آمد، من به او گفتم: مگر ما و شما معتقد نیستیم و از پیغمبر روایت نمی‌کنیم که هرچه در بنی اسرائیل بوده در این امت هم نظیرش هست گفت: چرا، گفتم: تا کنون ما یا شما دیده‌ایم یا شنیده‌ایم که عالمی در جلو چشم مردم مرده باشد زنانش را تزویج کرده باشند اموالش را قسمت کرده باشند، باز هم زنده باشد؟ جوابی نداد و برخاست.

۴. حمدویه قال: حدثنا الحسن بن موسى قال: روى أصحابنا عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: قال أبو عبد الله عليه‌السلام: أتانی ابن عم لی یسألنی أن آذن لحیان السراج فأذنت له فقال لی: یا

---

[1] حیان از پیروان متعصب محمد حنفیه بوده که آنان را کیسانی گویند

أبا عبد الله إنی أرید أن أسألک عن شیء أنا به عالم إلا أنی أحب أن أسألک عنه أخبرنی عن عمک محمد بن علی مات؟ قال: فقلت أخبرنی أبی أنه کان فی ضیعة له فأتی فقیل له: أدرک عمک. قال: فأتیته - و قد کانت أصابته غشیة - فأفاق فقال لی: ارجع إلی ضیعتک. قال: فأبیت فقال لترجعن قال: فانصرفت فما بلغت الضیعة حتی أتونی فقال: أدرکه فأتیته فوجدته قد اعتقل لسانه فدعا بطست و جعل یکتب وصیته فما برحت حتی غمضته و غسلته و کفنته و صلیت علیه و دفنته فإن کان هذا موتا فقد و الله مات. قال: فقال لی رحمک الله شبه علی أبیک .قال: فقلت سبحان الله أنت تصدف علی قلبک. قال: فقال لی و ما الصدف علی القلب؟ قال: قلت الکذب.

عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: «یکی از عمو زادگانم نزد من آمد و برای حیّان سراج درخواست ملاقات کرد. من نیز به وی اجازه دادم. حیّان وارد شد و به من گفت: ای ابا عبداللّه! می‌خواهم از شما درباره مطلبی بپرسم که آن را می‌دانم ولی دوست دارم از شما درباره آن سؤال کنم. به من بگو که آیا عمویت محمد بن علی درگذشت؟

گفتم: پدرم به من گفت که در یکی از مزارعش بود که شخصی نزد وی می‌رود و می‌گوید: عمویت را دریاب.

پدرم گفت: من درحالی نزد وی رفتم که وی بیهوش بود، آن‌گاه به هوش آمد و به من گفت: به مزرعه‌ات بازگرد. ولی من خود داری کردم. تا این‌که برای بار دوم گفت: از شما می‌خواهم که بازگردی. من بیرون آمدم ولی هنوز از روستا دور نشده بودم که نزد من آمدند و گفتند: او را دریاب! وقتی نزد وی بازگشتم، مشاهده کردم زبانش بند آمده است. آن‌گاه تشتی درخواست کرد و شروع به نوشتن وصیتش کرد.

من از آنجا حرکت نکردم تا این‌که چشمانش را بستم و غسل و کفن و نماز و دفنش را انجام دادم.

[آن‌گاه امام صادق علیه‌السلام فرمود:] پس اگر این مرگ است به خدا سوگند حتما او مُرد.

حیّان به من گفت: خداوند تو را رحمت کند، امر بر پدرت مشتبه شده است.

امام علیه‌السلام فرمود: گفتم: سبحان اللّه!- شگفتا- تو بر قلبت «صَدْف» وارد می‌کنی.

وی پرسید: وارد کردن «صَدْف» بر قلب چیست؟

گفتم: دروغ».

از این مطالب استفاده می‌شود که محمد بن حنفیه، یک شخصیت محترم و مقبول بوده است.

مرحوم شوشتری نقل می‌کند:[1]

و فی عیون ابن قتیبة: قال المدائنی: بعث یزید بن قیس الأرحبی- و کان والیا لعلیّ علیه السّلام- إلی الحسن و الحسین علیهما السّلام بهدایا بعد انصرافه من الولایة، و ترک ابن الحنفیّة؛ فضرب علیّ علیه السّلام علی جنب ابن الحنفیّة و قال:

و ما شرّ الثلاثة امّ عمرو　　　بصاحبک الّذی لا تصبحینا

فرجع یزید إلی منزله و بعث إلی ابن الحنفیّة بهدیة سنیّة

یزید بن قیس ارحبی (والی امام علی علیه السلام بود) هدایایی برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرستاد ولی برای محمد بن حنفیه را نفرستاده بود. پس علی علیه السلام بر شانه‌ی ابن حنفیه زد و طی اشعاری از یزید بن قیس گلایه فرمود. پس یزید به منزلش برگشت و هدیه‌ای هم برای ابن حنفیه فرستاد.

شاید این جریان هم دال بر حسن بودن او باشد.

---

[1] قاموس الرجال، ج۹، ص۲۴۶

جلسه‌ی بیست و پنجم- ۹۵/۹/۲۱

یاران امام زمان ﷺ در دوران ظهور

شعیب بن صالح

بحث پیرامون شعیب بن صالح بود، روایتی را از فتن ابن حماد نقل کردیم که سه نفر از قدمای عامه آن را نقل کردند: ابن حماد در فتن، دانی در سنن و ابن المنادی در ملاحم؛ در ادامه‌ی بحث به بررسی شخصیت ابن المنادی می‌پردازیم.

شخصیت ابن المنادی (م۳۳۰):

اهل سنت از ایشان بسیار تجلیل می‌کنند.

ذهبی در مورد او می‌گوید:[۱]

الامام المقری الحافظ احمد بن جعفر بن المنادی البغدادی صاحب التألیف و از دانی در مورد ایشان نقل می‌کند که گفته است: مقری جلیل غایة فی الاتقان فصیح اللسان عالم بالآثار نهایة فی علم العربیة صاحب السنة ثقة مأمون قال الخطیب کان صلب الدین شرس الاخلاق و لذلک لم تنشر عنه

قاری قرآن جلیلی بود و در قرائات دقیق بود؛ فصیح بود و اثر شناس (روایت شناس)؛ در علوم عربی ید طولائی داشت؛ یک مکتب فقهی داشت و ثقه بود. خطیب گوید: پایبند به اعتقاداتش بود و خیلی بد اخلاق بود و به خاطر همین بد اخلاقی از او چیزی نشر نیافت.

امّا در کتب شیعه (حدیثی و رجالی) اشاره‌ای به ایشان نشده و از او روایت نقل نشده است، تنها مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار مطلبی را به نقل از ابن طاوس در مورد ایشان آورده است:

---

[۱] سیر اعلام النبلاء، ج۱۵، ص۳۲۲

أقول: ثم روى السيد عن الجمع بين الصحاح الستة و كتاب الفردوس و المناقب لابن المغازلی و المصابيح لأبی محمد بن مسعود الفراء كثيرا مما مر من أخبار المهدی عليه السلام ثم قال و كان بعض العلماء من الشيعة قد صنف كتابا وجدته و وقفت عليه و فيه أحاديث أحسن مما أوردناه و قد سماه كتاب كشف المخفی فی مناقب المهدی عليه السلام و روى فيه مائة و عشرة أحاديث من طرق رجال الأربعة المذاهب فتركت نقلها بأسانيدها و ألفاظها كراهية للتطويل و لئلا يمل ناظرها و لأن بعض ما أوردنا يغنی عن زيادة التفصيل لأهل الإنصاف و العقل الجميل و سأذكر أسماء من روى المائة و عشرة الأحاديث التی فی كتاب المخفی عن أخبار المهدی عليه السلام لتعلم مواضعها على التحقيق و تزداد هداية أهل التوفيق.

فمنها من صحيح البخاری ثلاثة أحاديث و منها من صحيح مسلم أحد عشر حديثا و منها من الجمع بين الصحيحين للحميدی حديثان و من الجمع بين الصحاح الستة لزيد بن معاوية العبدری أحد عشر حديثا و منها من كتاب فضائل الصحابة مما أخرجه الشيخ الحافظ عبد العزيز العكبری من مسند أحمد بن حنبل سبعة أحاديث و منها من تفسير الثعلبی خمسة أحاديث و منها من غريب الحديث لابن قتيبة الدينوری ستة أحاديث و منها من كتاب الفردوس لابن شيرويه الديلمی أربعة أحاديث و منها من كتاب مسند سيدة نساء العالمين فاطمة الزهراء عليها السلام تأليف الحافظ أبی الحسن علی الدارقطنی ستة أحاديث و منها من كتاب الحافظ أيضا من مسند أمير المؤمنين علی بن أبی طالب عليه السلام ثلاثة أحاديث و من كتاب المبتدإ للكسائی حديثان يشتملان أيضا على ذكر المهدی عليه السلام و ذكر خروج السفيانی و الدجال و منها من كتاب المصابيح لأبی الحسين بن مسعود الفراء خمسة أحاديث.

و منها من كتاب الملاحم لأبی الحسن أحمد بن جعفر بن محمد بن عبيد الله المناری أربعة و ثلاثون حديثا و وقفت أيضا على كتاب المقتص على محدث الأعوام لبناء ملاحم غابر الأيام تلخيص أبی الحسين أحمد بن جعفر بن محمد المناری قد كتب فی زمان مؤلفه فی آخر النسخة التی وقفت عليها ما هذا لفظه فكان الفراغ من تأليفه سنة ثلاثمائة و ثلاثين و على الكتاب إجازات و تجويزات تاريخ بعض إجازاته فی ذی قعدة سنة ثمانين و أربعمائة من جملة هذا الكتاب ما هذا لفظه سيأتی بعض المأثور فی المهدی عليه السلام و سيرته ثم روى ثمانية عشر حديثا بأسانيدها إلى النبی صلى الله عليه وآله بتحقيق خروج المهدی عليه السلام و ظهوره و أنه من ولد فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله و أنه يملأ الأرض عدلا و ذكر كمال سيرته و جلالة ولايته.

ثم أشار السید إلی ما جمعه الحافظ أبو نعیم من أربعین حدیثا فی وصف المهدی ع علی ما نقله صاحب کشف الغمة ثم قال فجملة الأحادیث مائة حدیث و ستة و خمسون حدیثا و أما الذی ورد من طرق الشیعة فلا یسعه إلا مجلدات و نقل إلینا سلفنا نقلا متواترا أن المهدی المشار إلیه ولد ولادة مستورة لأن حدیث تملکه و دولته و ظهوره علی کافة الممالک و العباد و البلاد کان قد ظهر للناس فخیف علیه کما جرت الحال فی ولادة إبراهیم و موسی علیهما السلام و غیرهما و عرفت الشیعة ذلک لاختصاصها بآبائه علیهم السلام فإن کل من یلزم بقوم کان أعرف بأحوالهم و أسرارهم من الأجانب کما أن أصحاب الشافعی أعرف بحاله من أصحاب غیره من رؤساء الأربعة المذاهب.

و قد کان علیه السلام ظهر لجماعة کثیرة من أصحاب والده العسکری و نقلوا عنه أخبارا و أحکاما شرعیة و أسبابا مرضیة.

و لقد لقی المهدی علیه السلام بعد ذلک خلق کثیر من الشیعة و غیرهم و ظهر لهم علی یده من الدلائل ما ثبت عندهم أنه هو علیه السلام[1]

مؤلف: سید بن طاوس از کتاب جمع بین صحاح ششگانه اهل سنت و هم از کتاب فردوس و مناقب ابن مغازلی و مصابیح ابو محمد حسین بن مسعود فرّاء، بسیاری از روایات گذشته را نقل کرده است، و سپس می‌گوید: یکی از علمای شیعه کتابی به نام «کشف المخفی فی مناقب المهدی علیه السلام» تصنیف کرده که به دست من رسیده و یک صد و ده روایت بهتر از آنچه نقل کردیم از طرق محدثین و علمای مذاهب چهارگانه اهل تسنن آورده است، که به لحاظ اختصار و رعایت حال خوانندگان از نقل آن نیز خودداری نمودیم، چه برخی از روایات گذشته که نقل کردیم خواننده را از تفصیل بیشتر بی‌نیاز می‌کند و همان‌ها برای اهل انصاف و عقل سلیم، کافی خواهد بود

در این جا فقط اسامی دانشمندانی که یک صد و ده حدیث مزبور را در کتب خود آورده‌اند می‌آوریم تا از مواضع آن بر اهل تحقیق دانسته شود و بر هدایت اهل توفیق بافزاید (به ترتیب: نام مؤلف/ نام کتاب/ تعداد احادیث):

---

[1] بحار الانوار، ج۵۱، ص۱۰۵

بخاری/ صحیح/ ۳ حدیث، مسلم/ صحیح/ ۱۱ حدیث، حمیدی/ جمع بین صحیحین/ ۲ حدیث، زید بن معاویه عبدری/ جمع بین صحاح سته/ ۱۱ حدیث، عبد العزیز عکبری/ فضائل الصحابه/ ۷ حدیث، ثعلبی/ تفسیر/ ۵ حدیث، ابن قتیبه/ غریب الحدیث/ ۶ حدیث، ابن شیرویه دیلمی/ الفردوس/ ۴ حدیث، حافظ ابو الحسن دارقطنی/ مسند فاطمه علیها السلام/ ۶ حدیث، حافظ ابو الحسن دارقطنی/ مسند علی علیه السلام/ ۳ حدیث، کسائی/ المبتداء/ ۲ حدیث، حسین بن مسعود فراء/ المصابیح/ ۵ حدیث، ابو الحسن مناری/ الملاحم/ ۳۴ حدیث، حافظ ابن مطیق/ از کتاب وی/ ۳ حدیث، محمد بن اسماعیل فرغانی/ الرعایة لاهل الروایة/ ۳ حدیث، ف حمیدی (نامبرده)/ خبر سطیح/ ۲ حدیث، یوسف بن عبد البر نمیری/ استیعاب/ ۲ حدیث

سید بن طاوس سپس می‌گوید: جلد دوم سنن ابن ماجه قزوینی را که تاریخ کتابت آن سنه ۳۰۰ هجری یعنی زمان مؤلف است ما بدست آورده‌ایم. در کتاب نامبرده روایات بسیاری در باره ملاحم (پیشینی‌ها) من جمله هفت حدیث در باب (ظهور مهدی) با سلسله سند نقل کرده است که وی از فرزندان فاطمه علیها السلام است و زمین را پر از عدل می‌کند چنان که پر از ظلم شده باشد.

و هم سید بزرگوار می‌گوید: کتابی دیگر به نام (المقتص علی محدث الاعوام لبناء ملاحم غابر الایام) تلخیص ابو الحسین احمد بن جعفر بن محمد مناری بدست آوردم که در زمان مؤلفش نوشته شده. در آخر آن نسخه نوشته بود:

«در سنه ۳۳۰ از تألیف آن فراغت حاصل شد» در آن کتاب هیجده روایت با سند از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره قیام و ظهور حتمی مهدی علیه السلام و اوصاف آن حضرت و این که او از اولاد فاطمه زهراء علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است و او زمین را پر از عدل می‌کند، نقل کرده است.

سپس سید بن طاوس چهل حدیثی را که حافظ ابو نعیم اصفهانی در توصیف مهدی موعود جمع آوری نموده و ما از (کشف الغمه) نقل کردیم، آورده آنگاه فرموده است: احادیث راجع به مهدی که دانشمندان اهل تسنن روایت کرده‌اند یک صد و پنجاه و شش حدیث است.

و آنچه شیعه در این باره نقل کرده‌اند: باید در چند جلد تدوین شود، علمای ما به «تواتر» نقل کرده‌اند که ولادت مهدی علیه السلام. به طور پنهانی بوده.

زیرا روایات راجع به سلطنت و دولت او و غلبه وی بر همه کشورها و تمام مردم و شهرها، برای عموم روشن و بدین سبب ولادت او توأم با خطر و ترس بوده، مانند ولادت حضرت ابراهیم و موسی علیهما السلام.

این معنی را شیعیان از راه ارتباط و اتصال به پدران آن حضرت می‌دانستند. چه هر کس با قومی معاشر باشد از دیگران به احوال و اسرار آنها آشناتر است، همچنان که اصحاب شافعی از سایر علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت آشناتر به حال او هستند. بعلاوه امام زمان را بسیاری از اصحاب پدرش امام حسن عسکری علیه السلام دیده و از وی اخبار و احکام روایت کرده‌اند.

از این گذشته حضرت وکلائی داشته که اسم و نسب و وطن آنها معلوم و معروف بوده و آنها معجزات و کرامات و جواب مسائل مشکله و بسیاری از اخبار غیبیه را که آن حضرت از جدش پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده، نقل کرده‌اند.

بعد از غیبت صغری نیز بسیاری از شیعیان و غیرهم آن حضرت را ملاقات کرده و از معجزات و کراماتی که به دست آن حضرت به وقوع پیوسته فهمیده‌اند که او همان مهدی موعود است.

مرحوم علامه‌ی مجلسی از ایشان روایتی نقل نمی‌کند، همچنین مرحوم ابن طاوس روایتی نقل نمی‌کند و تنها فهرست و گزارشی نقل می‌کند.

بنا بر این، از ابن منادی و کتاب او در کتب ما اثری نیست، تنها کتاب کشف المخفی از آن چهل و سه روایت نقل می‌کند که این کتاب هم در دسترس ما نیست. ابن طاووس در دو مورد نام او را ذکر می‌کند و مرحوم مجلسی هم مطالب ابن طاووس را بازگو می‌کند.

روایت شعیب بن صالح را این سه منبع عامه نقل می‌کنند و در کتب شیعه نیست و هر سه از محمد بن حنفیه نقل می‌کنند. محمد بن حنفیه به اقرار علمای اهل سنت و متعصبین آنان مثل ذهبی روایاتی را که او به امیر المومنین علیه السلام نسبت می‌دهد صحیح‌ترین روایات است:[1] «قال ابراهیم بن جنید: لانعلم احدا اسند عن علی اکثر و لا اصح ممّا اسند ابن الحنفیۀ» البته این حرف را می‌زنند برای اینکه آن روایتی که بخاری نقل می‌کند و به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت می‌دهد ((ما

[1] سیر اعلام النبلاء، ج٤، ص١١٥

انا الا کواحد من المسلمین)) را تثبیت کنند که خلفا افضل هستند و من یک فرد معمولی هستم، می‌خواهند روایت انکار متعه را تثبیت کنند.

به هر حال به اقرار آن‌ها بهترین روایات از امیر المومنین علیه‌السلام، روایات محمد بن حنفیه است امّا ایشان این روایت (روایت شعیب) را به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یا به امیر المومنین علیه‌السلام نسبت نمی‌دهند.

اشکال دیگر در سند این روایت آن است که عبد الکریم (امیۀ) است. چنین شخصی که از محمد بن حنفیه روایت نقل کند، وجود ندارد، مزی در تهذیب الکمال، وسیع‌ترین لیست را در رابطه با راوی و مروی عنه می‌دهد، اما در این کتاب هم چنین اسمی وجود ندارد، که از ابن حنفیه روایت نقل کرده باشد. امّا خود ابن حنفیه در جلالت ایشان هیچ بحثی نداریم، خود ذهبی مفصل راجع به ایشان و مناقب او نقل کرده است و اهل سنت هم به عظمت از ایشان یاد کردند.

جلسه‌ی بیست و ششم- ۹۵/۹/۲۲

یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران ظهور

شعیب بن صالح

ادامه بررسی شخصیت محمد بن حنفیه

روایت محمد بن حنفیه را در مورد شعیب نقل کردیم که او زمینه ساز ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است و بیان شد که در سند روایت ضعیف و مجهول وجود دارد و اشکال دیگر این بود که محمد بن حنفیه به پیامبر نسبت نمی‌دهد البته ایشان از تابعین است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندید و روایات-شان عمدتا از امیر المومنین علیه السلام است. ایشان در مورد مهدویت احادیث کمی دارد، با این وجود چون جزء رجال احادیث مهدویت است، به ادامه بررسی شخصیت ایشان می‌پردازیم.

علل عدم شرکت محمّد بن حنفیه در قیام کربلا:

۱. بیماری

نظر مرحوم علامه حلی:[۱]

قد ثبت فی اصول الامامة أنّ ارکان الایمان التوحید و العدل و النبوة و الامامة و سید محمّد بن حنفیة و عبدالله بن جعفر و امثالهم اجلّ قدرا و اعظم شأنا من اعتقادهم خلاف الحق و خروجهم عن الایمان الذی یحصل به اکتساب الثواب الدائم و الخلاص من العقاب امّا تخلفه عن نصرة الحسین علیه السلام فقد نقل أنّه کان مریضا و بالنسبة الی غیره یحتمل عدم العلم بما وقع لمولانا الحسین علیه السلام

یعنی به تحقیق ثابت شده در اصول امامت که ارکان ایمان توحید و عدل و نبوت و امامت است و حضرت سید محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر و امثال آن‌ها اجل هستند و شأن آنان اعظم از

---

[۱] مسائل مهنائیه- الایام المکیه س۲۶۲

این است که خلاف حق اعتقاد داشته باشند و از ایمانی که به واسطه‌ی آن ثواب دائم و رهائی از عقاب حاصل می‌شود، خارج شده باشند امّا تخلف آنان از یاری حسین علیه السلام پس نقل شده که ایشان بیمار بودند و نسبت به غیر ایشان احتمال دارد که به آنچه بر مولای ما امام حسین علیه السلام واقع شد، علم نداشتند و بنا گذاشتند بر اینکه این نامه‌ها که رسیده سبب شده که مردم حضرت را یاری کنند.

مرحوم دربندی در اسرار، از ابو مخنف نقل می‌کند:

که محمّد بن حنفیة به امام حسین علیه السلام عرض کرد: إنّی والله لیحزننی فراقک و لا اقعدنی عن المسیر معک الّا لأجل ما اجده من المرض الشدید فوالله یا أخی ما اقدر أن أقبض علی قائم سیفی و لا کعب رمحی فوالله لا فرحت بعدک ابدا ثم بکی شدیدا حتی غشی علیه.[1]

آنچه مرا باز داشته از اینکه در رکاب شما بیایم مرض شدید است. به خدا قسم ای برادر نمی‌توانم سلاح دست بگیرم، نمی‌توانم سر نیزه را بگیرم. بعد از تو خوشحالی ندارم پس شدید گریه کرد تا از هوش رفت

مرحوم کاشانی هم همین مطلب را می‌فرماید.[2]

جریان بیماری ایشان سابقه داشته است، مبرد در کامل [3] و زمخشری درربیع الابرار[4] نقل می‌کند: «عبدالله بن زبیر کان یظهر البغض لابن الحنفیة الی بغض اهله و کان یحسده علی ایده و یقال إنّ علیا استطال درعا فقال لینقص منها کذا و کذا حلقة فقبض محمد بن حنفیة باحدی علی ذیلها و بأخری علی فضلها ثم جذبه فقطعه من الموضع الذی کان حدها فکان ابن زبیر»

عبدالله بن زبیر بغض خود را نسبت به ابن حنفیه ظاهر می‌کرد و بر قدرت او حسادت می‌ورزید و می‌گفت: برای علی ذرهی را آوردند که بلند بود پس فرمودند تا از چند حلقه کم کنند پس محمد بن حنفیه با یک دست پائین آن را گرفت و با دستی دیگر اضافه‌ی آن را گرفت و آن را قطع کرد

---

[1] . اسرار الشهادة، ص۲٤٦

[2] . تذکرة الشهداء، ص۷۱

[3] کامل مبرد، ج۳، ص۲۶۶

[4] ربیع الابرار زمخشری، ج۳، ص۳۲۵

پس ابن زبیر هر وقت این قضیه را نقل می‌کرد عصبانی می‌شد. از آن روز دست ایشان مشکل پیدا کرد چشمش کرد لذا در کربلا نتوانست شرکت کند پس نسبت به ایشان بحثی نیست.

۲. اذن امام حسین علیه‌السلام

ابن اعثم کوفی در فتوح می‌گوید: إنّ تخلفه بالمدینة و عدم التحاقه بالحسین کان بإذن الامام: "امّا أنت یا أخی فلا علیک أن تقیم بالمدینة فتکون لی عینا و لاتخفی علیّ شیئا من امورهم"[۱]

ماندن محمد بن حنفیه در مدینه و ملحق نشدن او به امام حسین علیه‌السلام به اذن امام بود: اما تو ای برادرم پس بر تو اشکالی نیست که در مدینه اقامت داشته باشی پس برای من عین باشی و چیزی از امور آن‌ها بر من مخفی نماند.

ذهبی نقل می‌کند: و قال الزّهریّ: قال رجل لمحمد بن الحنفیّة: ما بال أبیک کان یرمی بک فی مرام لا یرمی فیها الحسن و الحسین؟ قال: لأنّهما کانا خدّیه، و کنت یده، فکان یتوقّی بیده عن خدّیه[۲]

زهری گفت: مردی به محمد بن حنفیه گفت: چرا پدرت در نقاط خطر تو را می‌فرستاد و حسن و حسین را نمی‌فرستاد فرمود: آن‌ها، دو گونه‌ی علی بودند و من دست او، پس ایشان از دو گونه‌اش با دستش دفاع می‌کرد.

قال أبو عاصم النّبیل: صرع محمد بن الحنفیّة مروان یوم الجمل و جلس علی صدره، فلمّا وفد علی ابنه ذکّره بذلک، فقال: عفوا یا أمیر المؤمنین، فقال: و الله ما ذکرت ذلک و أنا أرید أن أکافئک به[۳]

محمد بن حنفیه در روز جنگ جمل، مروان را به زمین زد و بر سینه‌ی او نشست، پس چون بر فرزند او وارد شد، آن را به او یاد آور شد، پس گفت: عفو کنید ای امیر المومنین، پس گفت: به خدا قسم آن را ذکر نکردم در حالی که اراده کردم که تو را به آن توبیخ کنم. البته ورود ابن الحنفیه بر عبدالملک و عذرخواهی او، بعید نیست که از مجعولات امویان باشد. شاهد آن مطلب ذیل است که خود ذهبی نقل می‌کند:

کتب عبد الملک بن مروان: من عبد الملک أمیر المؤمنین إلی محمد بن علی. فلما نظر إلی عنوان الصحیفة قال: أنا لله و أنا إلیه راجعون. الطلقاء و لعناء رسول الله. صلی‌الله‌علیه‌وآله. علی منابر الناس. و الذی نفسی بیده إنها لأمور لم یقر قرارها.[۴]

---

[۱] . الفتوح، ج۵، ص۲۰
[۲] تاریخ اسلام، ج۶، ص۱۸۴
[۳] تاریخ اسلام، ج۶، ص۱۸۲
[۴] الطبقات الکبری، ج۵، ص ۸۱

عبد الملک بن مروان نامه‌ای با این متن نوشت: از عبد الملک امیر المومنین به محمد بن علی. پس چون به عنوان نامه نظر انداخت گفت: انا لله و انا الیه راجعون. آزادشدگان و لعنت‌شدگان رسول الله ﷺ بر منابر مردم هستند و قسم به آن کسی که جانم در دست او است، آنچه که ما می‌بینیم عادی نیست، مسیر را عوض کردند.

ذهبی می‌گوید: چون معاویه به هلاکت رسید، امام حسین علیه السلام و ابن زبیر به سوی مکه خارج شدند، و ابن حنفیه در مدینه اقامت داشت تا اینکه نزدیک شدن لشگر یزید در ایام حره را شنید پس به مکه رفت،

پس همراه ابن عباس در مکه بودند، پس چون یزید مُرد، ابن زبیر آن دو را به بیعت خود دعوت کرد، پس خودداری کردند تا اینکه همه‌ی بلاد برای او اجتماع کنند، پس بین آن‌ها شر واقع شد، و امر سخت شد تا آنجائی که از او ترسیدند، و این در حالی بود که همراه آن دو زنان و ذریه بود، پس آنان را زندانی کرد، و اذیت و آزار محمد بن حنفیه را ظاهر کرد، و دستور داد که همراه بنی هاشم در شعب ابی طالب در مکه باشند، و بر آنان نگهبانانی گماشت، و گفت: به خدا قسم یا بیعت یا شما را به آتش می‌سوزانم، پس ترسیدند.

سلیم ابو عامر گوید: پس ابن حنفیه را کنار زمزم محبوس دیدم، و مردم از دخول و ملاقات با او منع می‌کنند پس گفتم: حودم می‌روم با او صحبت می‌کنم پس گفتم: تو را با این مرد چه می-باشد؟ گفت: مرا به بیعت خود می‌خواند. گفتم: من یکی از مسلمان‌ها هستم، اگر مردم تو را قبول کردند من هم قبول می‌کنم. از من این را قبول نکرد، ولی برو ببین ابن عباس چه می‌گوید؟ هر چه او گفت.

سلیم گوید رفتم به ابن عباس گفتم و او نابینا بود. به من گفت: تو کیستی؟ گفتم: یکی از انصارم گفت: وای بعضی از انصار از دشمن برای ما بدتر بودند. گفتم: نترس من از آن‌هائی هستم که تمام وجودشان برای شما است. گفت: چه می‌خواهی؟ گفتم: از ابن حنفیه برای تو خبر آوردم که نظر تو چیست؟

گفت: برو به او بگو: اطاعتش نکن تا چشمش کور شود و خواب راحت نبیند پس برگشتم و پیام او را به محمد بن حنفیه رساندم پس تصمیم گرفت ابن حنفیه که به طرف کوفه بیاید. مختار مطلع شد که این‌ها در زندانی سختی به سر می‌برند پس چهار هزار نفر را به فرماندهی ابو عبدالله جدلی

فرستاد و گفت: شنیدم که اینان زندان هستند و محکوم به اعدام می‌باشند. پس می‌روید؛ اگر دیدید بنی هاشم زنده هستند، آزادشان کن و با چهار هزار نیرو همراه آنان باش و از آن‌ها حمایت کن و هر دستوری هم داد اجرا کن و اگر شنیدی ابن زبیر آن‌ها را اعدام کرده، کاری به مکه نداشته باش، خودت را به ابن زبیر برسان و برای آل زبیر چیزی باقی نگذرائید.

۸۰۰ نفر از نیروهای نخبه را انتخاب کرد و به فرماندهی عطیۀ بن سعد عوفی تا اینکه وارد مکه شدند پس تکبیر فرستادند، ابن زبیر شنید و فرار کرد. فورا وارد زندان شدیم، دیدیم ابن عباس و ابن حنفیه و اصحاب آن دو را که اطرافشان چوب بسیار بود که آن‌ها در هیزم گم بودند، هیزم‌ها به ارتفاع دیوارها بود که اگر آتشی به آن زده می‌شد دیگر استخوانی برای آن‌ها نمی‌ماند و کسی باقی نمی‌ماند پسر ابن عباس آمد هیزم‌ها را کنار بزند، دستش خونی شد.[۱]

أخبرنا محمد بن عمر قال: حدثنی عبد الله بن جعفر عن صالح بن کیسان عن الحسن بن محمد بن علی قال: لم یبایع أبی الحجاج. لما قتل ابن الزبیر بعث الحجاج إلیه فجاء فقال: قد قتل الله عدو الله.

---

۱ . اخبرنا محمد بن عمر قال: حدثنا ربیعۀ بن عثمان و محمد بن عبد الله بن عبید بن عمیر و إسحاق بن یحیی بن طلحۀ و هشام بن عمارۀ عن سعید بن محمد بن جبیر بن مطعم و الحسین بن الحسن بن عطیۀ العوفی عن أبیه عن جده و غیرهم أیضا قد حدثنی قالوا: لما جاء نعی معاویۀ بن أبی سفیان إلی المدینۀ کان بها یومئذ الحسین بن علی و محمد ابن الحنفیۀ و ابن الزبیر. و کان ابن عباس بمکۀ. فخرج الحسین و ابن الزبیر إلی مکۀ. و أقام ابن الحنفیۀ بالمدینۀ حتی سمع بدنو جیش مسرف و أیام الحرۀ فرحل إلی مکۀ فأقام مع ابن عباس. فلما جاء نعی یزید بن معاویۀ و بایع ابن الزبیر لنفسه و دعا الناس إلیه دعا ابن عباس و محمد ابن الحنفیۀ إلی البیعۀ له فأبیا یبایعان له و قالا: حتی یجتمع لک البلاد و یتسق لک الناس. فأقاما علی ذلک ما أقاما. فمره یکاشرهما و مرۀ یلین لهما و مرۀ یبادیهما. ثم غلظ علیهما فوقع بینهم کلام و شر.

فلم یزل الأمر یغلظ حتی خافا منه خوفا شدیدا و معهما النساء و الذریۀ. فأساء جوارهم و حصرهم و آذاهم. و قصد لمحمد ابن الحنفیۀ فأظهر شتمه و عیبه و أمره و بنی هاشم أن یلزموا شعبهم بمکۀ. و جعل علیهم الرقباء و قال لهم فیما یقول: و الله لتبایعن أو لأحرقنکم بالنار. فخافوا علی أنفسهم.

قال سلیم أبو عامر: فرأیت محمد ابن الحنفیۀ محبوسا فی زمزم و الناس یمنعون من الدخول علیه فقلت: و الله لأدخلن علیه. فدخلت فقلت: ما بالک و هذا الرجل؟ فقال: دعانی إلی البیعۀ فقلت إنما أنا من المسلمین فإذا اجتمعوا علیک فأنا کأحدهم. فلم یرض بهذا منی. فاذهب إلی ابن عباس فأقرئه منی السلام و قل یقول لک ابن عمک ما تری؟ قال سلیم: فدخلت علی ابن عباس و هو ذاهب البصر فقال: من أنت؟ فقلت:

أنصاری. فقال: رب أنصاری هو أشد علینا من عدونا. فقلت: لا تخف. أنا ممن لک کله. قال: هات. فأخبرته بقول ابن الحنفیۀ فقال: قل له لا تطعه و لا نعمۀ عین إلا ما قلت. لا تزده علیه. فرجعت إلی ابن الحنفیۀ فأبلغته ما قال ابن عباس. فهمّ ابن الحنفیۀ أن یقدم إلی الکوفۀ و بلغ ذلک المختار فثقل علیه قدومه فقال: إن فی المهدی علامۀ یقدم بلدکم هذا فیضربه رجل فی السوق بالسیف لا تضره و لا تحیک فیه. فبلغ ذلک ابن الحنفیۀ فأقام فقیل له: لو بعثت إلی شیعتک بالکوفۀ فأعلمتهم ما أنتم فیه. فبعث أبا الطفیل عامر بن واثلۀ إلی شیعتهم بالکوفۀ. فقدم علیهم فقال: أنا لا نأمن ابن الزبیر علی هؤلاء القوم. و أخبرهم بما هم فیه من الخوف. فقطع المختار بَعثاً إلی مکۀ فانتدب منهم أربعۀ آلاف. فعقد لأبی عبد الله الجدلی علیهم و قال له:

سر فإن وجدت بنی هاشم الحیاۀ فکن لهم أنت و من معک عضدا و انفذ لما أمروک به. و إن وجدت ابن الزبیر قد قتلهم فاعترض أهل مکۀ حتی تصل إلی ابن الزبیر ثم لا تدع من آل الزبیر شفرا و لا ظفرا. و قال: یا شرطۀ الله لقد أکرمکم الله بهذا المسیر و لکم بهذا الوجه عشر حجج و عشر عمر. و سار القوم و معهم السلاح حتی أشرفوا علی مکۀ فجاء المستغیث: اعجلوا فما أراکم تدرکونهم. فقال الناس: لو أن أهل القوۀ عجلوا. فانتدب منهم ثمانمائۀ رأسهم عطیۀ بن سعد بن جنادۀ العوفی حتی دخلوا مکۀ فکبروا تکبیرۀ سمعها ابن الزبیر فانطلق هاربا حتی دخل دار الندوۀ. و یقال بل تعلق بأستار الکعبۀ و قال: أنا عائذ الله.

قال عطیۀ: ثم ملنا إلی ابن عباس و ابن الحنفیۀ و أصحابهما فی دور قد جمع لهم الحطب فأحیط بهم حتی بلغ رؤوس الجدر لو أن نارا تقع فیه ما رئی منهم أحد حتی تقوم الساعۀ. فأخرناه عن الأبواب. و عجل علی بن عبد الله بن عباس. و هو یومئذ رجل. فأسرع فی الحطب یرید الخروج فأدمی ساقیه. (تاریخ اسلام، ج۵، ص۱۸۵- الطبقات الکبری، ج۵، ص۷۵)

فقال ابن الحنفية: إذا بايع الناس بايعت. قال: و الله لأقتلنک! قال: أ و لا تدری أن لله فی کل یوم ثلاثمائة و ستون لحظة فی کل لحظة ثلاثمائة و ستون قضیة؟ فلعله یکفیناک فی قضیة من قضایاه.

قال فکتب بذلک الحجاج إلی عبد الملک فأتاه کتابه فأعجبه. و کتب به إلی صاحب الروم. و ذلک أن صاحب الروم کتب إلیه یهدده أنه قد جمع له جموعا کثیرة.

فکتب عبد الملک بذلک الکلام إلی صاحب الروم. و کتب: قد عرفنا أن محمدا لیس عنده خلاف و هو یأتیک و یبایعک فارفق به[1]

حسن بن محمد بن علی گوید: پدرم با حجاج بیعت نکرد. چون ابن زبیر کشته شد، حجاج به سوی او فرستاد پس آمد پس گفت: دشمن خداوند کشته شد پس ابن حنفیه گفت: هنگامی که مردم بیعت کردند، بیعت می‌کنم. گفت: به خدا قسم تو را می‌کشم!

گفت: خداوند در هر روز سیصد و شصت نگاه دارد و در هر نظری سیصد و شصت قصه و قضیه اتفاق می‌افتد، امیدوارم خداوند عز و جل در یکی از این نظرها ما را از شر تو حفظ کند. حجاج جواب او را برای عبد الملک فرستاد، عبد الملک هم جواب را برای تهدید روم فرستاد.

و روی عمر بن شبة أیضا عن سعید بن جبیر قال خطب عبد الله بن الزبیر فنال من علی علیه‌السلام فبلغ ذلک محمد بن الحنفیة فجاء إلیه و هو یخطب فوضع له کرسی فقطع علیه خطبته و قال یا معشر العرب شاهت الوجوه أ ینتقص علی و أنتم حضور إن علیا کان ید الله علی أعداء الله و صاعقة من أمره أرسله علی الکافرین و الجاحدین لحقه فقتلهم بکفرهم فشنئوه و أبغضوه و أضمروا له الشنف و الحسد و ابن عمه ص حی بعد لم یمت فلما نقله الله إلی جواره و أحب له ما عنده أظهرت له رجال أحقادها و شفت أضغانها فمنهم من ابتز حقه و منهم من ائتمر به لیقتله و منهم من شتمه و قذفه بالأباطیل فإن یکن لذریته و ناصری دعوته دولة تنشر عظامهم و تحفر علی أجسادهم و الأبدان منهم یومئذ بالیة بعد أن تقتل الأحیاء منهم و تذل رقابهم فیکون الله عز اسمه قد عذبهم بأیدینا و أخزاهم و نصرنا علیهم و شفا صدورنا منهم إنه و الله ما یشتم علیا إلا کافر یسر شتم رسول الله ص و یخاف أن یبوح به فیکنی بشتم علی علیه‌السلام عنه أما إنه قد تخطت المنیة منکم من امتد عمره و سمع قول رسول الله ص فیه لا یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ فعاد ابن الزبیر إلی خطبته و قال عذرت بنی الفواطم یتکلمون فما بال

---

[1] الطبقات الکبری، ج۵، ص۸۲

ابن أم حنیفة فقال محمد یا ابن أم رومان و ما لی لا أتکلم و هل فاتنی من الفواطم إلا واحدة و لم یفتنی فخرها لأنها أم أخوی أنا ابن فاطمة بنت عمران بن عائذ بن مخزوم جدة رسول الله ص و أنا ابن فاطمة بنت أسد بن هاشم کافلة رسول الله ص و القائمة مقام أمه أما و الله لو لا خدیجة بنت خویلد ما ترکت فی بنی أسد بن عبد العزی عظما إلا هشمته ثم قام فانصرف[1]

خلاصه این جریان: هنگامی که عبدالله بن زبیر در سخنرانی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام دشنام و جسارت کرد. محمد بن حنفیه خود را به این جلسه رساند و حاضران را مخاطب قرار داده و فرمود: ای خاک بر صورت‌های شما باد. عجبا! در حضور شما به امیرالمؤمنین علیه‌السلام جسارت می‌شود ولی ساکت هستید؟! سپس کمی از فضائل حضرت علی علیه‌السلام را بیان کرد و با ابن زبیر درگیری لفظی شدیدی پیدا کرد و او را تهدید به مرگ کرد.

پس در عظمت و شخصیت محمد بن حنفیه جای هیچ تردیدی نیست و روایت شعیب از او نقل شده است که اگر روات قبل معتبر بودند، روایت را قبول می‌کردیم.

---

[1] شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید، ج۴، ص۶۲

جلسه‌ی بیست و هفتم- ۹۵/۹/۲۸

یاران امام زمان ﷻ در دوران ظهور

شعیب بن صالح

روایت ۱۱:

الف)متن روایت

"يخرج بالرى رجل ربعة أسمر ، مولى لبنى تميم ، كوسج يقال له شعيب بن صالح ، فى أربعة آلاف ثيابهم بيض وراياتهم سود ، يكون على مقدمة المهدى ، لا يلقاه أحد إلا فله"

مردی از ری خروج می‌کند که چهار شانه و گندم گون است، از موالی بنی تمیم است (طبق این روایت او عرب نیست در حالی که طبق روایات قبل از بنی تمیم بود)، محاسن ندارد، به او شعیب بن صالح گفته می‌شود، چهار هزار نیرو همراه او است که لباس آنان سفید و پرچم‌های آنان سیاه است، ایشان جزء مقدمه‌ی نیروهای حضرت مهدی ﷻ است، با هر کسی مقابله کند او را منهزم می‌کند.

در این روایت چنین آمده که ایشان جزو یاران حضرت مهدی ﷻ می‌باشد، البته متن این روایت در منابع مختلف متفاوت است:

ب) منابع روایت

۱. فتن ابن حماد، ج۱، ص ۳۱۱

۲. عقد الدرر، ص۱۷۴ از ابن حماد وفیه "ربعة أشم"

۳. العرف الوردی، السیوطی، ج ۲ ص ۶۸ از ابن حماد ، وفیه " من بنی تمیم محروم"

۴. الفتاوی الحدیثیة، ص ۳۰ مرسلا، عن الحسن، ولم یسنده إلی النبی صلی الله علیه و آله وفیه " . من تمیم . إلا قتله"

۵. برهان المتقی، ص ۱۵۱ ب ۷ ح ۱۸ از عرف السیوطی ، وفیه " . مخزوم کوسج"
۶. فرائد فوائد الفکر، ص۱۲۳ از ابن حماد

۷. ملاحم ابن طاووس، ص۱۱۹ ح۱۱۳ از ابن حماد ، وفیه " . یکون مقدمة للمهدی لا یلقاه أحدا إلا قتله " (اگر این متن روابت باشد، دیگر نمی‌توان استفاده کرد که ایشان جزء یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.)
۸. ملحقات احقاق الحق، ج۲۹، از ابن حماد و از عقد الدرر
۹. معج احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج۲، ص۲۲۵

ج) سند روایت

مصدر اصلی این روایت فتن ابن حماد است و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم منتهی نمی‌شود و راوی آن هم حسن بصری است.
حسن بصری: ایشان مشکل دارد. نسبت به امیر المومنین زاویه تندی دارد علاوه بر اینکه دنبال ریاست بود:
و الحسن کان یلقی کل أهل فرقة بما یهوون، و یتصنع للرئاسة، و کان رئیس القدریة،[1]
حسن با هر گروهی طبق افکار آن‌ها سخن می‌گفت (هر کس هر چیزی می‌گفت، او تایید می‌کرد)، دنبال ریاست بود، و رئیس قدریه بود.

تحقیق مرحوم مامقانی درباره‌ی حسن بصری:[2]

و أمّهم خیرة، مولاة أم سلمة،
ایشان مادر خوبی داشت (یا اینکه نام او خیره بود) و کنیز حضرت ام سلمه بود.

و قال السیّد المرتضی رضی اللّه عنه: أحد من تظاهر من المتقدّمین [بالقول] بالعدل؛ الحسن بن أبی الحسن البصری، و اسم أبیه: یسار، من أهل میسان، و هی قریة بالبصرة، مولی لبعض بنی

---

[1] معجم رجال الحدیث، ج۴، ص۲۷۲
[2] تنقیح المقال، ج۱۹، ص۷

الأنصار، و كانت أمه خيّرة مملوكة لأمّ سلمة، زوج النبی صلّی اللّه علیه و آله، و یقال: إنّ أمّ سلمة رضی اللّه عنها کانت تأخذ الحسن إذا بکی، فتسکته بثدیها، فکان یدرّ علیه، فیقال: إنّ الحکمة التی أوتیها الحسن من ذلک! و بلغ الحسن من العمر تسعا و ثمانین سنة.

فمن تصریحه بالعدل؛ ما رواه علی بن أبی الجعد، قال: سمعت الحسن یقول: من زعم أنّ المعاصی من اللّه، جاء یوم القیامة مسوّدا وجهه.

مرحوم سید مرتضی می‌فرماید: او تظاهر می‌کرد که تابع مکتب عدلیه است و عراقی الاصل و اهل میسان بود، و آن قریه‌ای در بصره است، و مادرش بهترین مملوک و کنیز ام سلمه بود و می‌گویند هر وقت که ایشان گریه می‌کرد، ام سلمه او را می‌گرفت و با سینه خود او را ساکت می‌کرد و گفته شده است: ترشحاتی از شیر بر او قرار می‌گرفت؛ حکمت را از این راه آموخت.
اظهار عدلیه می‌کرد؛ علی بن ابی الجعد گوید: شنیدم حسن می‌گفت: کسی که گمان کند معاصی از خداست، فردای قیامت با صورتی سیاه بیاید.

و روی أبو بکر الهذلی إنّ رجلا قال للحسن: یا أبا سعید! إنّ الشیعة تزعم أنّک تبغض علیا علیه السلام .. فأکبّ یبکی طویلا، ثم رفع رأسه، فقال: لقد فارقکم بالأمس؛ رجل کان سهما من مرامی اللّه عزّ و جلّ علی عدوّه، ربّانی هذه الأمة، ذو شرفها و فضلها، و ذو قرابة من النبی صلی الله علیه و آله قریبة لم یکن بالنؤمة عن أمر اللّه، و لا بالغافل عن حقّ اللّه، و لا بالسروقة من مال اللّه، أعطی القرآن عزائمه فیما له و علیه، فأشرف منها علی ریاض مونقة، و أعلام مبیّنة، ذلک علی بن أبی طالب، یا لکع!

ابوبکر هذلی گوید: شخصی به ایشان گفت: شیعه‌ها گمان می‌کنند که تو بغض علی علیه السلام را داری او مقداری گریه کرد پس گفت: چگونه می‌شود من با علی زاویه داشته باشم. او تیر خدا بر دشمن و کشتیبان این امت بود، دارای شرف و فضل، دارای قرابت با رسول الله صلی الله علیه و آله، از حق خداوند غافل نبود، ای نادان! علی بن ابی طالب علیه السلام این است! چطور من با علی مخالفت کنم؟!

و کان الحسن البصری إذا أراد أن یحدّث فی زمن بنی أمیّة عن علی علیه السلام، قال: قال أبو زینب.

می‌گویند حسن بصری اگر می‌خواست در زمان بنی امیه چیزی از امیر المومنین نقل کند اسم امام را نمی‌برد می‌گفت قال ابو زینب

و نقل فی التکملة، عن التقی المجلسی رحمه اللّه أنّه کتب بخطه: الحسن البصری أبو سعید من الزهّاد الثمانیة، و تقدّم فی أویس، و الذی یظهر من کتاب سلیم بن قیس الهلالی أنّه کان جلیل القدر، عظیم الشأن. و کان یتّقی من زیاد بن أبیه، و ابنه عبید اللّه، و الحجّاج بأمر مولانا أمیر المؤمنین علیه السلام.

در تکمله از مرحوم مجلسی نقل کرده است که حسن بصری از زهاد ثمانیه است و در شرح حال اویس قرنی گذشت. از کتاب سلیم بن قیس هم استفاده می‌شود که ایشان جلیل القدر است عظیم الشان است اما از زیاد بن ابیه و پسرش می‌ترسید و از حجاج هم می‌ترسید.

ثمّ قال صاحب التکملة: إنّ الذی تقدّم فی تعداد الزهّاد فی الکشی، أنّ الحسن کان یلقی الناس بما یهوون، و یتصنّع للرئاسة. و کان رئیس القدریة، و هذا طعن فیه، یعارض ما نقله عن کتاب سلیم من عظم الشأن. و ما ذکره من أنّه کان یتّقی، ینافیه أنّه کان یتصنّع للرئاسة، و أنّه کان رئیس القدریة

پس صاحب تکمله می‌گوید: گذشت در کتاب کشی در تعداد زهاد، که حسن بصری با هر گروهی طبق اعتقادش ملاقات می‌کرد و ریاست طلب بود و این راجع به ایشان طعن است و با آنچه سلیم بن قیس نقل می‌کند معارض است

و أقول: ما نسبه إلی الکشی صحیح، فإنّه ذکر ذلک فی حقّ الرجل، نقلا عن الفضل بن شاذان. و قد أسبقنا نقل کلام الکشی فی الزهّاد الثمانیة، فی الفائدة الثانیة عشرة من مقدمة الکتاب. و یوافقه ما فی شرح ابن أبی الحدید، من قوله: و ممّن قیل عنه إنّه کان یبغض علیا علیه السلام و یذمّه، الحسن البصری، روی عنه حماد بن سلمة أنّه قال: لو کان علی علیه السلام یأکل الحشف فی المدینة، لکان خیرا له ممّا دخل فیه. و روی عنه أنّه کان من المخذّلین عن نصرته. و رووا عنه أنّ علیا علیه السلام رآه و هو یتوضّأ للصلاة، و کان ذا وسوسة، فصبّ علی أعضائه ماء کثیرا، فقال له: «أرقت ماء کثیرا یا حسن؟» فقال: ما أراق أمیر المؤمنین من دماء المسلمین أکثر! فقال: «أ وَ ساءک ذلک؟» قال: نعم، قال: «فلا زلت مسوءا» [قالوا:]. فما زال الحسن عابسا قاطبا مهموما، إلی أن مات و ذکر هذا الخبر بتفاوت یسیر فی الألفاظ فی أصولنا، علی أنّ ذمّه من طرقنا متواتر

آنچه کشی گفته درست است و حرف از ابن شاذان است که ایشان ریاست طلب بود موافق است با آنچه ابن ابی الحدید نقل می‌کند: حسن بصری حرف ناشایستی از در مورد امیر المومنین علیه‌السلام گفته است: امیر المومنین علیه‌السلام اگر در مدینه باغبانی و درختکاری می‌کرد برایش بهتر از این بود که وارد سیاست بشود.

این حرف از هر کس باشد حرف و دیکته شده اموی‌ها است، که برای توجیه خلاف‌های خود می‌گفتند.

او سعی می‌کرد مانع رفتن بعضی به جبهه شود. (زیر پرچم حجاج و عبد الملک بودن را حرف نمی‌زد)

یک وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام دید او مشغول وضو است (خیلی وسواسی بود و بسیار آب می‌ریخت)

امام علیه‌السلام به او فرمود: چرا این قدر آب می‌ریزی؟

گفت: خونی که از مسلمانان ریختی بیش از این بود

امام فرمود: از آن خون‌هائی که ریخته شده، ناراحتی؟

گفت: بله ناراحتم.

امام او را نفرین کرد و فرمود: ان شاء الله همیشه ناراحت باشی. پس هیچ وقت خوشی نمی‌دید و همیشه ناراحت بود، تا مرد.

این حدیث با تفاوت کمی در اصول ما ذکر شده است و ذم حسن بصری از طرق ما متواتر است.

جلسه‌ی بیست و هشتم- ۹۵/۹/۲۹

یاران امام زمان ﷻ در دوران ظهور

شعیب بن صالح

ادامه بررسی شخصیت حسن بصری

بحث پیرامون یاران امام زمان در دوران ظهور بود، روایتی را از کتاب فتن ابن حماد به نقل از حسن بصری بیان کردیم که طبق این روایت شعیب جزء یاران امام زمان می‌باشد. به ادامه بررسی شخصیت حسن بصری (ناقل روایت) می‌پردازیم.

أقول: اتفق أصحابنا الإماميّة من الفقهاء و أرباب الجرح و التعديل على ضعفه و انحرافه، و اتّفق أرباب الجرح و التعديل من العامة على أنّه مدلّس، أو أنّه يرسل كثيرا، و ما أرسل فليس بحجّة

در مورد ایشان نمی‌گویند مختلف فیه است بلکه می‌گویند: مورد اتفاق است که حسن بصری منحرف و ضعیف است و عامه هم متفقا می‌گویند ایشان مدلس است.[1] عامه هم که می‌گویند او مدلس بوده است و روایات را بیشتر مرسل نقل می‌کند و آنچه مرسل است، حجت نیست.

روایات ذامه در مورد او است البته بعضی روایات مشعر به مدح او است:

قال سليم [كذا]: فكان أوّل من لقيت بعد قدومي البصرة الحسن بن أبي الحسن البصري- و هو يومئذ متوار عن الحجّاج، و الحسن يومئذ من شيعة علي عليه‌السلام من مفرطيهم، نادم متلهّف على ما فاته من نصرة علي عليه‌السلام و القتال معه يوم الجمل- فخلوت به في شرق دار أبي خليفة الحجّاج ابن أبي عتاب فعرضتها عليه، فبكى، ثم قال: ما في حديثه شيء إلّا حقّ قد سمعته من الثقات من شيعة عليّ عليه‌السلام .. و غيرهم. إلى هنا محلّ الحاجة من قول أبان المروي صحيحا

مرحوم مامقانی بعد از اینکه می‌فرماید ذم ایشان متواتر است، می‌خواهد طریقی برای تصحیح ایشان درست کند لذا می‌فرماید: حرف سلیم بن قیس حاکم است، سلیم خیلی از ایشان تجلیل می‌کند و نقل می‌کند:

اولین کسی را که وقتی وارد بصره شدم ملاقات کردم، حسن بصری بود و ایشان از حجاج فراری بود و حسن در این موقع جزء شیعیان امیر المومنین عليه‌السلام بود و جزء مفرطین در تشیع بود و خیلی هم اظهار پشیمانی و ندامت می‌کرد که چرا امیر المومنین عليه‌السلام را یاری نکرد و در جنگ

---

[1] تدلیس نوعی از دروغ است شعبه بن حجاج پدر علم رجال اهل تسنن می‌گفت: لان عزني خير (احب) عن ادلس التدليس اخ الكذب

جمل همکاری نکرد. پس با او خلوت کردم، به منزل ابی خلیفه‌ی حجاج رفتیم و کتاب خود را به او عرضه کردم، پس گریه کرد سپس گفت: حدیثی در آن نیست مگر اینکه حق است، و من آن‌ها را قبلا از ثقات شیعه‌ی علی شنیده بودم.

بیان مرحوم مامقانی

و فی ذلک حکومة علی جمیع ما ورد فی طرقنا و غیر طرقنا من ذم الرجل؛ لأنّه نصّ فی توبته فی آخر أمره، و ندمه، و کونه من شیعة علیّ علیه السلام المفرطین. إلّا أنّ الإشکال فی ناقل ذلک، و هو أبان بن أبی عیّاش کما تقدّم فی ترجمته، و نحن و إن لم نطمئنّ بذلک الکلام، إلّا أنّا لم نقف علی ما یدرجه فی الثقات، بل و لا الحسان، لقوة احتمال کون إظهاره التوبة و التلهف و الندم من باب ما ذکروه عنه، من أنّه کان یلقّی الناس بما یهوون، و أنّه لا یعتقد مذهبا یدوم علیه، فإنّ هذا أحد وجوه الجمع بین ما تقدّم فی ذمّه، و ما نقله سلیم [کذا] عنه من ندمه، و لا حکومة علی هذا الحدیث التوبة، علی ما تسالم علیه أصحابنا من ذمّه.

این مطالبی که از سلیم نقل کردیم حکومت دارد بر جمیع روایات ذامه چه از طرق ما و چه از طرق دیگران؛ چون این مطالب نص در توبه‌ی او در آخر امر است و اینکه او نادم بوده است و از شیعیان مفرط امام علی علیه‌السلام بوده است. الا اینکه اشکال در ناقل آن است و او ابان بن ابی عیاش (ناقل کتاب سلیم بن قیس) است.

همچنان که در ترجمه‌ی او گذشت، و ما اگر چه اطمینان به آن کلام نداریم، ولی نسبت به او دلیل محکمی نداریم که ایشان را جزء ثقات بدانیم یا جزء افراد حسن بدانیم، به خاطر قوت اینکه اظهار توبه و ندامت او از باب آنچه برای او ذکر کردیم باشد که مردم را به همانطور که می‌پسندیدند ملاقات می‌کرد، و اینکه او بر اعتقاد به مذهبی دوام نداشت.

وجه جمع این است که حرف سلیم را قبول داریم که او را تأیید می‌کند و از طرف دیگر مبنای حسن بصری را می‌دانیم، لذا جمع آن این است که اظهار ندامت او برای خوشایند سلیم بوده است، پس حدیث توبه حکومت بر این روایات ندارد چون همه گفته‌اند او مذموم است.

<u>ولی به نظر ما ابان فوق وثاقت است، او کسی است که یک نفر از عامه تأییدش نمی‌کند. در یک چنین برهه‌ای از زمان بیاید سلیم را تحویل بگیرد و حرف‌های او را تحویل بگیرد. ایشان انسان از خود گذشته‌ای بود.</u>

در مذمت حسن بصری نقل شده است:

بصائر الدرجات مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ يَحْيَى الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَجُلٌ وَ أَنَا عِنْدَهُ إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ يَرْوِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ مَنْ كَتَمَ عِلْماً جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُلْجَماً بِلِجَامٍ مِنَ النَّارِ قَالَ كَذَبَ وَيْحَهُ فَأَيْنَ قَوْلُ اللَّهِ وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ مَدَّ بِهَا أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام صَوْتَهُ فَقَالَ لِيَذْهَبُوا حَيْثُ شَاءُوا أَمَا وَ اللَّهِ لَا يَجِدُونَ الْعِلْمَ إِلَّا هَاهُنَا ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام عِنْدَ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام[1]

حلبی گوید: من خدمت امام باقر عليه السلام نشسته بودم، مردی به ایشان عرض کرد: حسن بصری روایت نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: کسی که علمی داشته باشد و پنهان کند، روز قیامت لجامی از آتش به دهانش می‌بندند، امام عليه السلام فرمودند: {دروغ می‌گوید،} وای بر او پس کجاست قول خداوند (و گفت مرد مومنی از آل فرعون که ایمانش را مخفی می‌کرد آیا کسی را می‌کشید که می‌گوید پروردگار من الله است) سپس امام باقر عليه السلام با صدای بلند فرمودند: هر جائی می‌خواهند بروند اما به خدا قسم علم را نمی‌یابند مگر اینجا سپس لحظه‌ای سکوت کردند پس فرمودند: نزد آل محمد علیهم السلام

مرحوم مامقانی در پایان نتیجه‌گیری کرده و می‌فرماید:

و على كلّ حال؛ فلا يمكن رفع اليد به عن الأخبار الكثيرة الواردة فی ذمه، و اللّه العالم بالحقائق

به هر حال، پس ممکن نیست رفع ید به واسطه‌ی حرف سلیم از اخبار زیادی که در مذمت او وارد شده است.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:

ثم بعد البحث و التنقيب عن سيرة الرجل و عقيدته من أقواله و أفعاله الكاشفة عن سريرته، نرى أنّه تارة يمدح أمير المؤمنين عليه السلام بما هو أهله و أخرى يجابهه بما لا يجابه به مثله، مثل قوله: ألا تمضی قدما لا أبا لک .. أو قوله: ما أراق أمير المؤمنين من دماء المسلمين أكثر .. و من الذی يدلّ على انحرافه قول الصادق عليه السلام:« لأبی حنيفة أصحاب و هذا الحسن البصری له أصحاب

---

[1] بحار الانوار، ج۲، ص ۷۰

..»، و یظهر من هذا أنّه کان له أصحاب و أتباع یتّبعونه و یقتدون به، بحیث جعله علیه السلام قرین أبی حنیفة، و أنّه بمعزل عن أهل البیت علیهم السلام، و تتّضح صحّة روایة الکشی التی أشرنا إلیها من أنّ الحسن کان یلقی أهل کل فرقة بما یهوون، و یتصنّع للرئاسة، و کان رئیس القدریة .. فمن هذا کلّه یعلم أنّ الرجل کان طالب رئاسة و سمعة، و کان منحرفا عن أهل البیت علیهم السلام، فالقول بأنّ الرجل ضعیف أقلّ ما یقال فیه، و من هنا اتّفق أصحابنا علی تضعیفه.

فقول بعض المعاصرین فی قاموسه ٣/ ٢٠٠: و الرجل کما رأیت مختلف فیه إلّا أنّ الأحسن حسنه و تقواه و تقیّته ..! فهو کلام متسرّع، و لیت شعری أیّ تقیّة فی قوله لحجّة اللّه علی الخلق أمیر المؤمنین و وصی رسول ربّ العالمین: ما أراق أمیر المؤمنین من دماء المسلمین أکثر، ثم عدم استحیائه منه فی مجابهته عند ما قال له علیه السلام:« أ و ساءک ذلک»، فقال: نعم، فقال:« لا زلت مسوءا» فبقی طیلة حیاته عابسا قاطبا مهموما، أ فلا مسائل یسأل من هذا المعاصر أنّه إن کان مثل هذا الرجل حسنا تقیا، فعمرو بن العاص و معاویة و نظائرهما لا بدّ و أن نعدّهم أیضا أتقیاء حسان؛ لأنّه صدرت منهم أیضا کلمات مدح و تعظیم و تقدیس فی حق أمیر المؤمنین علیه السلام.

تحصل ممّا ذکرناه و من اتفاق علمائنا الإمامیة علی تضعیفه أنّ الحکم بضعفه و سقوط روایاته هو المتعیّن.

پس از بحث و کمکاش در سیرهی این مرد و عقیدهی او از اقوال و افعال که کاشف از درون او است، میبینیم او گاهی امیر المومنین علیه السلام را به آنچه اهلش است مدح میکند و بار دیگر حرف-های تند و ناشایستی که از دیگران نسبت به شخص امیر المومنین علیه السلام اصلا سر نمیزند می-گوید[1]مانند: ای بی پدر یا قول او : آنچه امیر المومنین از خون مسلمین ریخت بیشتر است...و از چیزهائی که دلالت بر انحراف او میکند قول امام صادق علیه السلام که فرمودند: برای اب حنیفه اصحابی است و این حسن بصری هم برای او اصحابی است، و از این کلام امام ظاهر میشود که برای او اصحاب و پیروانی بوده که از او تبعیت میکردند به طوری که امام او را قرین ابی حنیفه قرار دادند، و اینکه او از اهل بیت جدا بود، و توضیح میدهد صحت روایت مرحوم کشی که به آن اشاره کردیم که حسن بصری با هر گروهی طبق عقیده خودشان حرف میزد و دنبال ریاست بود پس از همهی آنچه بیان کردیم دانسته شد که این مرد طالب ریاست و اسم و رسم بود، و از اهل بیت منحرف

[1] اینجا باید همان حرف خلیفه را نسبت به زبیر: خلیفه به ایشان گفتند که بعد از تو زبیر باشد گفت: زبیر یک روز انسان و یک روز شیطان

بود، پس قول به اینکه این مرد ضعیف است، کمتری چیزی است که در مورد او گفته می‌شود، به همین جهت اصحاب ما بر تضعیف او اتفاق کردند.

پس قول بعض معاصرین در قاموس: این شخص مختلف فیه است ولی قول احسن این است که او حسن است و آدم متقی و اهل تقیه بوده است، حرف بدون تحقیقی است، این چه تقیه‌ای است که به امیر المومنین بگوید خونی که تو ریختی از این آب بیشتر است پس حیا نمی‌کرد هنگامی که امیر المومنین به او فرمودند تو ناراحت شدی از ریختن خون‌ها گفت بله ناراحتم چرا این قدر خون ریختی امام فرمود: امیدوارم همیشه راحتی را نبینی پس تا آخر عمر در ناراحتی بود. یک کسی نیست از این معاصر سوال کند که اگر مثل او حسن باشد، تقی باشد پس عمرو عاص و معاویه و نظائر این‌ها را باید بگوئیم که اتقیا هستند چون کلمات مدحی هم از این‌ها سر زده است.

از آنچه ذکر کردیم و از اتفاق علمای امامیه بر تضعیف او حاصل شد که حکم به ضعف او و سقوط روایات او متعین است.

پس اگر سند روایت شعیب صحیح هم بود، از جهت حسن بصری نمی‌توانیم بپذیریم چون حکم به ضعف و سقوط روایات او شده است، مگر اینکه این روایات را کنار هم بگذاریم و به یک تواتر معنوی[1] بر بودن شعیب برسیم اما ویژگی‌های او و اینکه جزء یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است متواتر نیست.

روایت ۱۲:

الف) متن روایت

و ذکر إسناد هذا الحدیث إلی معاذ بن جبل، ثم قال: بینما أنا و أبو عبیدة بن الجرّاح و سلمان جلوس ننتظر رسول اللّه صلی الله علیه و آله، إذ خرج علینا فی الهجیر مرعوبا متغیّر اللون، فقال: «من ذا؟ أبو عبیدة، معاذ، سلمان؟» قلنا: نعم یا رسول اللّه، فذکر الفتن، ثم قال: «تدخل مدینة الزوراء، فکم من قتیل و قتیلة و مال منتهب و فرج مستحلّ، رحم اللّه من آوی نساء بنی هاشم یومئذ و هنّ حرمتی، ثم تنتهی إلی ذکر السلطان بذی العریین ، فیخرج إلیهم فتیان من مجالهم، علیهم رجل یقال له: صالح، فتکون الدائرة علی أهل الکوفة، ثم تنتهی إلی المدینة فتقتل الرجال و تبقر بطون

---

[1] تواتر اجمالی در لسان معاصرین بوده، سابق نبوده است، تواتر اجمالی یعنی قطع به صدور بعضی از آن‌ها داریم، تواتر معنوی یعنی شعیبی هست.

النساء من بنی هاشم، فإذا حضر ذلک فعلیکم بالشواهق أو خلف الدروب، و إنّما ذلک حمل امرأة، ثم یُقبل الرجل التمیمی شعیب بن صالح سقی اللّه بلاد شعیب- بالرایة السوداء المهدیة بنصر اللّه و کلمته حتی یبایع المهدی بین الرکن و المقام».

قال السلیلی: و ذکر الحدیث، و لم ینقله فی کتاب الفتن.[1]

معاذ بن جبل گوید: من و ابو عبیدة بن جراح و سلمان نشسته بودیم و منتظر پیامبر اکرم بودیم چون در گرمای ظهر ایشان بیرون آمدند، رنگ پریده و خائف، پس فرمودند: کی هستید؟ ابو عبیدة، معاذ، سلمان؟ گفتیم: بله ای رسول خدا، پس فتنه‌هائی را ذکر کردند، پس فرمودند: وارد شهر زوراء می‌شوید، چقدر آنجا کشته می‌شوند و چقدر اموال را غارت می‌کنند و چقدر تجاوزات ناموسی می‌شود، خدا رحمت کند کسی که به فریاد زنان بنی هاشم در این روز برسد و آن‌ها حرم و حریم من هستند...

پس جوانمردانی از آن‌ها خروج کنند، بر آن‌ها مردی است که به او صالح گفته می‌شود است، به طرف کوفه می‌آیند، پس به مدینه هم می‌آیند پس مردان را می‌کشند و شکم زنان بنی هاشم را پاره می‌کنند، پس همین که به شما رسید به بلندی‌ها پناه برید، این حرکت سفیانی‌ها است که نه ماه است، پس مرد تمیمی شعیب بن صالح می‌آید، با پرچم سیاه می‌آید هدایت شده است به نصر خداوند و کلمه‌ی او تا اینکه بین رکن و مقام با مهدی بیعت می‌کند.

این از روایاتی است که مفادش این است که ایشان مثبت است و جزء اولین کسانی است که بیعت می‌کند.

ولی این روایت را جز ابن طاووس احدی نقل نکرده است و ایشان هم از فتن سلیلی نقل فرموده‌اند. و ما هم درکتاب معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به نقل از ابن طاووس آورده‌ایم.[2]

---

[1] فتن ابن طاووس، ص۲۷۲، چاپ جدید: ۱۳۹۴؛ به نقل از سلیلی

[2] . معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج۲، ص۲۲۹

جلسه‌ی بیست و نهم- ۹۵/۱۰/۴

یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران ظهور

شعیب بن صالح

ادامه بررسی روایت دوازدهم:

مرحوم ابن طاووس این روایت را از فتن سلیلی نقل می‌کند. در ادامه به بررسی کتاب فتن سلیلی می‌پردازیم.

مرحوم ابن طاووس می‌فرماید:[۱]

یقول علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن الطاوس العلوی الفاطمی: و هذا آخر ما علّقناه من الثلاث المجلّدات فی الفتن و ما یتجدّد من المحن و الإحن، فکلّ ما صدّق فیها الخبر الخبر و العیان الأثر، فهو من آیات اللّه جلّ جلاله الباهرة و معجزات رسوله صلوات اللّه علیه و آله المتظاهرة، و تعظیما لعترته الطاهرة، و زیادة فی دلائل سعادة الدار الآخرة، و ما ظهر أنّ الخبر خلاف ما تضمّنه معناه فیکون الدرک علی من ابتدأ الغلط فیما رواه، إن کان تعمّد، فعلیه درک الاعتماد، و خشیة خطر یوم المعاد، و غضب المطّلع علی أسرار العباد، و إن کان عن غیر عمد منه، فعسی اللّه جلّ جلاله أن یعفو عنه، فمن وقف علی شیء ممّا ذکرناه فلیعلم أنّنا قصدنا کشف ما رأیناه، و لا درک علینا فیما علّقناه، و صلّی اللّه علی جدّنا محمد رسوله صلوات اللّه علیه و آله صلاة تبلغ من حقّه أقصاه و رضاه و رضی من اصطفاه، و صلّی اللّه علی آله الطاهرین، و الحمد للّه ربّ العالمین.

نظر ابن طاووس راجع به سلیلی و کتاب او

پس آنچه آوردم اگر با واقع مطابقت کرد (یعنی بعدا محقق شد)، در این صورت بعضی از دلائل و آیات و نشانه‌های خداوند عز و جل ظاهر شده است و معجزات پیامبر اکرم که متظافر است و

---

۱ التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن ؛ ص۳۴۹

تعظیم عترت رسول خدا است؛ و اگر خلاف آن ظاهر شد، پس آن کسی که این روایات را نقل کرده است، باید جوابگو باشد، چنانچه تعمد در غلط و دروغ گفتن داشته است پس گناه آن گردن خود او است و روز قیامت هم باید جوابگو باشد و باید منتظر غضب خداوند باشد، و اگر عمد در کار نبوده، خدا او را ببخشد، پس هر کسی که بر چیزی از آنچه ذکر کردیم، دست یافت پس بداند که آنچه دیدیم در کتاب آوردیم، و مسئولیت روایاتی که در این کتاب نقل کردیم، بر ما نیست.

و همچنین مرحوم ابن طاووس می‌فرماید:

و بعد فإنّنی عازم علی أن اعلّق فی هذه الأوراق ما وجدته علی سبیل الاتّفاق فی کتاب الفتن تألیف السلیلی ابن أحمد بن عیسی بن شیخ الحسائی من رواة الجمهور من نسخة أصلها فی المدرسة المعروفة بالترکی بالجانب الغربی من البلاد الواسطیة، تأریخ کتابتها سنة سبع و ثلاثمائة، و درک ما تضمّنته علی الرواة، و أنا بریء من خطره؛ لأنّنی أحکی ما أجده بلفظه و معناه إن شاء اللّه تعالی.[۱]

من تصمیم دارم که در این کتاب روایاتی را نقل کنم که به طور اتفاقی آن‌ها را در کتاب فتن تألیف سلیلی از راویان عامه از نسخه‌ای که اصل آن در مدرسه‌ای معروف به مدرسه ترکی در جانب غربی واسط یافتم، و تاریخ کتابت آن سال ۳۰۷ می‌باشد، و مسئولیت آنچه این روایات متضمن است بر راویان آن باد، و من از مسئولیت (صحت و ضعف) آن بری هستم و به عهده نمی‌گیرم؛ چون من حکایت کردم آنچه را که یافتم به لفظ و معنا آن ان شاء الله.

وقتی خود مرحوم ابن طاووس نسبت به این روایات این طور می‌فرمایند که من مسئولیت آن‌ها را نمی‌پذیرم، مسلما نمی‌توان این روایات را به طور قطع پذیرفت و بر اساس آن اعتقادات خود را بنا کرد.

ما در مورد سلیلی حتی در کتب عامه مطلبی نیافتیم، مشایخ او اکثرا از عامه هستند و بعضی از مشایخ او از خاصه هستند و کتابی به نام السقیفه دارد که دیلمی در ارشاد القلوب از ایشان نقل می‌کند.

ب) بررسی سند روایت

مرحوم ابن طاووس می‌فرماید: و ذکر إسناد هذا الحدیث إلی معاذ بن جبل

---

۱ التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص۲۱۶

ایشان سند را نقل نمی‌کند و می‌فرماید که روایت مسند بوده است. بر فرض وجود و صحت سند، راوی آن معاذ بن جبل است که معتبر نمی‌باشد و ما در ادامه به بررسی شخصیت او می‌پردازیم.

معاذ بن جبل:

نظر مرحوم شوشتری:[1]

و عن کتاب سلیم بن قیس: أنّه کان من أصحاب الصحیفة الّتی کتبوا صحیفة أن یزیلوا الإمامة عن علیّ علیه‌السلام. و نقل خبرا عن إرشاد الدیلمی متضمّنا أنّه کان یدعو بالویل و الثبور لممالاته أبا بکر و عمر علی علیّ علیه‌السلام حین احتضاره و فی آخر رجال البرقی فی خبر جمع أنکروا علی أبی بکر تقدّمه علیه علیه‌السلام : و سلّ عمر سیفه فی الجمعة المقبلة و قال: «یضرب عنق من قال مثل مقالتهم» ثمّ مضی هو و سالم و معاذ بن جبل و أبو عبیدة شاهرین سیوفهم حتّی أخرجوا أبا بکر و أصعدوه المنبر.

و أمّا ما نقله من إرشاد الدیلمی- و إرشاد الدیلمی کتاب غیر معتبر، أکثر أخباره مراسیل مناکیر- فلیس بصحیح، فإنّهم لم یکونوا یقرّون بذلک قبل حضور موتهم و بعده لم یمکن سماع غیرهم منهم. و کیف کان: ففی الاستیعاب: کان معاذ بالیمن أمیرا، و کان أوّل من اتّجر فی مال اللّه، فمکث حتّی أصاب و حتّی قبض النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فلمّا قدم قال عمر لأبی بکر: أرسل إلی هذا الرجل فدع له ما یعیشه و خذ سائره منه، فقال أبو بکر: إنّما بعثه النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله و لست بآخذ منه شیئا إلّا أن یعطینی.

و أقول: لم یبعثه النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله لأکل مال اللّه و لا أجازه فی التجارة به. و فیه أیضا: قال النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله لمعاذ حین وجّهه إلی الیمن بم تقضی؟ قال: بما فی کتاب اللّه، قال: فإن لم تجد؟ قال: بما فی سنّة رسول اللّه، قال: فإن لم تجد؟ قال: أجتهد رأیی، فقال النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: الحمد للّه الذی وفّق رسول رسول اللّه لما یحبّ رسول اللّه. و هو أیضا من أخبارهم الموضوعة. و روی سنن أبی داود: أنّه أمّ قومه فقرأ البقرة، فاعتزل أحدهم فصلّی لنفسه، ثمّ جاء إلی النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فشکاه، فقال له النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: أ فتّان أنت یا معاذ؟ اقرأ: سبّح اسم.

و روی مثله فی أخبارنا، لکن فیها: أمّ فأطال و فی السیرة- بعد ذکر بعث النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله له إلی الیمن، و سؤال امرأة عن حقّ الزوج- قال: ویحک! إنّ المرأة لا تقدر علی أداء حقّه، فقالت: لئن کنت صاحب

---

[1] قاموس الرجال، ج۱۰، ص۹۸

النبیّ ﷺ لتعلم ما حقّ الزوج، قال: ویحک! لو رجعت إلیه فوجدته تنبعث منخراه قیحا و دما فمصصت ذلک حتّی تذهبیه ما أدّیت حقّه[1]. قلت: ما قاله من جهله، فلیس ما قاله حقّا للزوج، و إنّما حقّ الزوج ما قاله النبیّ ﷺ لا مرأة سألته عن حقّه: أن تطیعه و لا تعصیه، و لا تصدّق من بیته إلّا بإذنه، و لا تصوم تطوّعا إلّا بإذنه، و لا تمنعه نفسها و إن کانت علی ظهر قتب، و لا تخرج من بیتها الّا بإذنه.

سلیم بن قیس فرموده است[2]: معاذ بن جبل از اصحاب صحیفه است. آنان صحیفه‌ای نوشتند و هم عهد شدند که امامت را از علی علیه السلام بگیرند.

دیلمی می‌گوید: ایشان آخر عمرش در هنگام احتضار اظهار تأسف و ناراحتی می‌کرد که چرا با آنان همدستی کرد و نگذاشت حق به حق‌دار برسد.

و در آخر رجال برقی روایتی نقل شده است که عده‌ای در جلسه به خلافت ابوبکر اعتراض کردند، خلیفه از منبر پائین آمد و قرار بر استعفای او شد، عمر ناراحت شد و سه گروه نیرو جمع کرد، گروه اول به فرماندهی سالم بن ابی حذیفه ، گروه دوم به فرماندهی ابو عبیده جراح و گروه سوم به فرماندهی معاذ بن جبل و شمشیر کشیدند و به زور ابوبکر را از منزل بیرون آوردند و او را منبر بردند و اعلام کردند که اگر چنانچه چنین حرف‌هائی از کسی بشنویم، سرش را از تنش جدا می-کنیم.

سپس آقای شوشتری می‌فرماید:

اما آنچه نقل شد از کتاب دیلمی (اظهار پشیمانی معاذ در آخر عمر)- ارشاد دیلمی کتاب معتبری نیست، اکثر روایات آن مرسل و منکر است- صحیح نیست، پس آن‌ها تا قبل از مرگ خود به آن اقرار نکردند و بعد از آن چه کسی از آن‌ها شنیده است.

در استیعاب آمده که پیامبر اکرم ﷺ او را به عنوان امیر برای یمن فرستاد و او به دنبال کار اقتصادی رفت و او اولین کسی بود که با بیت المال تجارت کرد، تا اینکه مال بسیاری به دست

---

۱ (۳) سیرة ابن هشام: ۴/ ۲۳۷.

۲ کتاب سلیم املای امیر المومنین است و ما این کتاب را قبول داریم، مرحوم خوئی سه اشکال در متن دارد و هر سه اشکال را جواب می‌دهد. سلیم شخصیت بزرگی است.

آورد، پیامبر اکرم ﷺ که رحلت کردند، او آمد. عمر به ابوبکر گفت: او را احضار کن و فقط مقداری قوت به او بده و بقیه را از او بگیر.

پس ابو بکر گفت: او فرستاده‌ی پیامبر اکرم ﷺ بود، نمی‌توانم از او چیزی را بگیرم مگر آنچه را که خود او بدهد.

مرحوم شوشتری می‌فرماید:

پیامبر اکرم ﷺ او را برای خوردن مال الله و تجارت با آن نفرستاده بود؛ همچنین وقتی پیامبر اکرم ﷺ او را برای یمن فرستاد، فرمود: طبق چه چیز می‌خواهی قضاوت کنی؟ گفت: به آنچه در کتاب خدا است، فرمود: اگر در قرآن پیدا نکردی؟ گفت: به آنچه در سنت پیامبر خدا است، فرمود: اگر در سنت رسول خدا هم نبود گفت: طبق رأیم اجتهاد می‌کنم پیامبر ﷺ فرمودند: شکر خدائی که فرستاده‌ی رسول خداوند را موفق کرد به آنچه پیامبر او دوست دارد.

این از روایات جعلی است. (ابن شاذان به این روایت اشکال می‌کند: اگر برای پیامبر اکرم چنین پیشامد می‌کرد، صبر می‌کردند تا وحی نازل شود اما ایشان به رای خود عمل می‌کند.)

سنن ابن داود نقل می‌کند:

او امامت قومش را داشت و سوره‌ی بقره را خواند، یکی از آن‌ها خسته شد و فرادی نماز خودش را خواند پس نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و شکایت او را کرد. پیامبر ﷺ به او فرمودند: آیا فتانی ای معاذ؟ بخوان سوره‌ی سبح اسم را. (یعنی مردم را مورد امتحان و سختی قرار می‌دهی)

در سیره ابن هشام آمده است که زنی از او سوال کرد: حق شوهر چیست؟ گفت: اگر به خانه برگشتی، دیدی همسرت استفراغ کرده و چرک و خون او را خوردی؛ باز هم حقش را ادا نکردی.

آنچه گفته ناشی از جهلش بوده، زیرا حق زوج این نیست، بلکه آن چیزی است که پیامبر ﷺ فرمود: او را اطاعت کند و معصیت او را نکند. از مال او صدقه ندهد، مگر به اذن او، و روزه مستحبی نگیرد، مگر به اذن او، و خود را از او منع نکند.

از همه‌ی این اشکالات هم که در مورد او بگذریم، مواضع او در برابر ولایت امیر المومنین علیه السلام مواضع سخت و تند و متعصبانه‌ای بود. پس راوی این روایت که در آن مدح شعیب بن صالح است یک چنین شخصی است.

جلسه‌ی سی‌ام- ۹۵/۱۰/۵

یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران ظهور

شعیب بن صالح

روایت ۱۳:

الف) متن روایت

قال: حدّثنا نعیم، حدّثنا الولید و رشدین عن ابن لهیعة عن کعب ابن علقمة عن سفیان الکلبی، قال: یخرج علی لواء المهدی غلام حدیث السنّ، خفیف اللحیة أصفر، و لم یذکر الولید: أصفر، لو قاتل الجبال لهزّها، و قال الولید: لهدّها حتی ینزل «إیلیاء»[1]

سفیان کلبی گوید: پرچمدار حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف جوان کم سال است، محاسن کم‌پشت و زرد رنگی دارد، اگر با کوه‌ها طرف شود، آنها را متزلزل و متلاشی می‌کند، تا اینکه به بیت المقدس می‌رسد.

ب) منابع روایت:

۱. فتن ابن حماد، ج۱، ص۳۱۲

۲. عرف السیوطی، ج۲، ص۶۸ از ابن حماد

۳. القول المختصر، ص۹۲ همان متن فتن ابن حماد

۴. برهان متقی هندی، ص۱۵۱ از عرف السیوطی

۵. فرائد فوائد الفکر، المرعی، در آن عبارت "لهدها" از ابن حماد است.

۶. المهدی المنتظر، ص۸۱ از ابن حماد

[1] التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص۱۲۰

۷. ملحقات احقاق الحق، مرحوم نجفی، ج۲۹، ص۴۶۱ از ابن حماد و ص۴۶۴ از المهدی المنتظر

۸. معجم احادیث الامام المهدی، ج۲، ص۲۲۶

ج) بررسی سند روایت

سند این روایت حتی بر مبنای خود عامه هم مشکل دارد. نام سفیان کلبی در هیچ یک از کتب فریقین وجود ندارد. ابن لهیعه هم که از نظر عامه مشکل دارد و همین طور کتاب هم از نظر آنها مورد اشکال است.

د) مفاد روایت

در این روایت چهره‌ی شعیب را مثبت و به عنوان پرچمدار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مطرح می‌کند، ولی هیچ دلیل و اعتباری برای سند آن نمی‌باشد. البته اگر محتوای آن به حد استفاضه رسید، دیگر نیاز به بررسی سندی نداریم؛ چون مضمونی را که مستفیض باشد می‌پذیریم.

روایت ۱۴:

الف) متن روایت

قال: أخبرنا نعیم، حدّثنا الولید و رشدین عن ابن لهیعة، حدّثنی أبو زرعة عن ابن زریر [عن عمّار بن یاسر] قال: إذا بلغ السفیانی الکوفة و قتل أعوان آل محمّد، خرج المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف علی لوائه شعیب بن صالح.[۱]

هنگامی که سفیانی به کوفه برسد و یاران آل محمد را به قتل برساند، مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج کند در حالی که پرچمدار او شعیب بن صالح است.

ب) منابع روایت:

۱. فتن ابن حماد، ج۱، ص۳۱۱ و ص۳۱۴

---

۱ التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، ص۱۲۳

۲. عرف السیوطی، ج۲، ص۶۸ و ص۶۹

۳. القول المختصر، ص۴۱ فیه: صاحب رایته الفتی التمیمی یُقبل من المشرق[1]

۴. برهان متقی هندی، ص۱۵۱

۵. فرائد فوائد الفکر، ص۱۲۳

۶. المهدی المنتظر،

۷. فتن ابن طاووس، ص۱۲۳ از ابن حماد

۸. ملحقات احقاق الحق، ج۲۹، ص۴۷۵ از برهان متقی هندی و از المهدی المنتظر و از ابن حماد

۹. منتخب الاثر، از برهان متقی هندی

ج) بررسی سند روایت:

سند این روایت هم مشکل دارد. در مورد ابن زریر سه احتمال وجود دارد و قبلا بحث شد.

روایت ۱۵:

الف) متن روایت:

عن ابن عمر قال: «کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله جالسا فی نفر من المهاجرین و الانصار، و علی بن ابی طالب عن یساره، و العباس عن یمینه، اذ تلاحی العباس و رجل من الانصار، فاغلظ الانصاری للعباس، فأخذ النبی صلی الله علیه و آله بید العباس، و ید علیّ فقال: «سیخرج من صلب هذا فتی یملأ الارض جورا و ظلما، و سیخرج من صلب هذا فتی یملأ الأرض قسطا و عدلا فاذا رأیتم ذلک فعلیکم بالفتی التمیمی فانه یقبل من قبل المشرق، و هو صاحب رایة المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف».[2]

---

۱ مشرق طبق عرف اهل مغرب مصر و بعد از آن است اما در عرف عجم و عراق مصر و هر چه از مصر دورتر باشد.

۲ثورة الموطئین للمهدی(علیه السلام) فی ضوء أحادیث أهل السنة ؛ ص۲۳۲

ابن عمر گوید: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در جمعی از مهاجرین و انصار نشسته بودند، و علی بن ابی طالب علیه‌السلام سمت چپ ایشان بودند، و عباس سمت راست حضرت بود، در این هنگام عباس با مردی انصاری درگیر شدند، و آن انصاری به عباس ناسزا گفت و شدت گرفت، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دست عباس و دست علی علیه‌السلام را گرفت پس فرمودند: از صلب این (عباس) کسی خارج می‌شود که زمین را پر از ظلم می‌کند، و از نسل این (حضرت علی) کسی خارج می‌شود که زمین را پر از قسط و عدل می‌کند پس چون آن را دیدید پس بر شما باد که به جوان تمیمی بپیوندید پس او از جانب شرق می‌آید، و او پرچمدار مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است.

ب) بررسی سند روایت:

این روایت طبق مبانی عامه هم دچار اشکال سندی می‌باشد.

نافع:

مرحوم مامقانی می‌فرماید: او مجهول است و ایشان آزاد شده‌ی خلیفه‌ی دوم است و مورد مذمت است و جزء خوارج بود.

در آن روزی که جیش حره از طرف یزید به مدینه حمله کردند، ایشان با همان نیروها وارد شد.

از مطالبی که مرحوم مامقانی در مورد او نقل می‌کند به دست می‌آید که او مواضع بسیار زشتی که از یک مسلمان صادر نمی‌شود در برابر امیر المومنین علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام داشته است و هیچ ابائی نداشته که بگوید امیر المومنین علیه‌السلام یا حسنین کافر هستند.

مرحوم شوشتری در مورد ایشان نقل می‌کند:[1]

قال: روى الكافی أنّ هشاما سأله أن يسأل الباقر علیه‌السلام عن مسألة لا يعرفها[2]. و خبره دالّ على أنّه كان ضالّا، و إن كان قال لهشام- بعد إفحامه منه علیه‌السلام-: دعونا منكم يا بنی اميّة! فإنّ هذا أعلم أهل الأرض بما فی السماء.[1]

---

[1] قاموس الرجال، ج۱۰، ص۳۳۷

[2] (۱) روضة الكافی: ۱۲۰.

از کافی روایت شده که هشام از او خواست که از امام باقر علیه السلام سوالاتی بکند که آن‌ها را نمی‌تواند جواب بدهد.

و این روایتئ دلالت می‌کند که او شخص گمراهی بوده است، و اگر چه بعد از محکوم شدن در بحث با امام به هشام گفت: ای بنی امیه دست از سر ما بردارید! پس بدرستی که این مرد اعلم اهل زمین است به آنچه در آسمان است.

عیاشی مطلبی را نقل می‌کند:

عَنْ يَزِيدَ بْنِ رُومَانَ قَالَ: دَخَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِي الْحِجْرِ فَجَلَسَ إِلَيْهِمَا ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ صِفْ لِي إِلَهَکَ الَّذِي تَعْبُدُهُ فَأَطْرَقَ ابْنُ عَبَّاسٍ طَوِيلًا مُسْتَبْطِئا بِقَوْلِهِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام إِلَيَّ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ الْمُتَوَرِّطَ فِي الضَّلَالَةِ الْمُرْتَكِسَ فِي الْجَهَالَةِ أُجِيبُکَ عَمَّا سَأَلْتَ عَنْهُ فَقَالَ مَا إِيَّاکَ سَأَلْتُ فَتُجِيبَنِي فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ مَهْ سَلِ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَ مَعَهُ مِنَ الْحِكْمَةِ فَقَالَ لَهُ صِفْ لِي فَقَالَ أَصِفُهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أُعَرِّفُهُ بِمَا عَرَّفَ بِهِ نَفْسَهُ لَا يُدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ قَرِيبٌ غَيْرُ مُلْزَقٍ وَ بَعِيدٌ غَيْرُ مُتَقَصٍّ يُوَحَّدُ وَ لَا يُبَعَّضُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ قَالَ فَبَكَى ابْنُ الْأَزْرَقِ بُكَاءً شَدِيداً فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام مَا يُبْكِيکَ قَالَ بَكَيْتُ مِنْ حُسْنِ وَصْفِکَ قَالَ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ إِنِّي أُخْبِرْتُ أَنَّکَ تُكَفِّرُ أَبِي وَ أَخِي وَ تُكَفِّرُنِي قَالَ لَهُ نَافِعٌ لَئِنْ قُلْتُ ذَاکَ لَقَدْ كُنْتُمُ الْحُكَّامَ وَ مَعَالِمَ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا بُدِّلْتُمْ اسْتَبْدَلْنَا بِكُمْ...[2]

یزید بن رومان گوید: نافع بن ازرق وارد مسجد الحرام شد در حالی که حسین بن علی علیهما السلام همراه عبد الله بن عباس در حجر بودند پس نزد آن دو نشسته سپس گفت: ای ابن عباس خدایت را که عبادت می‌کنی، برای من توصیف کن، پس ابن عباس مدت طولانی سر خود را پائین انداخته و جواب نداد، پس امام حسین علیه السلام به او فرمودند: به من توجه کن ای ابن ازرق ای گمراه و کسی که غرق در جهالتی، از آنچه سوال کردی جوابت را می‌دهم.

گفت: من از تو سوال نکردم؛ پس جوابم را می‌دهی!

---

۱ شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، ۱۲جلد، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی - قم - ایران، چاپ: ۱.
۲ تفسیر العیاشی، ج۲، ص۳۳۷

ابن عباس به او گفت: سوال کن از فرزند رسول خدا که او از اهل بیت نبوت است و حکمت همراه او است پس به امام حسین علیه‌السلام گفت: برای من توصیف کن؟ پس امام علیه‌السلام فرمودند: توصیف می‌کنم آن طوری که خودش را توصیف کرد و آن طوری که خداوند خودش را تعریف کرد، به واسطه‌ی حواس درک نمی‌شود و با مردم قیاس نمی‌شود... پس ازرق گریه‌ی شدیدی کرد پس امام حسین علیه‌السلام به او فرمودند: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: گریه می‌کنم از زیبایی وصف تو.

امام علیه‌السلام فرمودند: ای ابن ازرق به من خبر رسیده که تو پدر و برادرم را تکفیر می‌کنی مرا نیز تکفیر می‌کنی؟ نافع گفت: اگر آن را گفتم هر آینه شما حاکمان و راهنمایان اسلام بودید پس چون مسیر را عوض کردید ما هم دیگری را جایگزین کردیم...

مرحوم قمی نقل می‌کند:

قَالَ: فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ قَالَ حَجَجْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ فِي السَّنَةِ الَّتِي حَجَّ فِيهَا هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ وَ كَانَ مَعَهُ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَنَظَرَ نَافِعٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام فِي رُكْنِ الْبَيْتِ وَ قَدِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ- فَقَالَ لِهِشَامٍ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- مَنْ هَذَا الَّذِي تَتَكَافَأُ عَلَيْهِ النَّاسُ فَقَالَ هَذَا نَبِيُّ أَهْلِ الْكُوفَةِ هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهم‌السلام فَقَالَ نَافِعٌ: لَآتِيَنَّهُ فَلَأَسْأَلَنَّهُ عَنْ مَسَائِلَ- لَا يُجِيبُنِي فِيهَا- إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ أَوِ ابْنُ وَصِيِّ نَبِيٍّ، فَقَالَ هِشَامٌ: فَاذْهَبْ إِلَيْهِ فَسَلْهُ فَلَعَلَّكَ أَنْ تُخْجِلَهُ، فَجَاءَ نَافِعٌ وَ اتَّكَأَ عَلَى النَّاسِ- ثُمَّ أَشْرَفَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام فَقَالَ يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ إِنِّي قَدْ قَرَأْتُ التَّوْرَاةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ وَ قَدْ عَرَفْتُ حَلَالَهَا وَ حَرَامَهَا- وَ قَدْ جِئْتُ أَسْأَلُكَ مَسَائِلَ لَا يُجِيبُنِي فِيهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ أَوِ ابْنُ وَصِيِّ نَبِيٍّ، فَرَفَعَ إِلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام رَأْسَهُ فَقَالَ سَلْ...

ثُمَّ قَالَ علیه‌السلام يَا نَافِعُ أَخْبِرْنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ عَنْهُ، فَقَالَ هَاتِ يَا أَبَا جَعْفَرٍ قَالَ علیه‌السلام: مَا تَقُولُ فِي أَصْحَابِ النَّهْرَوَانِ قَالَ فَإِنْ قُلْتُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَتَلَهُمْ بِحَقٍّ- فَقَدِ ارْتَدَدْتُ أَيْ رَجَعْتُ إِلَى الْحَقِّ- وَ إِنْ قُلْتُ إِنَّهُ قَتَلَهُمْ بَاطِلًا فَقَدْ كَفَرْتُ، قَالَ فَوَلَّى عَنْهُ وَ هُوَ يَقُولُ أَنْتَ وَ اللَّهِ أَعْلَمُ النَّاسِ حَقّاً حَقّاً، ثُمَّ أَتَى هِشَامَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ فَقَالَ لَهُ مَا صَنَعْتَ قَالَ دَعْنِي مِنْ كَلَامِكَ هُوَ وَ اللَّهِ أَعْلَمُ النَّاسِ حَقّاً حَقّاً- وَ هُوَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ حَقّاً حَقّاً وَ يَحِقُّ لِأَصْحَابِهِ أَنْ يَتَّخِذُوهُ نَبِيّاً.[1]

---

[1] تفسیر القمی، ج۱، ص۲۳۵

ابو الربیع گوید: در خدمت امام باقر علیه‌السلام به حج رفتیم در همان سالی که هشام بن عبد الملک در آن سال به حج آمده بود و نافع که از نزدیکان عبد اللّٰه بن عمر بن خطاب بود، نیز همراه هشام به حج آمده بود، نافع به طرف رکن خانه کعبه نگریست و امام باقر علیه‌السلام را مشاهده کرد که مردم اطرافش را گرفته‌اند نافع رو به هشام کرده پرسید: ای امیر المؤمنین این کیست که مردم این گونه در اطراف او فشار می‌آورند؟

هشام گفت: این پیغمبر اهل کوفه محمد بن علی است، نافع گفت: نگران باش که هم اکنون من به نزد او می‌روم و مسائلی از او می‌پرسم که جز پیغمبر و یا پسر پیغمبر و یا وصی پیغمبر کسی نتواند پاسخ دهد.

هشام گفت: برو و از او بپرس شاید شرمنده‌اش سازی. نافع پیش آمد و همچنان بر مردم تکیه کرد و سر خود را بلند کرده به امام باقر علیه‌السلام گفت: من کتاب تورات و انجیل و زبور و قرآن را خوانده‌ام و حلال و حرامش را به خوبی دانسته‌ام، و اینک آمده‌ام از تو مسائلی بپرسم که پاسخش را جز پیغمبر یا وصی پیغمبر یا پسر پیغمبر کسی نتواند بدهد امام باقر علیه‌السلام سرش را بلند کرده فرمود: هر چه میخواهی بپرس...

سپس امام فرمود: ای نافع اکنون من از تو سؤالی می‌کنم پاسخ مرا بده؟ گفت: آن سؤال چیست؟ فرمود: در باره خوارج نهروان چه میگویی؟ اگر بگویم امیر المؤمنین علیه‌السلام آنان را به حق کشت از دین و عقیده خود (که خوارج را بر حق میدانم) برگشته‌ام و اگر بگویم بناحق آنها را کشت کافر شده‌ام؟

نافع که این سؤال را شنید پشت کرده و گریخت و می‌گفت: به خدا سوگند تو به حق و حقیقت داناترین مردم هستی! نافع یک چنین شخصی و دارای چنین مشکلی است. امّا عامه اصح اسناد هزار روایت موطأ مالک را، روایاتی که از نافع و او از ابن عمر نقل کرده است، می‌دانند. قریب ششصد روایت موطأ مالک از یک چنین شخصی با یک چنین تفکری است. اصول فکری صحاح سته هم همین کتاب موطأ مالک است.

پس سند این روایت از نظر ما مشکل دارد ولی متن اگر با روایات دیگر مطابقت کرد و به اصطلاح مؤیدات داشت، آن را می‌پذیریم.

جلسه‌ی سی و یکم- ۹۵/۱۰/۶

یاران امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران ظهور

شعیب بن صالح

روایت ۱۶:

الف) متن روایت:

يبعث السفياني خيله وجنوده ، فيبلغ عامة الشرق من أرض خراسان و أرض فارس فيثور بهم أهل المشرق ف يقاتلونهم ، ويكون بينهم وقعات في غير موضع ، فإذا طال عليهم قتالهم إياه بايعوا رجلا من بني هاشم ، وهم يومئذ في آخر الشرق فيخرج بأهل خراسان على مقدمته رجل من بني تميم . مولى لهم ، أصفر ، قليل اللحية ، يخرج إليه في خمسة آلاف إذا بلغه خروجه فيبايعه فيصيره على مقدمته ، لو استقبله الجبال الرواسي لهدها ، فيلتقي هو وخيل السفياني فيهزمهم ويقتل منهم مقتلة عظيمة ، ثم تكون الغلبة للسفياني ، ويهرب الهاشمي ، ويخرج شعيب بن صالح مختفيا إلى بيت المقدس يوطئ للمهدي منزله ، إذا بلغه خروجه إلى الشام.

سفیانی نیرو و لشگریانش را می‌فرستد، پس به شرق خراسان و سرزمین فارس می‌رسد پس اهل شرق علیه آنان قیام می‌کنند، و درگیری‌های متعددی بین اهل شرق و آنان خواهد شد پس چون جنگ بر علیه آن‌ها طولانی شود، با مردی از بنی هاشم بیعت می‌کنند، و آن‌ها در این هنگام در آخر شرق هستند پس همراه اهل خراسان خروج می‌کند، پرچمدار او مردی از بنی تمیم است که محاسن کم‌پشتی دارد، همراه پنج هزار نفر خروج می‌کند.

هنگامی که خبر خروج خراسانی به او می‌رسد پس ایشان با خراسانی بیعت می‌کند، پس او را فرمانده‌ی پیشقراولان قرار می‌دهد، اگر با کوه‌ها مقابله کند، آن‌ها را متلاشی می‌کند، پس او با سفیانی و لشگریانش برخورد می‌کند و آن‌ها را شکست می‌دهد و از آنان بسیاری را می‌کشد، سپس غلبه با سفیانی خواهد بود، هاشمی فرار می‌کند، و شعیب بن صالح مخفیانه به بیت المقدس

می‌رود، زمینه‌ی استقبال از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را فراهم می‌کند، هنگامی که خبر خروج امام به شام برسد.

ب) منابع روایت:

۱. فتن ابن حماد، ج۱، ص۳۲۱

۲. عقد الدرر سلمی، ص۳۷۱ از ابونعیم و در آن عبارت: لهدمها . فلا یزال یخرجهم من بلدة إلی بلدة ، حتی یهزمهم إلی العراق

۳. عرف السیوطی ، الحاوی : ج ۲ ص ۷۰ عن ابن حماد ، وفیه:
قال الولید : بلغنی أن هذا الهاشمی أخو المهدی لابیه ، وقال بعضهم هو ابن عمه ، وقال بعضهم إنه لا یموت ولکنه بعد الهزیمة یخرج إلی مکة فإذا ظهر المهدی خرج

۴. القول المختصر، ص۹۴،ح ۲۰ از ابن حماد .

۵. برهان المتقی، ص ۱۲۱ ب ۴ ف ۲ ح ۲۶ از ابن حماد

۶. فرائد فوائد الفکر، ص۱۲۴

۷. ملحقات احقاق الحق، ج۲۱، ص۴۷۷

۸. معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج۲، ص۲۳۱

ج) بررسی سند روایت:

حدثنا محمد بن عبدالله التیهرتی ، عن معاویة بن صالح ، عن شریح بن عبید وراشد بن سعد وضمرة بن حبیب ومشایخهم قالوا : ولم یسنده إلی النبی

در سند این روایت افراد مجهولی وجود دارد:

محمد بن عبدالله تیهرتی: ایشان مجهول است.

معاویة بن صالح:

به این نام دو نفر هستند که یکی از آن دو را توثیق کردند امّا ظاهرا این شخص نمی‌باشد بلکه راوی آن شخص مورد مذمت است:

در تهذیب التهذیب[1] آمده است: یحیی بن سعید[2] از او روایت نقل نمی‌کند. می‌گوید: از ایشان راضی نیستیم.

رجالی معروف، ابن المهدی[3] هر گاه حدیثی از ایشان نقل می‌کرد، یحیی بن زید سر او داد می‌کشید: این حرف‌ها چیست از او نقل می‌کنی.

ابو اسحاق فزاری گفته است: او اهلیت اینکه کسی از او روایت نقل کند نداشت.

و عن موسی بن سلمة، قال: أتیت معاویة بن صالح لأکتب عنه فرأیت الملاهی فقلت: ما هذا؟ فقال: شیء نهدیه، یعنی إلیّ صاحب الأندلس، قال: فلم أکتب عنه.

ابن سلمه گفته است: نزد معاویة بن صالح آمدم تا از او حدیث نقل کنم پس دیدم نزد او مزمار و آلات لهو است پس گفتم: این چیست؟ پس گفت: چیزهائی است که حکام اندلس برای من هدیه می‌آورند، گفت: او را ترک کردم و از حدیثی نقل نکردم.

اشکال دیگری که این روایت دارد این است که روایت به پیامبر اکرم ﷺ منتهی نمی‌شود.

د) مفاد روایت

این روایت جزء روایات شاذ و نادر است که در آن سخن از شکست خراسانی به میان آورده است. طبق این روایت نقش شعیب زمینه‌سازی برای استقبال از امام زمان ﷻ در بیت المقدس است، امّا در آن سخنی از فرمانده بودن امام ندارد.

روایت ۱۷:

الف) متن روایت:

یدخل السفیانی الکوفة فیسبیها ثلاثة أیام ویقتل من أهلها ستین ألفا ، ثم یمکث فیها ثمانیة عشر (کذا) لیلة ، یقسم أموالها . ودخوله مکة بعد ما یقاتل الترک والروم بقرقیسیا ، ثم ینفتق علیهم خلفهم فتق فیرجع طائفة منهم إلی خراسان فتقبل خیل السفیانی وتهدم الحصون حتی تدخل الکوفة وتطلب أهل خراسان ، ویظهر بخراسان قوم یدعون إلی المهدی ، ثم یبعث السفیانی إلی

---

[1] ج۱۰، ص۹۰

[2] یحیی بن سعید از بزرگان علمای رجال اهل سنت است. معاصر امام جعفر صادق علیه‌السلام

[3] ایشان هم بحث یحیی بن سعید است و هر دو تلمیذ شعبة بن حجاج هستند. در علم رجال اهل سنت اول شعبه است.

المدينة فيأخذ قوما من آل محمد حتى يرد بهم الكوفة . ثم يخرج المهدى ومنصور من الكوفة هاربين ويبعث السفيانى فى طلبهما ، فإذا بلغ المهدى و منصور مكة نزل جيش السفيانى البيداء فيخسف بهم ، ثم يخرج المهدى حتى يمر بالمدينة فيستنقذ من كان فيها من بنى هاشم و تقبل الرايات السود حتى تنزل على الماء ، فيبلغ من بالكوفة من أصحاب السفيانى نزولهم فيهربون ، ثم ينزل الكوفة حتى يستنقذ من فيها من بنى هاشم . ويخرج قوم من سواد الكوفة يقال لهم العصب ليس معهم سلاح إلا قليل ، وفيهم نفر من أهل البصرة فيدركون أصحاب السفيانى فيستنقذون ما فى أيديهم من سبى الكوفة . وتبعث الرايات السود بالبيعة إلى المهدى.

سفیانی وارد کوفه می‌شود پس سه روز فعال مایشاء هستند و زنان و کودکان را اسیر می‌کنند (سبی نساء و اطفال) و از اهل آن شصت هزار نفر را می‌کشد[1]، سپس هجده شب در آنجا می‌ماند، اموال آن‌ها را تقسیم می‌کند.

پس از اینکه با ترک و روم در قرقیسیا جنگ می‌کند، وارد مکه می‌شود[2]، شهرها را فتح کرده است تا به مکه رسیده، پس بر علیه او قیام می‌کنند، عده‌ای از آن‌ها به جنگ خراسانی‌ها می‌روند پس لشگریان سفیانی با نیروها می‌جنگند، و به جنگ با خراسانی‌ها می‌روند، در خراسان قومی ظهور می‌کنند که به مهدی دعوت می‌کنند، سپس سفیانی نیرو برای مدینه می‌فرستد[3] پس عده-ای از آل محمد را اسیر می‌گیرد و به کوفه می‌فرستد، پس مهدی و منصور از کوفه فرار می-کنند[4] پس سفیانی نیرو در طلب آن‌ها می‌فرستد،

پس هنگامی که مهدی و منصور به مکه رسیدند، لشگریان سفیان به بیداء می‌رسند که به مکه بیایند پس زمین فرو می‌رود، سپس مهدی از مکه به مدینه می‌آید پس هر چه از بنی هاشم در زندان‌ها هستند را آزاد می‌کند و پرچم‌های سیاه از طرف خراسان به عراق می‌آیند تا اینکه بر آب فرود می‌آیند، اصحاب سفیانی در کوفه از آمدن آن‌ها با خبر می‌شوند پس فرار می‌کنند.

سپس به کوفه می‌آیند و از بنی هاشم هر کسی که در زندان است، آزاد می‌کنند، و قومی از سواد نخلستان‌های کوفه خروج می‌کنند که به آن‌ها عصب گفته می‌شود، همراه آنان سلاح کمی است، و در بین آن‌ها شخصی از اهل بصره است پس اصحاب سفیانی را می‌بینند پس هر چه از اسرای

---

۱ اصل سفیانی جزء مسلمات است اما روایات در مورد کشتارهای سفیانی به حد استفاضه نمی‌رسد.

۲ سفیانی و سپاه او به مکه نمی‌رسند

۳ ورود سفیانی به مدینه را خود اهل سنت نقل می‌کنند، در کتاب بلخی (البدء و التاریخ) نقل شده است که سفیانی به مدینه می‌آید و دنبال قبر پیامبر اکرم ﷺ و آن را نبش می‌کند و در مدینه قتل عام می‌کند.

۴ حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه که جهان در انتظار آمدن ایشان است، کسی نیست که از نیروهای سفیانی فرار کند.

کوفه در دست آنان هست را می‌گیرند و آزاد می‌کنند و پرچم‌های سیاه را برای بیعت به نزد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌فرستد.

در این روایت، پرچم‌های سیاه را مطرح می‌کند که در آن‌ها شعیب بن صالح هم است امّا به نام شعیب. اما اینکه او در زمان امام علیه السلام جزو فرماندهان است، تصریح نشده است.

جلسه‌ی سی و دوم- ۹۵/۱۰/۱۱

یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران ظهور

شعیب بن صالح

روایت ۱۸:

الف) متن روایت:

حدثنا أبومحمد عبدالله بن عمرو المكتب قراءة منى عليه قال : حدثنا عتاب بن هارون قال : حدثنا الفضل بن عبدالله قال : حدثنا عبدالصمد بن محمد الهمدانى قال : حدثنا أحمد بن سنان القلانسى بحلب قال : حدثنا عبدالوهاب الخزان أبوأحمد الرقى قال : حدثنا مسلمة بن ثابت ، عن عبدالرحمن ، عن سفيان الثورى ، عن قيس بن مسلم ، عن ربعى بن حراش ، عن حذيفة قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : فى حديث طويل جاء فيه:

خرج السفيانى فى ستين وثلاث مائة راكب حتى يأتى دمشق ، فلا يأتى عليه شهر حتى يبايعه من كلب ثلاثون ألفا ، فيبعث جيشا إلى العراق فيقتل بالزوراء مائة ألف ، و ينحدرون إلى الكوفة فينهبونها ، فعند ذلک يخرج دابة من المشرق يقودها رجل من بنى تميم يقال له شعيب بن صالح فيستنقذ ما فى أيديهم من سبى أهل الكوفة و يقتلهم . ويخرج جيش آخر من جيوش السفيانى إلى المدينة ، فينهبونها ثلثة أيام ، ثم يسيرون إلى مكة ، فيقول : يا جبرئيل عذبهم ، فيضربهم برجله . فلا يبقى منهم إلا رجلان ، فيقدمان على السفيانى فيخبرانه خسف الجيش . إلى آخره.

خروج سفیانی با ۳۶۰ سواره است تا اینکه به دمشق می‌آید، یک ماه بر او نمی‌گذرد تا اینکه از قبیله‌ی کلب سی هزار نفر با او بیعت می‌کنند، پس لشگری را به عراق می‌فرستد پس در زوراء صد هزار نفر را می‌کشد، و به کوفه می‌آیند , آن را غارت می‌کنند.

در این هنگام پرچمی از مشرق خروج می‌کند که مردی از بنی تمیم که به او شعیب بن صالح گفته می‌شود فرماندهی می‌کند , آنچه اسیر از اهل کوفه در دست آنان است را آزاد می‌کند و آن-ها (نیروهای سفیانی) را می‌کشد. و لشگر دیگری از لشگریان سفیانی به مدینه می‌رود، پس سه روز آن را غارت می‌کنند، سپس به طرف مکه می‌روند، پس خداوند می‌گوید: ای جبرائیل آن‌ها را

عذاب کن، پس آن‌ها را هدف قرار داده و می‌زند پس از آن‌ها باقی نمی‌ماند مگر دو مرد، که نزد سفیانی می‌آیند و او را به خسف لشگر خبر می‌دهند...

ب) منابع روایت:

۱. السنن الواردة فی الفتن دانی،

۲. عرف السیوطی، الحاوی، ج۲، ص۸۱ با کمی اختلاف

۳. معجم احادیث الامام المهدی ، ج۲، ص۳۵۲

ج) بررسی سند روایت:

حذیفة بن یمان

هیچ بحثی در جلالت و اعتبار این بزرگوار نیست.

سفیان ثوری

کتب رجالی عامه این شخص را خیلی بزرگ نشان داده است و از او بسیار تجلیل و تعریف کردند.

ذهبی در مورد او می‌گوید:[۱]

سفیان ع[۲] هو شیخ الاسلام، امام الحفّاظ، سید العلماء العاملین فی زمانه، أبو عبدالله الثوری الکوفی المجتهد، مصنّف کتاب ((الجامع)). ولد سنة سبع و تسعین اتفاقا... و یقال: إن عدد شیوخه ستّ مئة شیخ و أما الرواة عنه، فخلق، فذکر أبو الفرج بن الجوزی أنهم أکثر من عشرین ألفا، و هذا مدفوع ممنوع، فإن بلغوا ألفا، فبالجهد، و ما علمت أحدا من الحفّاظ روی عنه عدد أکثر من مالک، و بلغوا بالمجاهیل و بالکذّابین ألفا و أربع مئة. و قال شعبة، وابن عیینة، و أبو عاصم، و یحیی بن معین، و غیرهم: سفیان الثوری أمیر المومنین فی الحدیث. و روی ضمرة، عن المثنی بن الصباح قال: سفیان عالم الامة و عابدها.

---

[۱] سیر اعلام النبلاء، ج۷، ص۲۵۳

[۲] نزد علمای عامه اصطلاح است یعنی متفق علیه یعنی همه‌ی صحاح سته از او روایت نقل می‌کند.

و عن ابن عيينة قال: ما رأيت رجلا أعلم بالحلال و الحرام من سفيان الثورى. لن ترى بعينك مثل سفيان الثورى حتى تموت و قال محمد بن عبدالله بن عمار: سمعت يحيى بن سعيد يقول: سفيان أثبت من شعبة، و أعلم بالرجال و قال محمد بن زنبور: سمعت الفضيل يقول: سفيان والله أعلم من أبى حنيفة. و قال ابو بكر بن أبى شيبة: سمعت يحيى القطّان يقول: ما رأيت أحدا أحفظ من سفيان، ثم شعبة و قال بشر الحافى: كان الثورى عندنا إمام الناس. سفيان فى زمانه كأبى بكر و عمر فى زمانهما. و عن شعيب بن حرب قال: إنى لأحسب أنه يجاء غدا بسفيان حجة من الله على خلقه يقول لهم: لم تدركوا نبيكم، قد رأيتم سفيان.

و قال روّاد بن الجراح: سمعت الثورى يقول: كان المال فيما مضى يكره، فأما اليوم، فهو ترس المومن. قلت قد كان سفيان رأسا فى الزهد، و التألّه، و الخوف، رأسا فى الحفظ، رأسا فى معرفة الآثار، رأسا فى الفقه، لايخاف فى الله لومة لائم، من ائمة الدين، و اغتفر له غير مسألة اجتهد فيها، و فيه تشيّع يسير، كان يثلّث بعلى، و هو على مذهب بلده أيضا فى النبيذ، و يقال: رجع عن كل ذلك. و كان ينكر على الملوك، و لايرى الخروج أصلا، و كان يدلس فى روايته، و ربما دلّس عن الضعفاء، و كان سفيان بن عيينة مدلّسا، لكن ما عرف له تدليس عن الضعيف.

سفيان ثورى متفق عليه شيخ الاسلام، امام حفّاظ، بزرگ علمای عامل در زمانش، کوفی، مجتهد، ۹۷ هجری به دنیا آمده است، تعداد اساتید او ششصد و تعداد شاگردان او بیست هزار نقل کردند و البته این رقم درست نیست، شاید به هزار تا برسد، چون احدی از حفاظ را نمی‌شناسم که از مالک بن انس بالاتر باشد، همه‌ی شاگردهای او هزار و چهارصد نمی‌رسد که در بین آن‌ها دروغگو و جعل کننده هم است. یحیی بن معین گفته است که او امیر المومنین در حدیث است. ابن صباح گفته: عالم امت و عابد آن‌ها.

ابن عیینه گفته است: کسی را عالم‌تر از سفیان ثوری به حلال و حرام ندیدم. مانند سفیان ثوری را هرگز نبینی.

یحیی بن سعید گفته است: سفیان از شعبه ثابت‌تر بود و عالم‌تر به علم رجال بود.

فضیل گفته است: سفیان از ابی حنیفه اعلم بود.

قطان گفته است: کسی را در حفظ قوی‌تر از سفیان ندیدم.

بشر حافی گفته است: سفیان در زمانش مانند ابی بکر و عمر در زمانشان بود.

ابن حرب گفته است: من گمانم این است که فردای قیامت خداوند سفیان را به عنوان حجت!! بر خلقش می‌آورد و به آن‌ها می‌فرماید: پیامبرتان را درک نکردید، به تحقیق که سفیان را دیدید.

از سفیان نقل شده که گفته است: در گذشته مردم از پول کراهت داشتند اما امروز مال سپر بلای مؤمن است.

ذهبی می‌افزاید: سفیان رأس در زهد ، تقوا و خداترسی بود، و رأس در حفظ و در شناخت آثار، و در فقه بود، و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسید، از بزرگان دین، گناهی کرده که خداوند برای او ببخش چون اجتهاد کرد، و کمی شیعی بود، علی علیه‌السلام را سوم می‌دانست، و او بنا بر مذهب شهرش خوردن نبیذ را جایز می‌دانست، ولی گفته شده است که از همه‌ی این‌ها برگشت، خروج علیه حکومت را جایز نمی‌دانست، و در روایاتش تدلیس می‌کرد، و چه بسا تدلیس او در نقل از ضعفا بود، و سفیان بن عیینه هم مدلّس بود، لکن تدلیس او شناخته شده است.

نظر مرحوم مامقانی:[1]

قد نقلنا الخبر الاخیر بطوله لیتبین عندک امران: أحدهما: إنّ سفیان الثوری کذّاب خبیث مدلّس معاند یهودی قد آثر دنیاه علی آخرته علی علم منه بذلک بنص الصادق علیه‌السلام و الآخر: إنّ مذهب العامة مبنی علی الجعلیات و الاکاذیب من بدایته الی نهایته

به تحقیق روایت اخیر (روایت میمون بن عبدالله) با اینکه طولانی بود نقل کردم تا دو چیز نزد تو آشکار شود: ۱. اینکه سفیان ثوری دروغگو، خبیث، حیله‌گر، دشمن و یهودی است که به نص حضرت صادق علیه‌السلام او دانسته دنیای خود را بر آخرت ترجیح داده است. ۲. اینکه مذهب عامه مبنی بر جعلیات و دروغ‌ها است.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:[2]

---

[1] تنقیح المقال، ج۳۲، ص۲۴

[2] تنقیح المقال، ج۳۲، ص۲۶

إنّ حال المعنون واضح و ضعفه ظاهر لايحتاج إلى البيان، هو أحد الأئمة الضلال و المعاندين للحق و لكن يظهر ممّاذكره المؤلف قدس سره أنّه كان فى اول امره زيديا منحرفا عن الأئمة المعصومين ثم تمحض فى العامية و يظهر أنّه كان وضاعا مدلّسا وقحا جريئا على الأئمة الهدى عليهم السلام و لم يكن طيلة حياته تابع للحق حتى ايام زيديته، كان يروى الاحاديث عن رواة العامة و لكن تدليسه كان عنهم و عن الأئمة عليهم السلام فعليه لابد من عدّه من أضعف الضعفاء و حديثه ساقط عن الإعتبار.

بدرستی که حال معنون روشن است و صفات او آشکار و احتیاجی به بیان ندارد، او یکی از سران گمراهی و از دشمنان حق بود، و لکن از آنچه مولف ذکر کرد، معلوم می‌شود که او ابتدا زیدی و منحرف از ائمه عليهم السلام بوده است سپس سنی شده و ظاهر است که او جعل کننده، تدلیس کننده، بی ادب و گستاخ در برابر ائمه‌ی هدی عليهم السلام بوده است و در طول عمرش هیچ وقت تابع حق نبوده است حتی در زمانی که زیدی بوده است، چنین بود که احادیث را از روات عامه نقل می‌کرد و لکن تدلیس او در نقل از عامه و ائمه عليهم السلام بود، پس بنابراین هیچ چاره‌ای نمی‌باشد جز شمردن او از ضعیف‌ترین افراد و اینکه حدیث او از اعتبار ساقط است.

شرح حال سفیان ثوری در روایات:

١. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: دَخَلَ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَرَأَى عَلَيْهِ ثِيَابَ بِيضٍ كَأَنَّهَا غِرْقِئُ الْبَيْضِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ هَذَا اللِّبَاسَ لَيْسَ مِنْ لِبَاسِكَ فَقَالَ لَهُ اسْمَعْ مِنِّي وَ عِ مَا أَقُولُ لَكَ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ عَاجِلًا وَ آجِلًا إِنْ أَنْتَ مِتَ عَلَى السُّنَّةِ وَ الْحَقِّ وَ لَمْ تَمُتْ عَلَى بِدْعَةٍ أُخْبِرُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله كَانَ فِي زَمَانٍ مُقْفِرٍ جَدْبٍ فَأَمَّا إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا فَأَحَقُّ أَهْلِهَا بِهَا أَبْرَارُهَا لَا فُجَّارُهَا وَ مُؤْمِنُوهَا لَا مُنَافِقُوهَا وَ مُسْلِمُوهَا لَا كُفَّارُهَا فَمَا أَنْكَرْتَ يَا ثَوْرِيُّ فَوَ اللَّهِ إِنَّنِي لَمَعَ مَا تَرَى مَا أَتَى عَلَيَّ مُذْ عَقَلْتُ صَبَاحٌ وَ لَا مَسَاءٌ وَ لِلَّهِ فِي مَالِي حَقٌّ أَمَرَنِي أَنْ أَضَعَهُ مَوْضِعاً إِلَّا وَضَعْتُهُ -[1]

[1] الكافي (ط – الإسلامية)، ج۵، ص۶۵

سفیان ثوری نزد امام صادق علیه‌السلام آمد و بر تن آن حضرت جامه‌هایی سفید دید که [در لطافت و تمییزی] گویا پرده روی سپیده تخم مرغ هستند، به عنوان اعتراض به آن حضرت، گفت: این جامه سزاوار تو نیست امام صادق علیه‌السلام فرمود: می‌خواهم سخنی به تو بگویم، خوب گوش کن و به دل بسپار که از برای دنیا و آخرت تو مفید است به شرط آن که بر سنّت و حقّ بمیری نه بر بدعت.

تو را از مطلبی آگاه سازم و آن این است که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روزگاری به سر می‌برد که فقر و سختی و تنگدستی همه را فرا گرفته بود، ولی اگر در عصری وسائل زندگی فراهم شد و شرائط بهره‌برداری از موهبتهای الهی موجود گشت، سزاوارترین مردم برای بهره بردن از آن نعمتها، نیکانند نه بدکاران، مؤمنان نه منافقان، مسلمانانند نه کافران. ای ثوری! تو چه چیز را در من عیب شمردی؟! به خدا سوگند! این که می‌بینی من از نعمتهای الهی استفاده می‌کنم، باید این را نیز بدانی از زمانی که خودم را شناختم، شب و روزی بر من نمی‌گذرد مگر آن که مراقب هستم که اگر حقّی در مالم پیدا شود که خدایم مورد مصرفش را معلوم کرده به همان مورد مصرف نمایم.

۲. يَا ثَوْرِيُّ- مَا تَرى عَلَيَ مِنْ ثَوْبٍ إِنَّمَا لَبِسْتُهُ لِلنَّاسِ» ثُمَّ اجْتَذَبَ يَدَ سُفْيَانَ، فَجَرَّهَا إِلَيْهِ، ثُمَّ رَفَعَ الثَّوْبَ الْأَعْلى، وَ أَخْرَجَ ثَوْباً تَحْتَ ذلِكَ عَلى جِلْدِهِ غَلِيظاً، فَقَالَ: «هذَا لَبِسْتُهُ لِنَفْسِي ، وَ مَا رَأَيْتَهُ لِلنَّاسِ» ثُمَّ جَذَبَ ثَوْباً عَلى سُفْيَانَ، أَعْلَاهُ غَلِيظٌ خَشِنٌ، وَ دَاخِلَ ذلِكَ ثَوْبٌ لَيِّنٌ، فَقَالَ: «لَبِسْتَ هذَا الْأَعْلى لِلنَّاسِ، وَ لَبِسْتَ هذَا لِنَفْسِكَ تَسُرُّهَا[1]

ای ثوری! آنچه را که بر تنم می‌بینی برای مردم (و حفظ آبرو) می‌پوشم».

سپس دست سفیان را گرفت و به سوی خود کشید و جامه رو را بالا زد تا جامه زبر زیرین که با تن او تماس داشت آشکار شد، آنگاه فرمود: «این (زبر) را برای خودم می‌پوشم و آنچه می‌بینی برای مردم». سپس با دست خود لباس روی سفیان را که زبر بود کنار زد، در زیر آن لباسی نرم بر تن داشت، فرمود: «تو این (جامه خشن) را برای مردم پوشیده‌ای، و آن (جامه لطیف) را برای ارضای نفس خود».

این روایت دلالت بر مدلس بودن او می‌کند.

---

[1] الکافی (ط - دارالحدیث)، ج۱۳، ص۱۹

۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ جَمِيعاً عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ خَالِدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه‌السلام وَ هُوَ دَاخِلٌ وَ أَنَا خَارِجٌ وَ أَخَذَ بِيَدِي ثُم

اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يَأْتُوا هَذِهِ الْأَحْجَارَ فَيَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَأْتُونَا فَيُعْلِمُونَا وَلَايَتَهُمْ لَنَا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ إِلَى وَلَايَتِنَا ثُمَّ قَالَ يَا سَدِيرُ فَأُرِيكَ الصَّادِّينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ وَ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ وَ هُمْ حَلَقٌ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ هَؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ بِلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِي بُيُوتِهِمْ فَجَالَ النَّاسُ فَلَمْ يَجِدُوا أَحَداً يُخْبِرُهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله حَتَّى يَأْتُونَا فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَنْ رَسُولِهِ صلى‌الله‌عليه‌وآله.[1]

سدیر گوید: از امام باقر علیه‌السلام شنیدم در حالی که او وارد مسجد الحرام می‌شد و من خارج می‌شدم، دست مرا گرفت و برابر کعبه ایستاد و فرمود: ای سدیر، همانا به مردم دستور داده شده که بیایند به این سنگها طواف کنند و سپس نزد ما آیند و ولایت خود را به ما اعلام دارند و این است قول خداوند: «و به راستی من بسیار آمرزنده‌ام برای کسی که باز گردد و بگرود و کار خوب کند و سپس رهبری شود»[2].

پس از آن اشاره به سینه خود کرد و گفت: به سوی ولایت ما هدایت شود. سپس فرمود: ای سدیر، من کسانی را که از دین خدا جلو گیرند به تو نشان دهم و نگاهی به ابی حنیفه و سفیان ثوری انداخت که در آن روز حلقه‌هائی در میان مسجد الحرام تشکیل داده بودند و فرمود: آنانند که سد راه دین خدایند بی رهبری از طرف خدا و بی‌دلیل روشن بر پیشوائی و گفتار خود، اگر این خبیثها در خانه خود نشینند، مردم بگردند و کسی را نیابند که به آنها از طرف خدا و رسولش خبر دهد آن وقت نزد ما آیند و از طرف خدا تبارک و تعالی و رسولش به آنها خبر دهیم.

پس راوی روایت شعیب بن صالح، سفیان ثوری است که ضعیف‌ترین روات نزد ما است.

---

[1] **الكافی (ط – الإسلامیة)، ج۱، ص۳۹۲**

[2] سوره طه، آیه ۸۲

د) دلالت روایت:

مفاد این روایت این است که در دوران خروج سفیانی و هنگامی که نیروهای خود را به عراق می-فرستد، شعیب خروج می‌کند و قیام می‌کند و در کوفه با نیروهای سفیانی درگیر می‌شود و آن‌ها را شکست می‌دهد؛ از این روایت همین مقدار استفاده می‌شود که شعیب ضد سفیانی است و شاید بتوان طبق این روایت گفت که او جزء زمینه سازان ظهور امام علیه‌السلام می‌باشد امّا فرمانده بودن یا جزء یاران حضرت بودن از این روایت استفاده نمی‌شود.

جلسه‌ی سی و سوم- ۹۵/۱۰/۱۲

یاران امام زمان عجّل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران ظهور

شعیب بن صالح

ادامه بررسی سند روایت هجدهم

نظر مرحوم شوشتری:

و روی الحلیة عنه، قال: من لم یشرب النبیذ و لم یمسح علی الخفّین، فاتّهموه علی دینکم. قلت: کان النبیّ صلّی‌الله‌علیه‌وآله لا یشرب النبیذ، و لا یمسح علی الخفّین، فعنده النبیّ صلّی‌الله‌علیه‌وآله متّهم علی الدین! لکن لک أن تقول: إنّه لم یقل: «علی الدین» أی دین اللّه، بل قال: «دینکم» أی دین الثلاثة.

و روی أیضا عنه، قال: إنّی لآتی الدعوة و ما أشتهی النبیذ، فأشربه لکی یرانی الناس. قلت: و کفاه ذلک خزیا. و روی أیضا عن الحمانی، قال: سألت الثوری: من آل محمّد؟ قال: امّة محمّد. قلت: و کفاه ذلک جهلا. و روی عنه، قال: لا یجتمع حبّ علیّ و عثمان إلّا فی قلوب نبلاء الرجال.

قلت: بل لا یجتمع حبّهما إلّا فی قلوب المنسلخین عن الإنسانیّة، لأنّ تضادّهما من الامور الواضحة، و فی صفّین و فی الطفّ کان أراجیز أصحاب معاویة و أصحاب یزید «نحن علی دین عثمان» و أراجیز أصحاب أمیر المؤمنین و أبی عبد اللّه علیهماالسلام «نحن علی دین علیّ» علیه‌السلام. و روی أیضا: أنّ الثوری سئل عن الرجل یحبّ أبا بکر و عمر، إلّا أنّه یجد لعلیّ من الحبّ ما لا یجد لهما، قال: هذا رجل به داء ینبغی أن یسقی دواء و قال: من قدّم علیّا علی أبی بکر و عمر، فقد أزری بالمهاجرین و الأنصار، و أخشی أن لا ینفعه مع ذلک عمل. قلت: و نحن أیضا نقول: من کان کما قال به داء ینبغی أن یداوی، و لا ینفعه عمل

مرحوم شوشتری از سفیان ثوری مطلبی را نقل می‌کند که گفته است: کسی که مشروب نبیذ را نخورد و بر پاپوش مسح نکشد، او را متهم کنید که دین ندارد.

گویم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبیذ نمی‌خوردند و بر پاپوش مسح نمی‌کشیدند پس نزد سفیان ثوری پیامبر در دین متهم است لکن این طوری بگوئی: کسی که نبیذ نخورد هم دین شماها (دین حکام) نیست.

و از او نقل شده است: من می‌خواهم مروج باشم و تبلیغ کنم از خوردن نبیذ لذا گاهی دعوتم می-کنند بین مردم نشستم میلی هم به نبیذ ندارم ولی می‌گویم بیارید که بخورم تا مردم ببینند من نبیذ می‌خورم. همین مقدار شرمساری برای او کافی است. حمانی گوید: از ثوری سوال کردم آل محمد علیهم السلام چه کسانی هستند؟ گفت: امت محمد صلی الله علیه و آله؛ (در حالی که روایات بسیاری داریم که آل محمد علیهم السلام علی و فاطمه و حسن و حسین می‌باشند.) همین مقدار جهالت برای او بس است.

گفته است: انسان‌ها عاقل و کامل محبت علی و عثمان در دلشان جمع است.

گویم: آن‌هائی که از انسانیت جدا باشند محبت این دو در دلشان است چون تضاد این دو از امور واضح است.[1] در صفین و در کربلا دو طرف شعارهای آن‌ها این بود که یکی می‌گفت بر دین عثمان هستم و طرف دیگر می‌گفتند بر دین علی هستیم،

روایت شده که از ثوری راجع به کسی که ابو بکر و عمر را دوست داشت، ولی محبت او به علی علیه السلام بیشتر از محبت به آن دو است، سوال شد؛ گفت: این مریض است و باید درمان شود. و گفته است: کسی که علی بن ابی طالب علیه السلام را بر خلفا مقدم بدارد، مهاجرین و انصار را توهین و تحقیر کرده است و هیچ عملی برای او نافع نخواهد بود.

شوشتری: ما هم همین را می‌گوئیم (که کسی که محبت آن دو را دارد) باید معالجه بشود و به خدا توهین کردند به پیامبر توهین کرده و عمل او برایش نفعی ندارد.

سفیان ثوری یک چنین شخصی است و نمی‌توان از مانند او روایات عقائدی را گرفت. لذا او و روایات او از نظر ما معتبر نیست و اگر سند به او برسد حتی اگر در روایات ما هم باشد، آن روایت را کنار می‌گذاریم مگر اینکه قوت متن یا شواهدی بر صدق داشته باشد.

روایت ۱۹:

---

[1] در روایات هست که صیحه‌ی اول ((ألا ان الحق مع محمد و آل محمد)) و صیحه‌ی شیطانی ((إن الحق مع العثمان))

الف) متن روایت:

حدثنا سعید أبوعثمان ، عن جابر ، عن أبی جعفر علیه‌السلام قال: یخرج شاب من بنی هاشم بکفه الیمنی خال من خراسان برایات سود، بین یدیه شعیب بن صالح ، یقاتل أصحاب السفیانی فیهزمهم

جوانی از بنی هاشم که در کف دست راست او خالی است همراه پرچم‌های سیاه خروج می‌کند، پیشاپیش او شعیب بن صالح است، با اصحاب سفیانی می‌جنگد پس آن‌ها را شکست می‌دهد.

ب) منابع روایت:

۱. فتن ابن حماد، ج۱، ص۳۱۲، ح۹۰۱

۲. عقد الدرر، از ابن حماد، ص۱۷۱، ب۵

۳. عرف السیوطی، از ابن حماد، ج۲، ص۶۸

۴. برهان متقی، از ابن حماد، ص۱۵۱، ب۷

۵. فتن ابن طاووس، از ابن حماد، ص۵۳

۶. ملحقات احقاق الحق، ج۲۹، ۴۱۱

۷. معجم احادیث الامام المهدی، ج۴، ص۴۱۱

ج) بررسی سند روایت:

سعید ابو عثمان: ایشان همان سعید بن زکریا قرشی است و به او ابو عمرو مدائنی هم می‌گویند.

ایشان نزد عامه مورد اختلاف است:

احمد: لم یکن صاحب الحدیث یعنی شغل او این نیست.

ابن معین: لیس بشیء یعنی ضعیف است.

ساجی: ضعیف.

عثمان بن ابی شیبه

ایشان، برادر ابو بکر صاحب المصنف است: لم یکن یعرف الحدیث: اصلا حدیث بلد نیست.[1]

پس این روایت از حیث سند مشکل دارد و نزد ما مهمل است.

د) دلالت روایت

اما از نظر دلالت هم همین مقدار دلالت دارد که جوانی از بنی هاشم خروج می‌کند که فرمانده‌ی او شعیب است و در آن هیچ دلالتی بر مثبت بودن این جوان بنی هاشمی ندارد و به تبع هم هیچ دلالتی بر مثبت بودن شعیب بن صالح ندارد.

روایت ۲۰

الف) متن روایت:

حدثنا سعید أبوعثمان ، عن جابر ، عن أبی جعفر علیه السلام قال:
یبث السفیانی جنوده فی الآفاق بعد دخوله الکوفة و بغداد فیبلغه فزعة من وراء النهر من أهل خراسان فیقتل أهل المشرق علیهم قتلا و یذهب جهم. فإذا بلغه ذلک بعث جیشا عظیما إلی إصطخر علیهم رجل من بنی أمیة ، فتکون لهم وقعة بقومش ، ووقعة بدولات الری ، ووقعة بتخوم زرع ، فعند ذلک یأمر السفیانی بقتل أهل الکوفة وأهل المدینة ، وعند ذلک تقبل الرایات السود من خراسان علی جمیع الناس شاب من بنی هاشم بکفه الیمنی خال ، یسهل الله أمره وطریقه ، ثم تکون له وقعة بتخوم خراسان ، ویسیر الهاشمی فی طریق الری فیسرح رجلا من بنی تمیم من الموالی یقال له شعیب بن صالح إلی إصطخر إلی الاموی ، فیلتقی هو و المهدی والهاشمی ببیضاء اصطخر ، فتکون بینهما ملحمة عظیمة حتی تطأ الخیل الدماء إلی أرصاغها ثم تأتیه جنود من سجستان عظیمة علیهم رجل من بنی عدی فیظهر الله أنصاره وجنوده ثم تکون وقعة بالمدائن بعد وقعتی الری ، و فی عاقر قوفا وقعة صیلمیة یخبر عنها کل ناج ثم یکون بعدها ذبح عظیم بباکل

---

[1] تهذیب التهذیب، ج۴، ص۲۸

، ووقعة ، فی أرض من أرض نصیبین ، ثم یخرج علی الاخوص[1] قوم من سوادهم[2] ، وهم العصب ، عامتهم من الکوفة والبصرة حتی یستنقذوا ما فی یدیه من سبی کوفان

سفیانی نیروهایش را به شرق و غرب عالم می‌فرستد بعد از اینکه کوفه و بغداد را تسخیر می‌کند پس به او خبر می‌رسد کمکی از وراء نهر از اهل خراسان هست پس از اهل مشرق جمع زیادی را می‌کشد. چون خبر کشتار و درگیری به سفیانی رسید، لشگر عظیمی را به فرماندهی مردی از بنی امیه به اصطخر (مرودشت) می‌فرستد، پس واقعه‌ای برای آن‌ها در قومش (دامغان) می‌باشد، و واقعه‌ای به دولات ری (از روستاهای ری)، و واقعه‌ای در اعماق زرع.[3]

پس در این هنگام سفیانی امر به قتل عام اهل کوفه و اهل مدینه می‌کند، در این موقع پرچم‌های سیاهی از خراسان می‌آید که فرمانده آن‌ها جوانی از بنی هاشم است که در کف دست راست او خالی است، خداوند امر و طریق او را آسان می‌کند، سپس واقعه‌ای در اعماق خراسان می‌باشد، و هاشمی از طرف ری می‌آید پس مردی از بنی تمیم که از موالی است و به او شعیب بن صالح گفته می‌شود را به اصطخر می‌فرستد، پس شعیب همراه امام زمان و هاشمی در بیضاء اصطخر (بین مرودشت و شیراز را گویند، در هیچ روایتی نداریم که امام به ایران یا شیراز بیایند) به همدیگر می‌پیوندند، پس بین آن‌ها و سفیانی‌ها جنگ عظیمی رخ می‌دهد و کشتار بسیاری می‌شود که پای اسب‌ها تا زانو در خون قرار می‌گیرد.

---

[1] کسی را گویند که چشمانش گود رفته است

[2] سرزمین سواد سرزمین نخیل را گویند. منظور عراق است.

[3] زرع: قریة کبیرة فیها عین فوارة قضیرة الماء ینبت فیه النیلوفر شرقی الموصل من اعماد نینوا-معجم البلدان

جلسه‌ی سی و چهارم- ۹۵/۱۰/۱۳

یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران ظهور

شعیب بن صالح

ادامه‌ی ترجمه‌ی روایت بیستم:

سپس نیروهای عظیمی از سیستان[۱] به کمک می‌آیند که فرمانده آنان مردی از قبیله‌ی بنی عدی می‌باشد، پس خداوند انصار و لشگریان او را غالب می‌کند. سپس بعد از دو واقعه‌ی ری، واقعه‌ای در مدائن می‌باشد، ودر تله‌ی شن واقعه‌ای بنیان‌کن و مصیبت عظیم اتفاق می‌افتد که فقط چند نفری که نجات پیدا می‌کنند از آن خبر می‌دهند سپس ذبح عظیمی در باکل (اربیل) روی می‌دهد، و واقعه‌ای در زمینی از زمین نصیبین (شمال عراق) روی می‌دهد،

سپس قومی از سواد علیه اخوص خروج می‌کند، و آن‌ها جمع به هم پیوسته و قوی هستند، بیشتر آن‌ها از کوفه و بصره هستند تا اینکه هر آنچه اسیر کوفی هست از دست آنان آزاد می‌کنند.

ب) منابع روایت:

۱. فتن ابن حماد، ص ۸۶

۲. عرف السیوطی، الحاوی، ج ۲ ص ۶۹ - از ابن حماد ، با کمی تفاوت

۳. برهان المتقی : ص ۱۲۰ ب ۴ ف ۲ ح ۲۵ - از عرف السیوطی

۴. ملحقات احقاق الحق، ج۲۹، ص۶۰۳

۵. معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ج۴، ص۴۹۵

ج) بررسی سند روایت:

از حیث سند اولین اشکالی که به سند این روایت می‌باشد اینکه سعید ابو عثمان از جابر بن یزید جعفی نقل می‌کند، ابن حماد متوفای ۲۲۸ می‌باشد چطور می‌تواند از جابر بن یزید جعفی که در

---

[۱] در مورد سیستانی‌ها در معجم البلدان ج ۴ آمده است: لعن امیر المومنین علی بن ابی طالب علی منابر الشرق و الغرب حتی مکة و مدینة و ذلک فی زمن الامویین الّا سجستان گفتند ما تعهد و قرارمون با دولت این است مالیات می‌دهیم و تابع حکومت هستیم به شرط آنکه از ما نخواهند که کسی را اینجا لعن کنیم.

عصر امام باقر (یعنی سال ۱۵۰) بوده است، روایت نقل کند، دومین اشکال سند روایت سعید ابو عثمان می‌باشد.

سعید ابو عثمان:

ابو حاتم می‌گوید: لیس بذاک القوی این مدح است اما مرتبه‌ی پائین مدح است.

ساجی گوید: ضعیف

بعضی گفتند: منکر الحدیث

ایشان از نظر کتب رجالی خود عامه اشکال دارد و در کتب رجالی شیعه هم کسی متعرض او نشده است. یعنی باصطلاح مهمل است. از طرفی هم روایت قوت متن ندارد و حرف‌های عجیبی نقل می‌کند.

علمای عامه، جابر را هم تضعیف می‌کنند، تنها به این علت که قائل به رجعت امیر المؤمنین علیه‌السلام می‌باشد امّا کسانی را که نسبت به امیر المومنین علیه‌السلام برگشتند و سب و لعن کردند را توثیق می‌کنند. در مقدمه‌ی کتاب مسلم آمده است که پنجاه هزار روایت از جابر شنیده اما همه را از بین برده است به علت اینکه ایشان قائل به رجعت بود.

د) دلالت روایت:

فتکون بینهما ملحمة عظیمة حتی تطأ الخیل الدماء إلی أرصاغها: باید به این نکته توجه شود که بعضی چهره‌ی حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را خشن نشان می‌دهند به اینکه وقتی امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف ظهور می‌کنند آن قدر می‌کشند که خون به ساق می‌رسد، یک چنین چیزی نداریم و اگر هم باشد این است، یعنی قبل از ظهور است و ربطی به دوران ظهور ندارد علاوه بر اینکه روایت آن را قبول نداریم چون سند آن و مصدر آن هر دو مشکل دارد. البته در روایت دیگری است: « یقتل المهدی حتی یبلغ السوق» که در معنای آن اشتباه کرده و سوق را جمع ساق گرفته و ترجمه کردند که امام آن قدر خون بریزد تا به ساق‌ها برسد؛ بلکه سوق نام محله‌ای در کوفه است که مخالفین و معاندینی که دست از دشمنی برنمی‌دارند، در جنگی که در آنجا می‌شود، کشته می‌شوند.

این روایت در مورد شعیب همین مقدار بیان داشت که ایشان از طرف شخصی به نام هاشمی به شیراز می‌آید و با یکی از نیروهای سفیانی درگیر می‌شود. اصل اینکه هاشمی چه کسی است و آیا معتبر و شخص مثبتی است از این روایت استفاده نمی‌شود و به تبع آن مطلبی در مورد شعیب ثابت نمی‌شود.

اکثر روایاتی که در مورد شعیب بن صالح مطرح کردیم از کتاب فتن ابن حماد است و تواتر و استفاضه در مورد آن محقق نیست.

جلسه‌ی سی و پنجم- ۹۵/۱۰/۱۸

یاران امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران ظهور

شعیب بن صالح

روایت ۲۱:

الف) متن روایت:

وَ عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، [قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ ابْنِ مَالِكٍ الْفَزَارِیُ] ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ التَّمِيمِیُّ، قَالَ: حَدَّثَنِی أَبِی، عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِی أَيُّوبَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ، عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام، قَالَ: قَبْلَ الْقَائِمِ عليه‌السلام خَمْسُ عَلَامَاتٍ: السُّفْيَانِیُّ، وَ الْيَمَانِیُّ، وَ الْمَرْوَانِیُّ، وَ شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ، وَ كَفٌّ تَقُولُ: هَذَا، هَذَا[1]

امام صادق عليه‌السلام فرمودند: قبل از قائم پنج علامت است: سفیانی، یمانی، مروانی، شعیب بن صالح ودستی که می‌گوید: این این

ب) منابع روایت:

۱. دلائل الإمامة، ص۴۸۷

۲. معجم احادیث الامام المهدی عليه‌السلام ، ج۷، ص۴۲۶

طبق تتبع ما این روایت را جز مرحوم طبری امامی نقل نکرده است. البته به همین مضمون نص دیگری هم از امام رضا عليه‌السلام نقل شده است:

روایت ۲۲:

---

[1] دلائل الإمامة (ط - الحديثة)، ص۴۸۷- معجم احادیث الامام المهدی عليه‌السلام، ج۷، ص۴۲۶

الف) متن روایت:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِکٍ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ عَاصِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی نَصْرٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: قَبْلَ هَذَا الْأَمْرِ السُّفْیَانِیُّ وَ الْیَمَانِیُّ وَ الْمَرْوَانِیُّ وَ شُعَیْبُ بْنُ صَالِحٍ فَکَیْفَ یَقُولُ هَذَا هَذَا[1]

امام رضا علیه‌السلام فرمودند: قبل این امر (ظهور) سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح است پس چگونه او (کسی که در دوران امام قیام کرد و مدعی مهدویت بود) می‌گوید: این کسی که خروج کرده این مهدی است.

ب) منابع روایت:

۱. الغیبة نعمانی، ص۲۵۳

۲. اثبات الهداة، ج۳، ص۷۳۵ با کمی تفاوت فیه: "خسف السفیانی و الیمانی و الدوانی و شعیب بن صالح و کف یقول هذا هذا"

۳. بحار الانوار، ج۵۲، ص۲۳۳ از نعمانی

۴. منتخب الاثر، از نعمانی

۵. معجم احادیث الامام المهدی علیه‌السلام، ج۵، ص۴۶۳

ج) بررسی سند روایت:

جعفر بن محمد بن مالک

ایشان اگر جعفر بن مالک باشد، مجهول است و اگر گفته شود با جعفر بن محمد بن مالک مشترک است ، این شخص مورد اختلاف است:

---

[1] الغیبة(للنعمانی)، ص۲۵۳

نظر مرحوم نجاشی:

كان ضعيفا فی الحديث.

نظر ابن غضائری:

جعفر بن مالک بن عيسى بن سابور مولى مالک بن أسماء بن خارجة الفزاری أبو عبد الله. كذاب متروک الحديث جملة و فی مذهبه ارتفاع و يروی عن الضعفاء و المجاهيل و كل عيوب الضعفاء مجتمعة فيه.

دروغگو بود و تمامی احاديث او متروک است، و در مذهبش غلو داشت، از ضعفا و مجاهيل نقل می‌کرد و هر آنچه از نقاط ضعف در ضعفاء بود در او نيز جمع بود.

نظر شيخ طوسی:

كوفی ثقة يضعفه قوم روی فی مولد القائم الاعاجيب

مرحوم علامه هم در قسمت دوم او را نقل می‌کند يعنی ضعيف است.

ابن داود هم در قسم دوم ايشان را نقل می‌کند.

نظر مرحوم مامقانی:[1]

ايشان پس از نقل نظر علامه حلی که می‌فرمايد: عندی فی حديثه التوقف و لا أعمل بروايته.

می‌گويد: و أقول: قد نبّهنا فی فوائد المقدمة على أنّ جملة ممّا هو من ضروريات مذهبنا اليوم قد كان يعدّ فی سالف الزمان غلوّا، و عليه فرّعوا تضعيف جمع من الثقات. و ظنی أنّ ما صدر فی المقام فی حقه من الغمز و التضعيف، ناشئ من روايته جملة من معجزات الأئمة عليهم السلام، سيما معجزات ولادة القائم عليه السلام. و لعل قول الشيخ رحمه الله: روی فی مولد القائم عليه السلام أعاجيب. بعد قوله: و يضعّفه قوم .. إشارة إلى أنّ منشأ تضعيف القوم هو روايته الأعاجيب فی مولد القائم عليه السلام، و إنّه فی الحقيقة ليس

[1] تنقيح المقال، ج۱۶، ص۴۴

منشأ للتضعيف، كما أشار إليه بتوثيقه إيّاه أولا، فكأنّه بعد التوثيق، أشار إلى تضعيف جمع و منشئه، و ضعف المنشأ بتلك العبارة المختصرة.

و توضيح وجه عدم دلالة روايته على الضعف، أنّ أموره عليه السلام- كسائر الأئمة عليهم السلام- كلّها أعاجيب، بل معجزات الأنبياء كلّها أعاجيب، و لو لم تكن عجيبة لم تكن معجزة. و قد لوّح إلى ما ذكرنا من كون كلام الشيخ رحمه الله .. إشارة إلى منشأ تضعيف القوم و ردّه الفاضل المجلسى الأول، حيث قال- فيما حكى عنه-: إنّه لاعجب من ابن الغضائرى فى أمثال هذه، بل العجب من الشيخ رحمه الله. لكن الظاهر أنّ الشيخ رحمه الله ذكر ذلک لبيان وجه تضعيف القوم لا للذم. انتهى. و تحقيق المقال: أنّ الأقوى كون الرجل ثقة، اعتمادا على توثيق الشيخ رحمه الله المؤيّد بأمور:

فمنها: كشف رواية أبى على بن همام، و أبى غالب الزرارى عنه، عن توثيقهما إياه، كما لوّح إليه النجاشى- و هما المراد ب: الشيخين- فى قول المجلسى الأول رحمه الله: إنّ الشيخين الأعظمين كانا أعرف بحاله من ابن الغضائرى الذى لم يوثق- أيضا-. و روى الصدوق رحمه الله هذه الأعاجيب عنه- فى كتبه- سيما إكمال الدين.

بعد از نقل کلام حلی که فرمود: در مورد ایشان توقف می‌کنم، می‌فرماید: و به روایت او عمل نمی-کنم. و می‌گویيم: به تحقيق در مقدمه‌ی فوائد مطرح كرديم كه جمله‌ای از اعتقادات امروز ما را در گذشته غلو می‌دانستند و تضعيف برخی از ثقات از اين جهت بوده است و گمان ما اين است كه آنچه در حق ایشان از تضعيف صادر شده است، ناشی از روايت او از معجزات ائمه عليهم السلام به خصوص نقل معجزات ولادت حضرت مهدی عليه السلام می‌باشد و شايد قول شيخ نيز ناظر به همين مطلب باشد لذا خود ايشان نفرمود: ضعيف است بلكه فرمود: قومی او را تضعيف كردند، و منشأ تضعيف او را نقل روايت از عجائب ولادت حضرت مهدی عليه السلام بيان كرد.

و در حقيقت اين منشأ تضعيف نيست پس ايشان بعد از توثيق او به تضعيف جمعی اشاره كردند و منشأ آن را هم بيا كردند. توضيح اينكه روايات ايشان دلالت بر ضعف او ندارد اين است كه بدرستی كه اموری كه مربوط به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشريف می‌باشد مانند سائر ائمه عليهم السلام همگی آن از عجائب

است[۱] بلکه همگی معجزات انبیاء از عجائب بوده و اگر عجیب نبود، معجزه نبود، مرحوم شیخ به این نکته اشاره کرده است. و کلام مرحوم مجلسی نیز به همین مطلب اشاره دارد، آنجا که فرموده است: از تضعیف ابن غضائری و امثال او تعجب نداریم بلکه از شیخ رحمه‌الله تعجب می‌کنیم البته مرحوم شیخ طوسی آن را برای وجه تضعیف ذکر کرد نه اینکه برای مذمت نقل کرده باشد.

تحقیق آنچه گفته شد اینکه اقوی این است که این شخص ثقه است بنا بر اعتمادی که به توثیق شیخ می‌کنیم که این توثیق به اموری مؤید است:

ابن همام و ابو غالب زراری از ایشان روایت نقل می‌کنند. ابن همام و ابو غالب از بزرگان مذهب هستند، نقل آن‌ها کشف از توثیق ایشان دارد، نجاشی هم به این نکته اشاره کرده است و مراد از شیخین در کلام مجلسی اول این دو بزرگوار است آنجا که فرمودند: دو شیخ بزرگوار بهتر از ابن غضائری ایشان را می‌شناسند و صدوق این اعاجیب را از او نقل کرده است. ایشان با ذکر ادله‌ای جعفر بن محمد بن مالک را توثیق می‌کنند.

فرزند مرحوم مامقانی می‌فرماید:[۲]

لمّا كانت التضعيفات و التوثيقات مبتنية على الظنون الاجتهادية، و الحاصلة من القرائن المفيدة لحصول الوثوق و الاطمئنان بحال المترجم، كان التأمل فى القرائن المؤيدة لتوثيق المترجم توجب الحكم عليه بالوثاقة و الجلالة، فتدبر

نتیجه اینکه چون تضعیف‌ها و توثیقات علما مبنی بر ظنون اجتهادی است که از قرائن حاصل شده است، کسی که در قرائن تأمل داشته باشد، موجب می‌شود که حکم به وثاقت و جلالت ایشان بکند.

پس این شخص که در سند هر دو روایت (روایت امام صادق علیه‌السلام و روایت امام رضا علیه‌السلام) می‌باشد، مورد اشکال نیست.

---

[۱] آن‌ها انسان‌های استثنائی و برگزیدگان خداوند بودند، کسانی که خداوند عز و جل قبل از خلق انسان‌ها انوار حول عرش خداوند بودند، حضرت حبیب شب عاشورا از امام حسین علیه‌السلام سوال کرد که قبل از خلق آسمان و زمین کجا بودید؟ فرمودند: کنّا حول العرش نعلّم الملائكة التسبيح و التحميد و التهليل. ما حول عرش بودیم و به ملائکه تسبیح و تحمید و تهلیل تعلیم می‌دادیم.

[۲] تنقیح المقال، ج۱۶، ص۵۱

د) دلالت روایت:

«فکیف یقول هذا هذا:»

مرحوم مجلسی می‌فرماید:

أی کیف یقول هذا الذی خرج إنی القائم یعنی محمد بن إبراهیم أو غیره.

در دوران امام رضا علیه‌السلام شخصی خروج کرده بود، که یا خود او ادعای مهدویت کرده بود یا اینکه یک چنین نسبتی را به او داده بودند؛ تردید ما به جهت این است که روایاتی از امام صادق علیه‌السلام و دیگر ائمه علیهم‌السلام در تأیید ایشان است و در روایتی نسبت به ایشان نقل شده « ان الله یباهی به الملائکهٔ»

محمد بن ابراهیم بن اسماعیل (معروف به ابن طبا طبا) بن ابراهیم بن حسن المثنی: ایشان در دوران مأمون قیام کرد و قیام موفقی در اثر همکاری ابو سرایا[1] داشت. کوفه را فتح کردند و دو بار نیروهای بغداد را شکست دادند و نمایندگان و وکلای خود را برای همه‌ی نقاط می‌فرستادند. امّا زید بن موسی علیه‌السلام برادر امام رضا علیه‌السلام کارهائی انجام داد (مانند دستور به آتش کشیدن خانه‌های بنی العباس) که دستاویزی برای حکومت شد و چون او را دستگیر کردند، مأمون بر امام رضا علیه‌السلام منت گذاشته که من او را به خاطر شما می‌بخشم و نمی‌کشم. امام علیه‌السلام از کارهای او خیلی اظهار بیزاری و تنفر می‌کرد. یک چنین اشتباهاتی کل جریان قیام را زیر سوال می‌برد، چون شعار قیام آن‌ها دفاع از اهل بیت علیهم‌السلام بود.

اما بیان امام علیه‌السلام در این روایت معلوم نیست که تعریض به خود ایشان است یا به کسانی که مهدویت را به او نسبت می‌دادند.

---

[1] ابو سرایا سری بن منصور الشیبانی: ایشان در راه مکه با محمد بن ابراهیم ملاقات می‌کند و قرار می‌گذارند. این شخص بسیار شجاع، قوی القلب و آشنا به فنون جنگ بود. سال ۱۹۹ هجری مردم را به بیعت محمد بن ابراهیم دعوت کرد (تتمهٔ المنتها ص۳۳۴ و مستدرکات نمازی ج۸ ص۳۹۲)

قَبْلَ الْقَائِمِ علیه‌السلام خَمْسُ عَلَامَاتٍ: در این دو روایت شعیب بن صالح را یکی از علامات ظهور قرار داده است البته ظاهر متن روایت او را به عنوان علامت حتمی بیان نمی‌کند، چون بعضی روایات در بیان علائم حتمی (من المحتوم) دارد، امّا در این روایت چنین تعبیری نیامده است.

پس علامت بودن شعیب بن صالح در دو روایت و از دو امام معصوم نقل شده است امّا امام در هر دو روایت در مقام بیان علامت بودن است ولی در مقام بیان مثبت بودن علامت یا حتمیّت آن نمی‌باشد لذا دلالتی بر اینکه ایشان جز فرماندهان یا اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشد، ندارد.

جلسه‌ی سی و ششم- ۹۵/۱۰/۱۹

یاران امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران ظهور

شعیب بن صالح

مقدمه:

دو روایت، یکی از امام صادق علیه‌السلام و دیگری از امام رضا علیه‌السلام نقل کردیم که هر دو بیان کننده این بود که شعیب بن صالح از علامات ظهور است. به بررسی سند روایت اول پرداختیم و بیان شد که جعفر بن محمد بن مالک مشکلی ندارد و شخص دیگری هم که مورد اشکال باشد در طریق آن وجود ندارد؛ در طریق روایت دوم هم علی بن عاصم می‌باشد که مورد بررسی قرار می‌دهیم و ایشان هم مورد اشکال نمی‌باشد و شخص دیگری هم که مورد اشکال باشد در طریق روایت وجود ندارد لذا هر دو روایت در مورد شعیب بن صالح مورد اشکال سندی نمی‌باشد لذا می‌توان علامیت ایشان را پذیرفت البته نه به عنوان علامت حتمی بلکه به عنوان یکی از علائم قبل از ظهور که ممکن است، اتفاق بیافتد.

ادامه بررسی سند روایت بیست و دوم:

علی بن عاصم:

دو علی بن عاصم وجود دارد: یکی علی بن عاصم کوفی است و دیگری علی بن عاصم بن صهیب

علی بن عاصم کوفی امام حسن عسگری علیه‌السلام را درک کرده است بلکه دوران غیبت صغری را هم درک کرده است، لذا توقیعاتی از امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف نقل می‌کند. علی بن عاصم بن صهیب در دوران امام رضا علیه‌السلام (۲۰۱ه) از دنیا رفته است.

علی بن عاصمی که در سند روایت امام رضا علیه‌السلام است، هر دوی آن‌ها می‌تواند باشد چون ابن صهیب هم دوران امام رضا علیه‌السلام را درک کرده است.

امّا اگر علی بن عاصم کوفی باشد، شکی در وثاقت ایشان نیست:

نظر مرحوم خوئی:[1]

روی علی بن الحسن الدقاق و إبراهیم بن محمد قالا سمعنا علی بن عاصم الکوفی یقول: خرج فی توقیعات صاحب الزمان (ع): ملعون ملعون من سمانی فی محفل من الناس، کمال الدین: الباب ۴۹ فی ذکر التوقیعات الواردة عن القائم ع، الحدیث ۱. و روی عن محمد بن علی الجواد ع و روی عنه محمد بن علی بن عبد الصمد الکوفی، العیون: الجزء ۱، باب النصوص علی الرضا بالإمامة فی جملة الأئمة الاثنی عشر ع (۶)، الحدیث ۲۹. وصفه الشیخ بالمحدث تقدم فی أحمد بن محمد بن عاصم و قال إنه ابن أخت علی بن عاصم المحدث . و قال الشیخ یوسف البحرانی فی کشکوله، الجزء ۱، ص ۱۸۰: و قال أبو غالب الزراری فی رسالته و کان جدنا الأدنی الحسن بن الجهم من خواص سیدنا و مولانا أبی الحسن الرضا ع و له کتاب معروف، قد رویته عن أبی عبد الله أحمد بن محمد العاصمی، لأنه کان ابن أخت علی بن عاصم رحمه الله و کان علی بن عاصم شیخ الشیعة فی وقته و مات فی حبس المعتضد (انتهی)

أقول: لا ریب فی جلالة الرجل إلا أنه لم تثبت وثاقته. ثم إنه تخیل بعضهم اتحاد علی بن عاصم هذا مع علی بن عاصم بن صهیب الذی حکاه المیرزا فی الوسیط عن التقریب و الذهبی و هذا خیال فاسد، فإن ذاک علی ما ذکراه مات سنة (۲۰۱) و هذا روی عن الجواد ع و بقی إلی زمان الغیبة علی ما عرفت.

روایت شده که علی بن حسن دقاق و ابراهیم بن محمد گفتند: شنیدیم که علی بن عاصم کوفی می‌گوید: یکی از توقیعاتی که از صاحب الزمان ﷺ بیرون آمد این بود: از رحمت خدا دور باد از رحمت خدا دور باد کسی که نام مرا در جمع ببرد. و از امام جواد ﷺ هم روایت نقل کرده است و در باب عیون در مورد امامت ائمه‌ی اثنا عشر هم روایت نقل کرده است.

شیخ طوسی از ایشان تعبیر محدث کرده است، در شرح حال احمد بن محمد بن عاصم گفته است: او فرزند خواهر علی بن عاصم محدث است.

شیخ یوسف بحرانی گفته است: علی بن عاصم بزرگ و مرجع شیعه در زمان خود بود و در زندان معتضد از دنیا رفت.

---

[1] معجم رجال الحدیث، ج۱۲، ص۶۶

گویم: هیچ شکی در جلالت ایشان نیست مگر اینکه وثاقت او نزد ما ثابت نیست.

ولی به نظر ما کسی که بزرگ و مرجع شیعه است، فوق وثاقت است مگر اینکه بگوئیم منظور مرحوم خوئی این است که در مورد ایشان کلمه‌ی ثقه بیان نشده است.

پس بعضی گمان کردند که علی بن عاصم کوفی با علی بن عاصم بن صهیب که میرزا در وسیط از تقریب التهذیب عسقلانی و کتاب ذهبی نقل کرده است، یکی است.[1] و این گمان فاسدی است چون علی بن عاصم بن صهیب سال ۲۰۱ هجری از دنیا رفته است امّا ایشان از امام جواد علیه‌السلام روایت نقل کرده و تا زمان غیبت صغری باقی بوده است.

نظر مرحوم شوشتری:[2]

قال: حکی عن رسالة أبی غالب: أنّه کان شیخ الشیعة فی وقته، و مات فی حبس المعتضد، و کان حمل من الکوفة مع جماعة من أصحابه، فحبس من بینهم بالمطامیر، فمات علی سبیل ماء، و اطلق الباقون؛ و سعی به رجل یعرف بابن أبی الدوابّ، و له قصّة طویلة. و قال الوحید: و مرّ فی أحمد بن محمّد بن عاصم: أنّه ابن اخت علیّ بن عاصم المحدّث. و عن المشارق فی خبر: أنّه کان مکفوفا، فمسح العسکری علیه‌السلام علی عینه، فصار بصیرا هذا، و روی الإکمال مسندا عن علیّ بن عاصم الکوفی: خرج فی توقیعات الصاحب علیه‌السلام «ملعون ملعون من سمّانی فی محفل من الناس» و عن أمان الأخطار: أنّ علیّ بن عاصم الزاهد کان یزور الحسین علیه‌السلام قبل عمارة مشهده بالناس، فدخل سبع إلیه فلم یهرب منه؛ و رأی کفّ السبع منتفخة بقصبة قد دخلت فیها، فأخرج القصبة منه و عصر کفّ السبع و شدّه ببعض عمامته، و لم یقف من الزّوار لذلک سواه[3]. و عن تقریب ابن حجر: علیّ بن عاصم بن صهیب الواسطی التیمی مولاهم، صدوق یخطئ و یصیب، و رمی بالتشیّع، من التاسعة، مات سنة ۲۰۱. و قال الذهبی: روی عن یحیی البکّاء و حصین و عطاء بن السائب، و روی عنه أحمد و الذهلی و عبد الحرث بن أبی اسامة، و امم ضعّفوه، و کان عنده مائة ألف حدیث، و عاش بضعا و تسعین سنة، مات سنة ۲۰۱.

---

[1] تقریب التهذیب عسقلانی و ذهبی برای او اشکال نقل کردند: مرمی بالتشیع هو الذی اجتمع فی مجلسه اکثر من ثلاثین ألفا او متهم به تشیع است، او کسی است که در کلاس‌های درس او بیش از سی هزار نفر می‌نشستند؛ عامه در مورد ایشان اختلاف دارند، نکته اساسی که به ایشان اشکال شده این است که ایشان اغلاط زیادی دارد و بر غلط اسرار دارد و از چیزی که اشتباه شده، حاضر نیست برگردد، گفتند که یا سوء حفظ است یا اشتباهات دارد.

[2] قاموس الرجال، ج۷، ص۴۸۷

۳ الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان: ۱۲۷.

أقول: علیّ بن عاصم نفران: أحدهما إمامیّ شیخ الشیعة فی وقته، و مات فی أیّام المعتضد كما ذكره أبو غالب فی أوّل رسالته-[1] و الثانی عامّی، ذكره ابن حجر و الذهبی، و الأصل فی النقل عنهما الوسیط لكن فی الأوّل «یخطئ و یصرّ» لا كما نقل. و ذكره الخطیب مبسوطا، و قال: إنّه مولی «قریبة» بنت محمّد بن أبی بكر، و مات فی أوّل أیّام المأمون[2] و المصنّف خلط بینهما.[3]

ابو غالب زراری در رساله‌اش از ایشان یاد کرده است و گفته است:

در زمان خود بزرگ و مرجع شیعه بود و در زندان معتضد از دنیا رفت و ایشان را همراه عده‌ای از شاگردانش از کوفه بردند و در مطامیر[4] حبس کردند پس بر مسیر آب از دنیا رفت و بقیه را رها کردند و ابن ابی دواب سعایت کرد و قصه‌ی او طولانی است.

مرحوم وحید بهبهانی هم از ایشان تعبیر محدث می‌کند.

در مورد ایشان در مشارق انوار یقین نقل شده است: ایشان نابینا بود، خدمت امام حسن عسگری علیه‌السلام آمد، امام علیه‌السلام چشمان او را مسح کردند پس بینا گشت.

مرحوم ابن طاوس در امان الاخطار نقل می‌کند: علی بن عاصم هنوز مرقد شریف امام حسین علیه‌السلام ساخته نشده بود که به زیارت امام علیه‌السلام می‌رفت و شیری بر او وارد شد، همه فرار کردند امّا او فرار نکرد پس نگاهی به شیر انداخت، دید دست او باد کرده است و خاری در آن رفته است، دست شیر را گرفت و خار را از آن خارج کرد و جای زخم را فشرد و با عمامه خود آن را بست، زوار همه فرار کردند و فقط ایشان ماند.

ابن حجر گفته است: صدوق است و گاهی خطا و گاهی صواب می‌کرد و متهم به تشیع در طبقه نهم است.

ذهبی می‌گوید: او ضعیف است و نزد او صد هزار حدیث بود و نود و اندی زندگی کرد و در سال ۲۰۱ از دنیا رفت.

---

۱ رسالة فی آل أعین: ۹.

۲ تاریخ بغداد: ۱۱/ ۴۴۶.

۳ شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، ۱۲جلد، جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة بقم، مؤسسة النشر الإسلامی - ایران - قم، چاپ: ۲، ۱۴۱۰ ه.ق.

۴ زندان زیر زمینی را گویند.

از این مطالب معلوم می‌شود این کسی که عامه معرفی می‌کنند آن کسی نیست که در سند روایت امام رضا علیه‌السلام بود.

سپس ایشان می‌فرماید: این‌ها دو نفر هستند، یکی از آن دو امامی و بزرگ شیعه در زمان خود بود (همان کوفی) که در ایام معتضد از دنیا رفت همانطور که او را ابو غالب ذکر کرد (همین است که در زندان معتضد فوت شد) دومی عامی است که ابن حجر و ذهبی او را نقل کردند و اصل در این نقل همان کتاب وسیط ما است لکن در مورد اولی که خطا می‌کرد و اصرار بر خطا می‌کرد نه اینکه اینطور نقل کرده باشند بعد هم روایت ایشان از امام رضا علیه‌السلام نقل می‌کند که مراد کوفی است.

نتیجه:

دو علی بن عاصم وجود دارد و در این روایت بیان نشده است که کدام یک مراد است. اگر علی بن عاصم کوفی باشد که به نظر ما فوق وثاقت است و اگر علی بن عاصم بن صهیب باشد، در مورد ایشان مطلبی نیافتیم البته از اینکه دو متعصب (ذهبی و ابن حجر عسقلانی) در مورد او گفتند که او متهم به تشیع است می‌توان حسن حال او را استفاده کرد.

پس نسبت به روایت امام رضا علیه‌السلام اگر تصحیح سند نشد، علامیت هم برای شعیب بن صالح ثابت نمی‌شود امّا اگر تصحیح سند شد، تنها علامت بودن (آن هم نه از علائم حتمی) شعیب بن صالح استفاده می‌شود و دیگر مثبت بودن یا جزء یاران یا فرماندهان بودن از آن استفاده نمی‌شود.

جلسه‌ی سی و هفتم- ۹۵/۱۰/۲۰

یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران ظهور

شعیب بن صالح

بررسی اجمالی کلیه‌ی روایات شعیب بن صالح و بیان نتیجه‌ی بحث:

روایت اول (اذا صاح الناقوس..) بیش از این ندارد که شعیب بن صالح جزء کسانی است که قبل از ظهور قیام می‌کند، از نظر سندی هم مورد اشکال است و مرسل است.

روایت دوم (روایت ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) همین مقدار بیان داشت که او اسیران کوفه را از زندان آزاد می‌کند و با سفیانی درگیر می‌شود و سند روایت هم مشکل دارد. (ابن حماد را قبول نداریم)

روایت سوم (اذا هزمت الرایات السود...) همین مقدار دلالت داشت که پرچم‌های سیاهی سفیانی را شکست می‌دهند که در بین آن‌ها شعیب بن صالح است و این روایت را هم ابن حماد نقل کرده است که مورد قبول ما نمی‌باشد.

روایت چهارم (تخرج الرایۀ السوداء...) از آن استفاده می‌شد که شعیب زمینه‌ساز حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و بین خروج شعیب و تسلیم پرچم به حضرت مهدی علیه السلام هفتاد و دو ماه است. مفاد این روایت نسبت به شعیب خوب است امّا روایت مشکل سندی دارد که ابن حماد آن را نقل کرده است.

روایت پنجم (یخرج بالری...) بیان داشت که کسی از ری خروج می‌کند که نام او شعیب است و تصریح داشت که او جزء فرماندهان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است امّا چون راوی آن ابن حماد است مورد قبول نمی‌باشد.

روایت ششم (روایت معاذ بن جبل) اولین مشکل این روایت این است که بعید است که سلمان با معاذ و ابو عبیده همنشین باشد؛ در آن روایت، رسول خدا، فتنه‌هائی را ذکر کردند، پس فرمودند: پس مرد تمیمی شعیب بن صالح می‌آید، با پرچم سیاه می‌آید هدایت شده است به نصر خداوند و کلمه‌ی او تا اینکه بین رکن و مقام با مهدی بیعت می‌کند. مفاد این روایت نسبت به شعیب مثبت است هر چند فرمانده بودن او استفاده نمی‌شود بلکه همین مقدار استفاده می‌شود که ایشان می آید و جزء پیشقراولان امام علیه‌السلام است و به مکه می‌آید و با حضرت بیعت می‌کند ولی مشکل مأخذ و مصدر آن باقی می‌ماند که از فتن سلیلی است که خود مرحوم ابن طاوس هم آن را ندیدند و همچنین در طریق آن معاذ بن جبل است که از نظر ما مورد قبول نیست.

روایت هفتم (یخرج علی لواء المهدی...) دلالت دارد که از پیشقراولان حضرت مهدی علیه‌السلام جوان کم سن و سالی است که جزء پرچمداران است امّا مشکل این روایت این است که اصلا از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل نشده است و سفیان کلبی هم مجهول است و راوی آن هم ابن حماد است.

روایت هشتم (روایت عمار) طبق این روایت چون سفیانی وارد کوفه شود و کشتار راه اندازد، حضرت مهدی علیه‌السلام خروج می‌کند که شعیب هم فرمانده نیروهای حضرت می‌باشد. این روایت دلالت روشنی دارد امّا مشکل آن این است که راوی آن ابن حماد است.

روایت نهم (روایت ابن عمر) در این روایت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره کردند به امیر المومنین علیه‌السلام و فرمودند: از نسل ایشان کسی ظاهر می‌شود که دنیا را پر از عدل و قسط کند پس چون آن را دیدید پس بر شما باد که به جوان تمیمی بپیوندید پس او از جانب شرق می‌آید، و او پرچمدار مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است، از این روایت استفاده می‌شود که نقش شعیب بعد از ظهور امام علیه‌السلام می‌باشد و دلالت بر مثبت بودن ایشان دارد امّا راوی آن نافع است که نزد ما ضعیف است.

روایت دهم (یبعث السفیانی خیله و...) در این روایت چنین آمده بود که شعیب به بیت المقدس می‌رود و در آنجا زمینه‌ساز تشریف‌فرمائی امام در شام است. این روایت هم دلالت بر مثبت بودن شعیب می‌کند امّا مشکل راوی آن (ابن حماد) است.

روایت یازدهم (ثم یخرج المهدی و المنصور...) در این روایت تصریحی به این شخص نشده است و مشکل سندی هم دارد.

دو روایت آخری هم که بحث کردیم شعیب را از جمله علامات قبل از ظهور بیان می‌کند.

از مجموع روایات به دست می‌آید که اصل آمدن شعیب مسلم است هر چند روایت امام صادق علیه‌السلام و روایت امام رضا علیه‌السلام علامیت را بیان کرد نه حتمیت.

امّا در مورد مثبت بودن او نیز چندین روایت بود که به حد استفاضه می‌رسد. امّا اینکه ایشان جزء یاران حضرت و جزء پرچمداران حضرت باشد، چهار روایت بود که معمولا این روایات را یک نفر (ابن حماد) نقل می‌کرد که در این صورت استفاضه نمی‌شود.

امّا در مورد تطبیق دادن با افراد باید گفته شود که باید از این امر پرهیز شود چون دروغ است و بازی کردن با عقائد مردم است و سبب تزلزل عقائد مردم می‌شود و از بعضی این روایات استفاده شد که ظهور چنین فردی همزمان و نزدیک به خروج حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌باشد در حالی که نسبت به بعضی افراد الآن سال‌ها است که چنین ادعائی می‌شود که شعیب بن صالح است.

پس ظن قوی بر این است که شخصی به نام شعیب هست و مثبت است.

نکته:

آیا ما هم می‌توانیم جزء اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف باشیم یا اینکه اصحاب توقیفی است؟ طبق روایتی که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است، هر کسی بر خواندن دعای عهد مداومت کند، انشاء الله جزء یاران امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف می‌شود.

مرحوم مجلسی نقل می‌کند:[1]

---

[1] **بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج۸۳، ص۲۸۴**

الْكِتَابُ الْعَتِيقُ[1]، قَالَ أَخْبَرَنِی السَّيِّدُ الْأَجَلُّ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ فَخَّارِ بْنِ مَعَدٍّ الْعَلَوِیُّ الْحُسَيْنِیُّ الْحَائِرِیُّ فِی سَنَةِ سِتٍّ وَ سَبْعِينَ وَ سِتِّمِائَةٍ قَالَ أَخْبَرَنِی وَالِدِی عَنْ تَاجِ الدِّينِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الدَّرْبِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَحْرَانِیِّ الشَّيْبَانِیِّ عَنْ أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ يَحْيَى بْنِ كَثِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْقُرَشِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسْلِیِّ قَالَ قَرَأْتُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلْمَى قَالَ سَمِعْتُ سَيِّدَنَا الْإِمَامَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عليه‌السلام يَقُولُ مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً بِهَذَا الْعَهْدِ كَانَ مِنْ أَنْصَارِ قَائِمِنَا عليه‌السلام وَ إِنْ مَاتَ أَخْرَجَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ مِنْ قَبْرِهِ وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ كَلِمَةٍ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ هُوَ هَذَا الْعَهْدُ.

مرحوم مجلسی در زاد المعاد هم این روایت را نقل می‌کند و می‌فرماید به سند معتبر است البته منابع و مصادر متعددی دارد:

۱. مصباح، مرحوم کفعمی، ص ۵۵۰

۲. بلد الامین، ص ۸۲

۳. مصباح الزائر، علی بن طاوس، ص ۲۳۴

۴. بحار الانوار، ج۹۹، ص ۱۱۱ از مصباح الزائر

۵. ابن المشهدی، ص ۶۶۳

اجمالا این دعا از ادعیه‌ی معتبر است و طبق این روایت غیر از آن اسامی که نام برده شد، اصحاب دیگری هم حضرت در دوران ظهور دارند، و آن‌ها کسانی هستند که مداومت بر خواندن دعای عهد داشته باشند.

بحث اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در دوران ظهور به پایان رسید، انشاء الله در ادامه به بیان اصحاب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف در زمان غیبت صغری و غیبت کبری خواهیم پرداخت.

---

[1] مرحوم آقا بزرگ تهرانی می‌فرماید: کتاب عتیقی که ایشان می‌فرماید همان مجمع الدعوات تلعکبری است. (الذریعة، ج۲۰، ص۲۸)